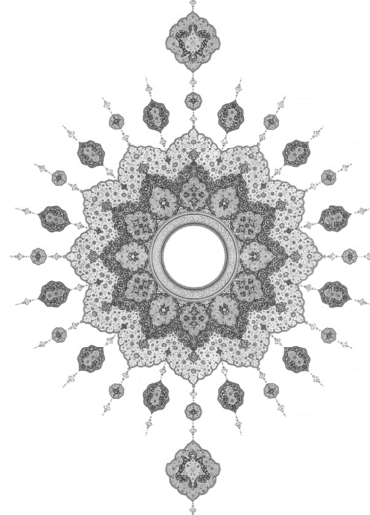


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله مباحث مهدویت ۱

سفینانی

□ نجم الدین طبسی



سرشناسه	:	طیسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	سفیانی / نجم‌الدین طیسی.
مشخصات نشر	:	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۱۴۴ ص؛ ۵/۲۱×۱۴ س.م.
فروست	:	سلسله مباحث مهدویت.
شابک	:	۶۰۰۰ ریال ۷-۹۴۰۲۷-۹۴۰۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص ۱۳۸-۱۴۴، همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	:	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -
موضوع	:	مهدویت -- انتظار
موضوع	:	سفیانی
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۴ س ۷ ط ۵ / BP۲۲۴
رده بندی دیویی	:	۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۹۱۶۲۶۸

سلسله مباحث مهدویت ۱

سفیانی

- مؤلف: نجم‌الدین طیسی
- ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت
- ویراستار: ابوالفضل علی‌دوست ابرقویی
- طراح جلد و صفحه‌آرا: مسعود سلیمانی
- نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۴
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۲۷-۷-۹
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت: ۶۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه امار (۲۲) / بن بست شهید علیان، پ ۳۴ /
- ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰ / ۳۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۲۳) / فاکس: ۰۲۵-۳۷۳۷۱۶۰
- www.mahdir.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

مقدمه ناشر

«وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ؛ و جز عالمان در آن اندیشه نمی کنند». (سوره عنکبوت، آیه ۴۳).

دانش پایه درک و فهم معارف و حیانی است و بدون آن به طور قطع، خطا و خلط حق و باطل پیش خواهد آمد. از این رو در آیات نورانی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام تأکیدات بی‌همانندی درباره علم، عالم و تکیه بر آنها صورت گرفته است. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ دنبال رو آنچه بدان علم نداری مباش». (سوره الإسراء، آیه ۳۶).

اهمیت این اصل اساسی و غیر قابل اغماض در برخی از مباحث که به دلایل مختلف دستخوش تحریفات و اشتباهات شده است فزون تر می گردد. هنوز چند سالی از بعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که فرمود: «... قد كثرت علي الكذابه...؛ ... فراوان به من نسبت دروغ داده اند...». (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۷).

و امام صادق علیه السلام حدود یکصد سال بعد فرمود: «مغیره بن سعید - لعنه الله - دسّ فی کتب اصحاب ابي احادیث لم یحدّث بها ابي؛ مغیره بن سعید که خدا او را لعنت کند به صورت پنهانی در کتاب‌های یاران پدرم احادیثی را گنجانده که او بیان نکرده بود». (اختیار معرفة الرجال، طوسی، ج ۲، ص ۴۸۹).

موضوع مهدویت و منجی آخرالزمان به دلایل مختلف بیش از موضوعات دیگر دستخوش این دگرگونی‌ها شده است؛ نفوذ اسرائیلیات، دستبرد تحریفگران، خطاهای استنساخ کنندگان و برداشت‌های ناصواب بخشی از این عوامل هستند.

بر خلاف احادیث فقهی که با تلاش فقها در اعصار مختلف مورد بحث و مذاقه قرار گرفته و تا حدود زیادی مرزهای احادیث قابل استناد آن مشخص شده و از جهات مختلف سند و دلالت منقّح گردیده، در احادیث مربوط به معارف مهدویت این کار به نحو شایسته صورت نپذیرفته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم - بنا به وظیفه و رسالت خود -
تحقق این مهم را با راه‌اندازی رشته تخصصی مهدویت و نیز ارائه درس
خارج مهدویت توسط استاد معظم حضرت آیت‌الله نجم‌الدین طبسی دنبال
کرده و به توفیق الهی گامهایی در این مسیر برداشته است.
سلسله مباحث مهدویت که پیش روی شماست حاصل این مباحث است
که به یاری خداوند در موضوعات مختلف و مورد نیاز معارف مهدوی
سلسله‌وار عرضه خواهد شد.

حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت
انتشارات

فهرست مطالب

فصل اول: ریشه، نسب و حتمیت سفیانی.....	۱۳
واقعیت داشتن سفیانی.....	۱۴
نسب سفیانی.....	۱۵
علامت و حتمیت سفیانی.....	۳۵
دسته اول.....	۳۵
دسته دوم.....	۴۰
دسته سوم.....	۴۱
بررسی سند.....	۴۲
بررسی چند روایت دیگر.....	۴۳
روایت اول کافی در مورد سفیانی.....	۴۳
بررسی سندی.....	۴۵
بررسی متن روایت.....	۴۶
روایت دوم کافی در مورد سفیانی.....	۴۷
بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت.....	۴۹
روایت سوم کافی در مورد سفیانی.....	۵۰
شخصیت شناسی سدید صیرفی.....	۵۱
روایت چهارم کافی در مورد سفیانی.....	۵۲
بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت.....	۵۳
بیان مرحوم مازندرانی در شرح روایت.....	۵۴
نکته اول.....	۵۵
نکته دوم.....	۵۵
نکته سوم.....	۵۵
نکته چهارم.....	۵۶

۵۶.....	نکته پنجم.....
۵۷.....	نکته ششم.....
۵۷.....	روایت پنجم.....
۵۹.....	بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت.....
۵۹.....	روایت ششم.....
۶۰.....	بیان مرحوم مجلسی.....
۶۲.....	روایت هفتم.....
۶۳.....	دیدگاه‌های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت.....
۶۵.....	روایت هشتم.....
۶۵.....	روایات نهم.....
۶۶.....	روایت دهم.....
۶۶.....	روایت یازدهم.....
۶۷.....	بدا در سفیانی.....
۶۸.....	بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه السلام
۷۱.....	فصل دوم: خروج، حکومت و هلاکت سفیانی.....
۷۲.....	زمان خروج و حکومت سفیانی.....
۷۲.....	روایت اول.....
۷۳.....	بررسی دلالتی.....
۷۴.....	روایت دوم.....
۷۴.....	بررسی سند.....
۷۵.....	شخصیت ابن فضال.....
۷۶.....	بررسی دلالت.....
۷۶.....	روایت سوم.....
۷۷.....	بررسی سند.....
۷۷.....	بررسی دلالت.....

۷۹.....	روایت پنجم.....
۸۰.....	خلاصه بحث.....
۸۰.....	روایت ششم.....
۸۱.....	بررسی سند.....
۸۲.....	بررسی دلالت.....
۸۲.....	روایت هفتم.....
۸۳.....	روایت هشتم.....
۸۴.....	طرز هلاکت و مردن سفیانی.....
۸۷.....	فصل سوم: بررسی چند نکته مهم.....
۸۸.....	نکته اول: حدود شام.....
۸۸.....	نکته دوم: شیبانی.....
۸۹.....	نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی.....
۹۰.....	روایات دال بر متعدد بودن سفیانی.....
۹۴.....	قیام چند سفیانی در طول تاریخ.....
۱۰۰.....	ارزیابی کتاب سلیلی.....
۱۰۱.....	تحقیقی درباره عمروین شمر.....
۱۰۳.....	نتیجه گیری.....
۱۰۳.....	سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟.....
۱۰۳.....	بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی.....
۱۰۴.....	روایت اول.....
۱۰۵.....	روایت دوم.....
۱۰۵.....	روایت سوم.....
۱۰۶.....	نکته چهارم: سفیانی و دجال.....
۱۰۸.....	تفاوت های سفیانی و دجال.....
۱۰۹.....	نکته پنجم: سفیانی و خسف پیدا.....

روایتی دیگر.....	۱۱۱
روایت سوم.....	۱۱۳
نکته ششم: دولت عباسیان.....	۱۱۴
نکته هفتم: سقیانی و شیصبانی.....	۱۱۶
روایت اول.....	۱۱۶
بررسی سندی.....	۱۱۷
اما بحث دلای.....	۱۱۹
روایت دوم.....	۱۱۹
روایت سوم.....	۱۲۰
شیصبانی کیست؟.....	۱۲۱
روایت ابی حمزه ثمالی.....	۱۲۲
شیصبان و بنی شیصبان.....	۱۲۳
خطبه اللؤلؤیه (در تطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس).....	۱۲۳
روایت لؤلؤیه.....	۱۲۵
روایت علی بن مهزیار.....	۱۲۷
دو نکته.....	۱۳۰
نتیجه کلام تا این جا.....	۱۳۲
تحقیقی درباره احمد بن هویزه.....	۱۳۲
اما ابراهیم بن اسحاق نهاوندی.....	۱۳۴
در معنای متهم یا متهمای دینه.....	۱۳۴
نتیجه بحث.....	۱۳۷
نکته هشتم: نزول عیسی علیه السلام	۱۳۷
بررسی سندی.....	۱۳۹

مقدمه

مطلب در خصوص یکی از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه یعنی، «جریان سفیانی» است. در بررسی این جریان، سوالات زیر مطرح می شود:

سفیانی کیست؟ شخص است یا جریان؟ اگر شخص است، نام او چیست؟ آیا همان طور که گفته اند نام او "عثمان بن عنبسه" است، یا اسم های دیگری هم دارد؟ سفیانی از نسل چه کسی است؟ از نسل ابوسفیان و از اموی ها است؟ و یا نظر به عملکرد و جنایاتی که سفیانی، انجام می دهد، ادامه دهنده جنایات آل ابی سفیان است، که در این صورت سفیانی «جریان» است. خروج سفیانی از کجا است؟ آیا از شام (اردن، سوریه، فلسطین و لبنان) است، یا محل استقرار او شام بوده؛ ولی حرکتش از روم و با پشتیبانی روم است؟ (روم شاید به معنای اروپای فعلی باشد).

آیا خروج سفیانی از علامات حتمی ظهور امام زمان است، یا از علائم غیر حتمی؟ گستره فعالیت و جنایات سفیانی کجاست؟ (آیا حوزه فعالیت او مثل دجال، فراگیر و عالم گیر است، یا محدوده خاص جغرافیایی (شام، عراق، حجاز و بخشی از جنوب ایران) را در بر می گیرد؟ مأموریت و هدف سفیانی چیست و با چه کسی پیروان خاندان رسول خدا که همان شیعیان هستند) مشکل دارد؟ عاقبت و سرنوشت سفیانی چه می شود؟ در یک مصاف و جنگ، کشته می شود، یا بر اثر خسف زمین، او و سپاهیان از بین می روند؟ یا به دست امام عصر اعدام می شود؟

بحث سفیانی، بحث گسترده ای است که روایات آن هم از حد استفاضه گذشته است. روایات کثیری راجع به سفیانی از فریقین وجود دارند که به خصوصیات او هم پرداخته اند، مثل این که، شخصی است از نسل ابوسفیان که در شام و با حمایت اروپا فعالیت داشته؛ ضمن این که فاصله وقت خروج او تا ظهور امام زمان بیان شده است: نه ماه یا یک سال و یا یک سال و نیم و... در روایات به اجمال یا تفصیل به این مباحث پرداخته شده است.

مطالب این کتاب بخشی از سلسله درسهای خارج مهدویت است که از سال ۸۸ هـ ش در حوزه مقدسه قم آغاز گردید و این دروس پس از پیاده سازی به نظر

اینجانب رسید و ملاحظات و نکات ضروری در آن اعمال گردید تا برای استفاده در اختیار عموم قرار گیرد، البته بخشهای دیگر نیز پیاده شده و از نظر اینجانب گذشته، به امید اینکه در اسرع وقت چاپ و نشر گردد. انشاءا...

در خاتمه از مسئول محترم مرکز تخصصی مهدویت و تمامی واحدهائی که زمینه نشر آنرا فراهم کردند کمال تشکر را دارم و همچنین از زحمات و تلاش فرزندان عزیزم جناب ثقه الاسلام بلقان آبادی هم سپاسگزارم.

قم مقدس
مؤسسه ولاء صدیقه کبری
نجم الدین طبسی

فصل اوّل

□ ریشه، نسب و حتمیت سفيانی

واقعیت داشتن سفیانی

بعضی افراد که جریان‌های تاریخی را نقل می‌کنند، قائلند اصل جریان سفیانی در روایات و موعود بودن او دروغ و از جعلیات امویین، جهت ایجاد موقعیت و پایگاهی برای خودشان است. این حرف را امثال مقریزی در خطط گفته است. ما در بحث «وحدت یا تعدد سفیانی» به کلام او اشاره می‌کنیم؛ ولی این ادعا صحیح نیست و نمی‌توان گفت روایات سفیانی از جعلیات امویین است؛ بلکه روایات سفیانی از متواترات است و عجیب‌تر این که روایات سفیانی را دشمنان سفیانی، قبل از نقل روایات از طرف طرفداران او، نقل کرده‌اند. البته روایات سفیانی در مورد تعدد سفیانی و خصوصاً در جایی که سفیانی را مدح کند؛ بعید نیست از جعلیات بنی امیه باشد؛ کما این که روایاتی که وجود سفیانی را نفی می‌کند، می‌تواند از جعلیات امویین باشد تا به این وسیله از بعضی حرکات و برخوردهای زشت سفیانی بی‌زاری بجویند و یا از مقولات بنی عباس باشد تا خود را از این قیام‌ها رهایی ببخشند و در برخورد با آنان و قلع و قمع آنان از او آزاد تر باشند. بنابراین، روایاتی که ما از اهل بیت در مورد سفیانی داریم، متعدد و صراحت در سفیانی است که مفاد آن‌ها نیز گویای حتمیت سفیانی است. پس، اسانید روایات در این مورد مشکلی ندارند؛ بلکه اگر اسناد مشکل هم داشته باشند؛ چون بحث سفیانی متواتر است، به بررسی سندی نسبت به اصل سفیانی نیاز نمی‌باشد. ما ابتدا در مورد نسب و هویت سفیانی مطالبی را بیان می‌کنیم. سپس به بررسی روایات علامت بودن سفیانی و برخی ویژگی‌های او می‌پردازیم:

نسب سفیانی

از روایات استفاده می‌شود، سفیانی از نسل ابوسفیان و امیه می‌باشد. البته اینان نیز واقعاً عرب و از قریش نیستند، بلکه به عبد مناف و قریش ملحق شده‌اند. برای روشن شدن حقیقت امر، باید چند امر بررسی شود:

۱. سفیانی از نسل امیه

بررسی روایت گویای این نکته است که سفیانی از نسل ابوسفیان و ادامه دهنده راه اوست. این مطلب را می‌توان با توجه به نکات زیر امری ثابت شده دانست:

الف) خروج از روم با هویت نصرانی

از مرحوم شیخ طوسی، از بشر بن غالب (بشر و بشیر دو برادر هستند که دعای عرفه را از امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند) روایتی نقل شده است که البته روایت به معصوم علیه السلام منتهی نمی‌شود:

عنه، عن أبي النصر - إسماعيل بن عبد الله بن ميمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال العجلي قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال: حدثنا جعفر بن سعد الكاهلي، عن الأعمش، عن بشر بن غالب قال: يقبل السفیانی من بلاد الروم متنصراً في عنقه صليب وهو صاحب القوم؛^۱ سفیانی از سرزمین روم، در حالی که نصرانی و در گردنش علامت صلیب است [و مظاهر نصرانیت دارد] خروج می‌کند و او فرمانده گروهی است.

در بعضی از نسخه‌ها، به جای «متنصراً»، «منتصراً»، یعنی پیروزمندانه آمده؛ ولی به قرینه فی عنقه صلیب، «متنصراً» صحیح است.

براساس این روایت، ریشه سفیانی از روم (غرب) است. اکنون باید به کتاب‌های جغرافیایی مراجعه و معلوم کرد که روم آن روز در (هنگام صدور

۱. الغيبة، طوسی، ص ۴۶۲.

چنین روایتی) بر چه مکان‌هایی انطباق داشته، آیا منظور شامات، یا آندلس و یا ایتالیا است؟ هر کجا باشد، قطع نظر از بحث سندی در این روایت، سفیانی متاعی است که از آن طرف مرزها برای سرزمین‌های اسلامی صادر شده و او را از آن سوی مرزها می‌فرستند.

ب) تصریح روایات به اموی بودن سفیانی

روایتی از امام صادق علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام در این زمینه وارد شده

است:

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «قال أبي عليه السلام: قال أمير المؤمنين عليه السلام: يخرج ابن آكلة الأكباد من الوادي اليابس، وهو رجل ربعة، وحش الوجه، ضخم الهامة، بوجه أثر جدري، إذا رأيته حسبته أعور، اسمه عثمان، وأبوه عنسة، وهو من ولد أبي سفیان، حتّى يأتي أرضاً ذات قرار ومعين فيستوي على منبرها؛^۱ پسر هندجگر خوار از بیابانی خشک [شام] خروج می‌کند. او مردی است چهار شانه و زشت رو و صورتی دارد چون حیوانات درنده خو، و سری بزرگ و آبله رو. چون او را ببینی، می‌پنداری یک چشم است. نامش عثمان و نام پدرش عنسه و از فرزندان ابوسفیان است تا به سرزمینی که دارای قرارگاه و خرّمی است، می‌رسد و در آن‌جا بر تخت سلطنت می‌نشیند.

ج) روش اموی گونه سفیانی

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

ويظهر السفیاني ومن معه حتّى لا يكون له همة إلا آل محمد

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱، ب ۵۷، ح ۹؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۲۰.

وشیعتهم فیبعث بعثا إلى الكوفة، فیصاب بأناس من شیعة آل محمد بالكوفة قتلا وصلبا، وتقبل رایة من خراسان حتّى تنزل ساحل دجلة. ینخرج رجل من الموالي ضعیف ومن تبعه فیصاب بظهر الكوفة. ویبعث بعثا إلى المدینة فیقتل بها رجلا ویهرب المهدي والمنصور منها، ویؤخذ آل محمد صغیرهم وکبیرهم لا یتروک منهم أحد إلا حبس ویخرج الجيش فی طلب الرجلین ویخرج المهدي منها علی سنة موسى خائفا یترقب حتّى یقدم مكة. ویقبل الجيش حتّى إذا نزلوا البیداء وهو جيش الهملات (الهلل) خسف بهم فلا یفلت منهم إلا مخبر...^۱ سفیانی و پیروانش خروج می کنند. او قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آن ها ندارد. وی یک لشکر به کوفه می فرستد، و جمعی از شیعیان آن جا را می کشد و گروهی را به دار می زند، و لشکری از خراسان می آید و در ساحل شط دجلة فرود می آید. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می رود و مغلوب می گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می فرستد. مردی در آن جا کشته می شود و مهدی و منصور فرار می کنند. سفیانی نیز بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس می کند. آن گاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می رود. مهدی همچون موسی بن عمران [که هراسان از مصر خارج شد] هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود، و بدین گونه وارد مکه می شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می آید؛ ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می رسند، به زمین فرو می روند و جز یک نفر که خبر آن ها را می برد، باقی نمی ماند....

سرلوحه برنامه های سفیانی کشتار آل محمد و شیعه آل محمد است.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷؛ الغیبة، نعانی، ص ۲۷۹، ب ۱۴، ح ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

هدف اصلی سفیانی کشتن شیعه است و به یهود و مسیحیت کاری ندارد؛ چون خودش نصرانی است و از طرف آن‌ها حمایت می‌شود. سفیانی فقط با شیعه درگیر می‌شود؛ چون می‌داند اسلام ناب محمدی، همان شیعه و تشیع است و تنها قدرتی که جلو آن‌ها را گرفته، همین تشیع است. این‌ها وقتی احساس می‌کنند که دیگر کاری از پیش نمی‌برند، سفیانی را فرستاده و او نسل کشی را به راه می‌اندازد (شیبه جریان بحرین امروز).

آیا جنایات سفیانی جدید است؟ در کتاب الغارات تأمل کنید! مولف کتاب، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی است. ایشان نوه برادری شهید مختار ثقفی و از اکابر علمای قرن سوم است که در کوفه متولد شد؛ سپس به اصفهان رفت و در ۳۸۲، یک سال بعد از مرحوم صدوق، وفات کرد. او به قدری با شخصیت و عالم بود که حوزه قم، آمدن او را به قم برای برپایی کرسی درس و حدیث درخواست کرد. رجال نجاشی بیان صاحب کتاب الغارات (ابراهیم بن محمد) را نقل می‌کند که من کتاب «المعرفة» را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته‌ام، و می‌خواهم جایی بروم که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی بسیار دارند تا در آن‌جا امیرالمؤمنین علیه السلام را تبلیغ و مردم را عوض کنم. به او گفتند: چنین مکانی اصفهان است. ایشان به اصفهان رفت و منشاء برکات بسیاری شد و آن‌جا را تغییر داد که یکی از جهات تغییر اصفهان به تشیع به سبب ایشان بود.^۱

۱. رجال النجاشی، ص ۱۶: ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی أصله کوفی، وسعید بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار وولاه أمير المؤمنين علیه السلام المدائن، وهو الذي لجأ إليه الحسن علیه السلام يوم ساباط. انتقل أبو إسحاق هذا إلى أصفهان وأقام بها، وكان زيدا أولا ثم انتقل إلينا ويقال: إن جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم، فأبي، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة، وفيه المناقب المشهورة والمثالب، فاستعظمه الكوفيون وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرج، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة فقالوا: أصفهان، فحلف لا أروي هذا الكتاب....

در کتاب الغارات در دو جا، نامه سرّی که معاویه به فرمانده جلاّد و سرجوخه‌های اعدام خود (سفيان بن عوف غامدي) نوشته و دستوراتی به وی داده؛ آمده است:

حدثه عن سفيان بن عوف الغامدي قال: دعاني معاوية فقال: إني باعثك في جيش كثيف [ذي أداة وجلادة] فالزم لي جانب الفرات حتّى تمر بهيت فتقطعها، فإن وجدت بها جندا فأغر عليهم وإلا فامض حتّى تغير على الأنبار، فإن لم تجد بها جندا فامض حتّى تغير على المدائن ثم أقبل إلي، واتق أن تقرب الكوفة، واعلم أنك إن أغرت على [أهل] الأنبار وأهل المدائن فكأنك أغرت على الكوفة، إن هذه الغارات يا سفيان على أهل العراق ترهب قلوبهم وتجري كل من كان له فينا هوى [منهم] ويرى فراقهم، وتدعو إلينا كل من كان يخاف الدوائر، وخرب كل ما مررت به [من القرى]، واقتل كل من لقيت ممن ليس هو على رأيك، واحرب الأموال، فإنه شبيه بالقتل وهو أوجع للقلوب. قال: فخرجت من عنده فعسكرت وقام معاوية في الناس [خطيبا] فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد أيها الناس فانتدبوا مع سفيان بن عوف فإنه وجه عظيم فيه أجر عظيم سريعة فيه أوبتكم إن شاء الله، ثم نزل؛^۱ سفيان بن عوف غامدي می‌گوید: معاویه به من گفت: من تو را با سپاه و تجهیزات کامل نظامی می‌فرستم... وقتی به عراق رسیدی روستاها را بر سر مردم خراب کن، و هر کس را که بر رأی تو نیست؛ بکش....

پس، منظور معاویه این است که شیعه را بکش و اموالشان را غارت کن! که

....→

إلا بها فانقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه. وله مصنفات كثيرة... ومات إبراهيم بن محمد الثقفي سنة ثلاث وثمانين ومائتين.
۱. الغارات، ج ۲، ص ۴۶۴ - ۴۶۷.

شیعه حق هستی ندارد.

از مقایسه عبارت الغارات: «واقتل كل من لقيت من ليس هو على رأيك، واحرب الأموال...» ؛ با عبارت عیاشی: «ویظهر السفیانی ومن معه حتی لا یكون له همة إلا آل محمد ﷺ...»؛ چنین برمی آید که سفیانی جریانی ممتد و دنباله دار است. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ ابْنُ سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسُّفْيَانِي يقاتل القائم ﷺ؛ ما و اولاد ابوسفیان دو خانواده هستیم که برای خدا با آن‌ها کشمکش و مشکل داریم. ما می گوییم: خدا راست گفته؛ ولی آن‌ها می گویند: خدا دروغ گفته است! ابوسفیان با پیغمبر؛ و معاویه با علی بن ابی طالب؛ و یزید با حسین بن علی به نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی نیز با قائم ما می جنگد.

صاحب کتاب الغارات در جای دیگر از کتاب خود، دستور معاویه به بسربن ارطاة را نقل می کند:

قال: خرج عدي بن حاتم وجري بن عبد الله البجلي وحظلة الكاتب من الكوفة إلى قرقيسياء قالوا: لا نقيم ببلدة يعاب فيها عثمان. ولحق بمعاوية من أصحاب علي عليه السلام ابن العشب ووائل بن حجر الحضرمي، وخبره في قصة بسربن أبي أرطاة لعنه الله. عن بكر بن عبيد- قال: لما بلغ معاوية تفرق أصحاب علي عليه السلام وتخاذلهم وتركهم إياه، وأنه بلغ من أمرهم أنه يندبهم إلى السواد فيأبون أرسل بسربن أرطاة إلى المدينة في جيش من أهل الشام، فسار حتى قدمهم فدعي الناس إلى البيعة فأجابوه وحرق بها دورا من دور الأنصار وغيرهم من شيعة علي ثم سار إلى مكة ثم توجه إلى اليمن لا يمر بقوم يري أن لهم علي رأيا

إلا قتلهم واستباح أموالهم، وبلغ ذلك علياً عليه السلام فقام وخطب
 وحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر مسير
 بسربن أوطاة لعنه الله إلى اليمن، وذكر تخاذل أصحابه وتركهم
 الحق والبلى التي دخلت عليهم وقال: لو تطيعوني في الحق كما
 يطيع عدوكم صاحبهم في الباطل ما ظهروا عليكم. وقد كان
 الناس كرهوا علياً ودخلهم الشك والفتنة وركنوا إلى الدنيا
 وقلّ مناصحوه، فكان أهل البصرة على خلافه والبغض له،
 وجلّ أهل الكوفة وقراؤهم، وأهل الشام وقريش كلها؛
 هنگامی که به معاویه خبر رسید، یاران علی عليه السلام متفرق
 شده‌اند... به بسربن اوطاة هجوم به مدینه را دستور داد و
 بسربن اوطاة، خانه های انصار و غیر انصار از شیعه علی را
 آتش زد، و سپس به سوی مکه و بعد به طرف یمن متوجه
 شد. بسربن اوطاة در مسیرش، هر کس را که طرفدار علی
 بود، می کشت و اموالش را غارت می کرد. این شجره
 ملعونه و طرفدارانشان همیشه علیه شیعه بودند. حساب این
 ها از اهل سنت جدا است. این ها به تعبیر حضرت، درنده
 خو و وحشی [وحش الوجه] هستند. وقتی این خبر به مولا
 علی عليه السلام رسید، بلند شد و خطبه خواند و خدا را حمد
 کرد و... .

جریان سفیانی در آخرالزمان به جریان بنی امیه و معاویه شبیه است.
 سفیانی جز کشتن شیعه (نسل کشی) هیچ دغدغه و هدفی ندارد.

(د) هویت اعتقادی امویان

امیرالمؤمنین هنگام بسیج مردم برای جنگ صفین، در مورد این ها فرمود:
 مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً
 عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛^۲ اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه از بیم تسلیم شدند و

۱. الغارات، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۷۴.

کفر را پنهان کردند. اگر یارانی بیابند، کفر [خود را] آشکار می کنند و از اسلام سر برمی تابند. همچنین می فرماید:

«به سوی کسانی حمله کنید که این ها از بازماندگان جنگ احزاب (خندق) و مشرکین هستند. به جنگ کسانی بروید که قائلند خدا و رسولش دروغ می گویند». پس باید در اعتقادات و عملکرد این ها تأمل کنیم. جریان سفیانی جریان تازه ای نیست؛ بلکه دنباله عمل و جنایات امویین است. وضعیت امویین به گونه ای بود که:

ملکنا فکان العفو منّا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح^۱

زمانی که ما به حکومت رسیدیم و قدرت را به دست گرفتیم، بخشش و گذشت، خوی و عادت ما بود؛ اما زمانی که شما به قدرت رسیدید، خون سراسر صحرای مکه را فرا گرفت و هیچ جا، حتی مکه مکرمه امن نبود. از این روایات استفاده می شود که سفیانی با خصوصیات مذکور، از نسل امویین بوده و از روم می آید و هویت اعتقادی او نصرانی است. اکنون جای این سؤال است که آیا امویین عرب هستند، یا وارداتی و به اصطلاح از آن طرف مرزها آمده اند و غیر عرب می باشند؟

۱. و حللتم قتل الاساري و طالما
فحسبکم هذا التفاوت بیننا غدونا عن الأسري نَعْفُ و نصفح
و کلّ اناء بالذی فیہ یبضح

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید؛ ولی بسیار گذشت که ما از اسیران درگذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم. شما را همین تفاوت بین ما و شما پس است در شناخت حق و ناحق. از کوزه همان برون تراود که در اوست (الغدیر، ج ۱، ص ۲۵۵) در پاورقی آمده است: «هذه الأبیات خمسها جماعة و شطرها فممن خمسها السيد راضي بن السيد صالح القزويني المتوفي سنة ۱۲۸۷، والعلامة الأكبر السيد ناصر بن أحمد بن عبد الصمد الغريفي المتوفي سنة ۱۳۳۱، والشيخ عبدالحسين بن القاسم الحلبي النجفي المعاصر وله تشطیرها أيضا».

۲. هویت و نژاد امیه

در این زمینه چند مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد: ارتباط امیه با عبدشمس، ریشه امیه و اعتقادات امویین.

مطلب اول: ارتباط امیه با عبدشمس

آیا امیه و بنی امیه با عبدشمس ارتباط دارند؟ نقل شده است که هاشم (جدّ اعلای پیامبر) و عبد شمس برادر و دو قلو بوده‌اند. هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود که انگشت را از پیشانی با شمشیر جدا کردند و گفتند: تا آخر بین این‌ها جنگ خواهد بود. در واقع به این طریق تطیر و فال بد زدند.

اولین کسی که متعرض این جریان می‌شود، طبری (م ۳۱۰) مورخ معروف اهل سنت است که این جریان را بدون سند ذکر کرده و می‌گوید:

و قيل إن عبدشمس و هاشما توأمان وإن أحدهما ولد قبل صاحبه وأصبح له ملتصقة بجبهة صاحبه فنحيت عنها فسال من ذلك دم فتطير من ذلك؛^۱ و گفته شده است که عبد شمس و هاشم دو برادر دو قلو بودند و انگشت یکی به پیشانی دیگری چسبیده بود. پس از آن که جدا کردند، خون جاری شد، و این را به فال بد گرفتند [که این دو برادر همیشه بی‌شان جنگ و خونریزی خواهد بود].

ملاحظه می‌شود که طبری، هنگام نقل این جریان، می‌گوید: «قيل» و سند ارائه نمی‌دهد. قصد دارند با یک «قيل» عبدشمس را جزء قریش دانسته و بعد با یک «قيل» دیگر، به بنی امیه شناسنامه عربی و قریشی بدهند و این عناصر نفوذی را عرب بخوانند که مسلمانند و کارهایشان صبغه اسلامی دارد و دیگران حق مخالفت با آن‌ها را ندارند.

مقریزی (م ۸۴۵) نیز می‌گوید:

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳.

وقد كانت المنافرة لا تزال بين بني هاشم وبني عبد شمس بحيث أنه يقال إن هاشما وعبد شمس ولدا توأمين فخرج عبد شمس في الولادة قبل هاشم وقد لصقت أصبع أحدهما بجبهة الآخر فلما نزعت دمي المكان، فقليل سيكون بينهما أو بين ولديهما دم، فكان كذلك.^۱

مقریزی نیز در نقل این جریان، «یقال» می گوید. آیا با «یقال» ادعا اثبات می شود؟

این جریان در کتاب های شیعه نیز منعکس شده است. علی بن یوسف حلی آورده است:

ولد هاشم وعبد شمس توأمين في بطن واحد، فقليل: إنه أخرج أحدهما وإصبعه ملتصقة بجبهة الآخر، فلما أزيلت من موضعها أدميت، فقليل: يكون بينهما دم.^۲

علامه مجلسی نیز در بحار الانوار^۳ از ایشان نقل می کند، و سپس مرحوم شیخ عباس قمی در الانوار البهیة^۴ این داستان را می آورد. نکته قابل دقت این که علی بن یوسف حلی نیز این جریان را از کتاب های عامه نقل می کند. بنابراین، قصه ارتباط و برادری عبد شمس با هاشم مستند و قابل پذیرش نیست.

مطلب دوم: ریشه و نسب امیه

بر فرض این که جریان مذکور واقعیت داشته و عبد شمس برادر هاشم باشد، آیا به بنی امیه ارتباط دارد؟ آیا بنی امیه، قریشی هستند و امیه فرزندان عبد شمس است؟ ظاهر مطلب، بلکه واقع مطلب این است که بین عبد شمس و امیه هیچ ارتباطی نیست. امیه برده عبد شمس بوده است، نه فرزند او. لذا او

۱. النزاع والتخاصم، ص ۴۷.

۲. العدد القویة، ص ۱۴۰. علی بن یوسف (متوفی ۷۰۵) معمولاً از منابع اهل سنت نقل می کند.

۳. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۱.

۴. الأنوار البهیة، ص ۲۸.

و نسل او رومی بوده، و عرب و قرشی نیستند. در تبیین و اثبات این مطلب ابتدا به فرمایش امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام استناد می شود:

مولا، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای^۱ برای معاویه می نویسد:

وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ خاندانی را که حسبی است شایسته، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته می باشد.

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل این عبارت، ابتدا بیان ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه را در این مورد نقل می کند:

وأما قوله: ولا الصريح كاللصيق اي الصريح في الاسلام الذي أسلم اعتقادا وإخلاصا ليس كاللصيق الذي أسلم خوفا من السيف أو رغبة في الدنيا؛ صريح کسی است که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده؛ ولی لصیق کسی است که از روی ترس از شمشیر و یا به خاطر منافع دنیوی اسلام آورده است.

ابن ابی الحدید در این موضوع به بنی امیه تمایلی پیدا می کند؛ هرچند نمی تواند خیلی به دفاع بر آید. علامه مجلسی سپس می گوید:

الظاهر أن قوله: «كاللصيق» إشارة إلى ما هو المشهور في نسب معاوية كما سيأتي وقد بسط الكلام في ذلك في موضع آخر من هذا الشرح وتجاهل هنا حفظا لنا موسى معاوية. وقد ذكر بعض علمائنا في رسالة في الإمامة أن أمية لم يكن من صلب عبد شمس وإنما هو عبد من الروم فاستلحقه عبد شمس ونسبه إلى نفسه وكانت العرب في الجاهلية إذا كان لأحدهم عبد وأراد أن ينسبه إلى نفسه أعتقه وزوجه كريمة من العرب فيلحق بنسبه قال: وبمثل ذلك نسب العوام ابوالزبير إلى خويلد فبنو أمية قاطبة ليسوا من قريش وإنما لحقوا ولصقوا بهم قال: ويصدق ذلك

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۷: «... أَمَا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَا ابْنُ سَفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَلَا الْمَحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ...».

قول أمير المؤمنين عليه السلام جواباً عن كتابه وادعائه «إنا بنو عبد مناف»: ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولم يستطع معاوية إنكار ذلك انتهى؛ لصيق اشاره دارد به آنچه در نسب معاویه مشهور است. معاویه فرزند چه کسی است؟ فرزند ابوسفیان است، یا ابوسفیان یکی از پدران معاویه است. بعضی از علمای ما [طبق بیان رساله‌ای در امامت که همان کتاب الزام النواصب است] گفته‌اند امیه فرزند عبد شمس نبود، بلکه برده‌ای از روم بود که عبد شمس او را به خودش ملحق کرد و روش عرب جاهلی این بود که اگر کسی مالک برده‌ای بود و در نظر داشت آن برده را به خود نسبت دهد، ابتدا او را آزاد می‌کرد و سپس دختری از عرب به او می‌داد و بعد او را به خودش ملحق می‌کرد. پس، امیه به این طریق فرزند عبد شمس شد و مثل همین مورد، عوام پدر زیر بود. پس همه بنی امیه از قریش نیستند؛ بلکه بنی امیه را به این طریق به عرب چسبانده‌اند. تایید این مطلب قول امیرالمؤمنین عليه السلام است که در جواب نامه ادعاهای معاویه بیان فرموده است. حضرت امیر عليه السلام در جواب ادعای معاویه که می‌گوید: إنا بنو عبد مناف؛ می‌فرماید: ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق و معاوية نیز نتوانست این مطلب حضرت را انکار کند.

آنچه مرحوم علامه در تبیین نامه حضرت بیان کردند، برگرفته از کلام صاحب الزام النواصب است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.

۲. إلزام النواصب، مفلح بن راشد، ص ۱۷۹ - ۱۸۱. إلزام النواصب بإمامة علي بن أبي طالب عليه السلام الظاهر أنه تأليف الشيخ مفلح بن الحسين (الحسن) بن راشد (رشيد) ابن صلاح البحراني (من أعلام القرن التاسع الهجري...).

قبل از این دو بزرگوار باید از مرحوم ابوالقاسم کوفی یاد کرد. وی در کتاب «الاستغاثة» آورده است:

ولقد روينا من طريق علماء أهل البيت عليهم السلام في أسرار علومهم التي خرجت عنهم إلى علماء شيعتهم أن قوما ينتسبون إلى قریش و ليسوا هم من قریش في حقيقة النسب، وهذا مما لا يجوز أن يعرفه إلا في معرفة معدن النبوة وورثة علم الرسالة، وذلك مثل بني أمية ذكروا أنهم من قریش و ليسوا من قریش وإن أصلهم من الروم، وفيهم تأويل هذه الآية «بسم الله الرحمن الرحيم ألم غلبت الروم في أدنى الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون» معناه أنهم غلبوا على الملك و سيغلبهم على ذلك بنو العباس و ذلك أن العرب في الجاهلية إذا كان لأحد عبد فأراد أن ينسبه و يلحقه بنسبه فعل ذلك و جاز عندهم... و كان عبد شمس بن عبد مناف أخا هاشم بن عبد مناف قد تبني عبد له روميا يقال له أمية فنسبه عبد شمس إلى نفسه فنسب أمية بن عبد شمس فدرج نسبه كذلك إلى هذه الغاية. فأصل بني أمية من الروم و نسبهم في قریش...؛ ... عدهای را به قریش نسبت می دهند؛ ولی قریشی نیستند و شناخت ریشه این افراد فقط از طریق وارثان علم رسالت می باشد، و مثل عدهای که خودشان را به قریش نسبت می دهند؛ ولی از قریش نیستند، بنی امیه هستند که اصل آنها از روم است...

در صورت پذیرش این مطلب، کار بر اهل سنت بسیار سخت می شود؛ زیرا اهل سنت یکی از مصادیق روایت «الائمة اثنا عشر» را معاویه می دانند. نه قول و تفسیر نسبت به این روایت وجود دارد که در هشت قول از این اقوال معاویه و یزید هم جزء خلفا هستند! جمله ای را از پیامبر نقل کرده اند که: سمعت النبي صلي الله عليه و آله يقول: الأئمة بعدي اثنا عشر-

ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: كُلَّهْمُ مِنْ قَرِيشٍ؛^۱ راوی می‌گوید: من جمله‌ای از روایت را نشنیدم. پس، شنیدم که می‌فرماید: همه آن‌ها از قریش هستند.

وقتی بنی‌امیه از قریش نباشند، چگونه این‌ها به عنوان خلفای قریش معرفی می‌شوند. این‌ها باید ثابت کنند که بنی‌امیه عرب هستند.

مرحوم کاشف الغطا در پاسخ سؤالی در این مورد می‌فرماید:

پدر امیه و هاشم یکی نبوده؛ زیرا امیه فرزند صلیبی عبدشمس نبوده؛ بلکه بچه‌ای بوده که عبدشمس او را به فرزند خواندگی قبول کرده است. سپس برای تایید حرف خودش به کلام امیرالمومنین استناد می‌کند.^۲

مرحوم مقدس اردبیلی نیز می‌گوید:

مشهور است که امیه، غلام رومی از آن عبد شمس بود و او رومی بود و چون زیرک و فهیم بود، عبد شمس او را آزاد کرد و به فرزندی پذیرفت.^۳

مرحوم شیخ عباس قمی^۴ همین مطلب را از کامل بهایی^۵ نقل می‌کند که امیه غلام رومی و از آن عبد شمس بود و چون او را زیرک یافت، وی را آزاد کرد و سپس به فرزندی خود قبول کرد. به همین جهت گفته‌اند: امیه فرزند عبد شمس بوده و این رسم در بین عرب جاهلیت مرسوم بوده است.

بنابراین، بنی‌امیه به عبد شمس ارتباط ندارد و بر این فرض که قصه دو قلو بودن عبدشمس و هاشم ثابت شود، بین بنی‌امیه و عبد شمس ارتباطی نیست و این حرف از قرن چهارم هجری مطرح بوده است.

۱. کفایة الأثر، ص ۷۷؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲. جنة المأوی، ص ۲۵۳.

۳. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۴۷۵.

۴. الانوار البهیة، ص ۲۸.

۵. کامل بهایی، ص ۲۷۲.

مطلب سوم: اعتقادات بنی امیه

در این قسمت فقط به کلمات برخی از علمای اهل سنت اشاره می‌کنیم:

بیان ابن‌عبدالبر در مورد اعتقادات ابوسفیان و بنی امیه

ابن‌عبدالبر (متوفی ۴۶۳) مالکی است و در بین اهل سنت دارای جایگاه و صاحب مولفاتی است. ایشان می‌گوید:

۱. وفي خبر ابن الزبير أنه رآه يوم اليرموك قال: فكانت الروم إذا ظهرت قال ابوسفیان إيه بني الأصفر فإذا كشفهم المسلمون قال ابوسفیان: وبنو الأصفر الملوك ملوك الروم؛ لم يبق منهم مذکور. فحدث به ابن الزبير أباه لما فتح الله على المسلمين فقال الزبير: قاتله الله يأيي إلا نفاقا أولسنا خيرا له من بني الأصفر؛ در خبر ابن‌زبیر آمده است که ابوسفیان در جنگ یرموک شرکت کرد. اگر رومی‌ها پیروز می‌شدند، مسرور می‌شد و دست‌مریزاد به رومی‌ها می‌گفت و روزی که مسلمانان غالب می‌شدند، ابوسفیان می‌گفت: پادشاه اگر بخواهید، فقط پادشاهان روم و این جمله را آهسته می‌گفت. ابن‌زبیر می‌گوید: من این جملات ابوسفیان را هنگامی که جنگ به نفع مسلمانان خاتمه یافت، به پدرم گفتم. زبیر گفت: خداوند ابوسفیان را بکشد! او همیشه منافق است. آیا ما از دین رومی‌ها برایش بهتر نیستیم؟!

۲. وذكر ابن المبارك عن مالك ابن مغول عن أبي أبجر قال لما بويع لأبي بكر الصديق جاء ابوسفیان إلى علي فقال: أغلبكم على هذا الأمر أقل بيت في قریش أما والله لأملأنها خيلا ورجالا إن شئت. فقال علي: ما زلت عدوا للإسلام وأهله فما ضر ذلك الإسلام وأهله شيئا إنا رأينا أبا بكر لها أهلا وهذا الخبر مما رواه عبد الرزاق عن ابن المبارك؛ ابن‌مبارک از مالک‌بن‌مغول و او از ابی‌ابجر نقل می‌کند که وقتی با ابوبکر بیعت شد، ابوسفیان نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: پست‌ترین خانواده از قریش بر شما در امر خلافت پیروز شد؛ اما به خدا قسم اگر بخواهی نیروهای

سواره و پیاده برای تو آماده می‌کنم! علی علیه السلام فرمود: تو همیشه دشمن اسلام و مسلمین بودی!

۳. روي عن الحسن أن أبا سفیان دخل علی عثمان حين صارت الخلافة اليه فقال: قد صارت إليك بعد تيم وعدي فأدريها كالكرة واجعل أوتادها بني أمية فإنما هو الملك ولا أدري ما جنة ولا نار. فصاح به عثمان: قم عني فعل الله بك و فعل؛ هنگامی که خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان نزد عثمان رفت و گفت: بعد حکومت اولی و دومی نوبت شما رسید؛ حکومت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید و اساس حکومت را بر بنی امیه قرار بده؛ چون خلافت پادشاهی است و من به بهشت و دوزخ اعتقادی ندارم. در این هنگام عثمان بر او فریاد کشید و به او گفت: بلند شو که خداوند با تو چه کند!

۴. وله أخبار من نحو هذا ردية ذكرها أهل الأخبار لم أذكرها وفي بعضها ما يدل على أنه لم يكن إسلامه سالما ولكن حديث سعيد بن المسيب يدل على صحة إسلامه والله أعلم؛ سپس ابن عبدالبر می‌گوید: ابوسفیان اخبار قبیح و ناخوشایند، مثل این موارد دارد که اهل اخبار آن را نقل کرده‌اند و من آن‌ها را نقل نمی‌کنم و در بعضی از این اخبار، مواردی یافت می‌شود که دلالت می‌کند اسلام ابوسفیان صحیح نبود.^۱

بیان ابن ابی الحدید در مورد اعتقادات بنی امیه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

فإن قلت: فما معنى قوله: ولبئس الخلف خلفا يتبع سلفا هوى في نار جهنم؟ وهل يعاب المسلم بأن سلفه كانوا كفارا؟ قلت: نعم، إذا تبع آثار سلفه واحتذى حذوهم، وأمير المؤمنين عليه السلام ما عاب معاوية بأن سلفه كفار فقط، بل بكونه متبعا لهم؛^۲ اگر

۱. الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

گفته شود که معنای قول بدترین بازماندگان، کسانی هستند که تابع گذشتگان خود باشند که آن گذشتگان در آتش جهنم هستند؛ چیست؟ و آیا برای مسلمان عیب است که گذشتگان او کافر باشند؟ مثلاً پدر معاویه در جهنم باشد؛ جواب من [ابن ابی الحدید] این است که بله عیب است؛ در صورتی که بازمانده تابع روش و طریق گذشتگان خود باشد و از آنان پیروی کند. امیرالمؤمنین، معاویه را فقط به این دلیل که پدرانش کافر بودند، سرزنش نکرد؛ بلکه ملامت معاویه به دلیل پیروی معاویه از سلف و پدران خود بود.

۳. اعتقاد سفیانی

هدف سفیانی که ترویج عداوت و دشمنی برای اهل بیت و پیروان آن‌هاست؛ حکایت از عقیده او هم دارد. او انسانی است که رابطه‌اش را با خدا قطع کرده است. در بعضی اخبار (مسامحتاً به اثر، روایت می‌گوییم) آمده که سفیانی مسیحی، یا مورد حمایت مسیحیان است. نیز از بعضی اخبار بر می‌آید که خداشناس است و در بعضی روایات وارد شده که وی، مسلمان ناصبی و مبغض اهل بیت است که در زمان ظهور امام عجل الله تعالی فرجه ایمان آورده؛ ولی دوباره دست از ایمان بر می‌دارد و پس از آن دستگیر و کشته می‌شود. اما تفصیل روایات و اقوال در زمینه اعتقاد سفیانی:

نظریه اول: مسیحی بودن سفیانی

یکی از نصوصی که بر مسیحی بودن سفیانی و یا این که سفیانی از دست پروردگان آن‌هاست، دلالت می‌کند؛ نص ذیل است:

فَرَقَارَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْكَاهِلِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ بَشِيرِ بْنِ غَالِبٍ
قَالَ: يُقْبَلُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ بِلَادِ الرُّومِ مُتَنَصِّراً فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَهُوَ

صَاحِبُ الْقَوْمِ؛^۱ در غیبت شیخ طوسی از اعمش، از بشر بن غالب روایت شده که سفینی به دین نصرانیت از کشور روم [ایتالیای امروز] می‌آید و صلیبی به گردن دارد و او در آن روز صاحب قوم است.

البته این روایت نیست، بلکه شیخ طوسی به سند خودش از بشر بن غالب اسدی نقل می‌کند. بشر از اصحاب امیرالمومنین و حسنین و امام سجاد می‌باشد. ظاهراً ایشان و برادرش دعای عرفه را از امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند. ما برای بشر توثیقی نیافتیم؛^۲ بلکه اگر ثقه هم باشد، روایت به معصوم منتهی نمی‌شود. با این سخن، نمی‌خواهم انحراف اعتقادی سفینی را نفی کنیم؛ او از شجره ملعونه و از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت است؛ بلکه می‌خواهیم از نظر سندی و فنی روایت را بررسی کنیم.

نظریه دوم: پایبند به دین نبودن

از جمله اعتقاد سفینی، پایبند نبودن به دین ذکر شده است:
 أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ:
 حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الصَّبَّاحِ بْنِ الصَّحَّاحِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ
 الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: السُّفْيَانِيُّ أَحْمَرُ أَشْقَرُ أَرْزُقُ لَمْ
 يَعْبُدِ اللَّهَ قَطُّ وَلَمْ يَرِ مَكَّةَ وَلَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يَقُولُ: يَا رَبِّ ثَارِي وَالنَّارُ
 يَا رَبِّ ثَارِي وَالنَّارُ؛^۳ محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام چنین
 روایت کرده است: سفینی سرخ‌رویی سفید پوست و زاغ
 چشم است که هرگز خدا را پرستش نکرده و هرگز نه مکه را

۱. الغيبة، طوسی، ص ۴۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

۲. البته اگر بشر توثیق نشده است، به اعتبار دعا لطمه نمی‌زند؛ چون دعا از نظر متن به قدری قوت دارد که از غیر معصوم صادر نمی‌شود.

۳. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۶، باب ۱۸، ح ۱۸.

دیده و نه مدینه را. می گوید: خدایا! انتقام خویش را [از مردم] می طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد. خدایا! انتقام خویش را می طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد!

از این روایت استفاده می شود که سفیانی متمرّد و طغیانگر است؛ نه این که بی دین باشد و خدا را قبول نداشته باشد.

نظریه سوم: سفیانی مسلمان منحرف و ناصبی است

سفیانی مسلمان ناصبی است. یکی از روایات در این زمینه، روایت الغیبة

شیخ طوسی است:

الْفَضْلُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانِي بِالسُّفْيَانِيِّ أَوْ لِصَاحِبِ السُّفْيَانِيِّ قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ فَنَادَى مُنَادِيهِ مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِنْ] شِيعَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ فَيُثَبُّ الْجَارُ عَلَى جَارِهِ وَيَقُولُ هَذَا مِنْهُمْ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ يَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ؛ أَمَّا إِنْ إِمَارَتَكُمْ يَوْمَئِذٍ لَا يَكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا وَ كَانِي أَنْظُرُ إِلَى صَاحِبِ الْبُرْقُعِ. قُلْتُ: وَ مَنْ صَاحِبُ الْبُرْقُعِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْكُمْ يَقُولُ يَقُولُكُمْ يَلْبِسُ الْبُرْقُعَ فَيَحُوشُكُمْ - فَيَعْرِفُكُمْ وَ لَا تَعْرِفُونَهُ فَيَغْمِزُ بِكُمْ رَجُلًا رَجُلًا أَمَّا إِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا ابْنُ بَغِيٍّ؛^۳ عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: گویا سفیانی [راوی می گوید: یا فرمود: رفیق و همکاران سفیانی] را می بینم که در کوفه شهر شما فرود آمده و

۱. طرفداران سفیانی با حدیث پیامبر در مورد همسایه چه می کند: «وَمَا زَالَ جَبْرِئِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورُّهُ».

۲. شبیه آن چه در عراق بعد از سقوط طاغوت بغداد اتفاق افتاد. وهابیون از نسل شجره ملعونه، برای کشتن و آوردن سر شیعیان مناطق شیعه نشین عراق جایزه و پول تعیین کرده و بسیاری از شیعیان را قتل عام کردند و اسف بارتر این که در ایام حج عکس های این صحنه ها را پخش و القا می کنند که مقتولین جزء اهل سنت هستند که به دست شیعیان کشته شده اند! من پوستر و بروشورهای آن ها را دارم.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۴۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵.

از جانب او اعلام می کنند: هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد، هزار درهم به او می دهیم. کار به آن جا می رسد که همسایه، همسایه را می گیرد و می گوید: این از شیعیان علی است. سپس گردن او را می زند و هزار درهم می گیرد. آگاه باشید آن روز فقط زنازادگان بر شما حکومت می کنند. گویا هم اکنون صاحب نقاب را می بینم. من عرض کردم: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: مردی از شماست و به عقیده شما تظاهر می کند و نقاب به صورت می زند و شما را صید می کند. او شما را می شناسد؛ ولی شما او را نمی شناسید. یک یک شما را با سعایت به دام بلا مبتلا می سازد. آگاه باشید که او زنازاده است.

کسانی که می گویند سفیانی مسلمان منحرف و مبغض اهل بیت و پیروان او می باشد؛ به این روایت استناد می کنند که ظاهراً همین نظر در مورد سفیانی صحیح است. ما دشمن حضرت علی علیه السلام را مسلمان نمی دانیم. بسیاری از اهل سنت ناصبی و دشمن اهل بیت نیستند؛ بلکه به اهل بیت محبت دارند؛ هر چند این مقدار مطلوب نیست؛ چون مطلوب، همانا تمسک به ولایت و راه و روش اهل بیت است.

وهابیون، کلام حضرت امام خمینی را در تحریر الوسیله و نظریه دیگر بزرگان ما را در مورد نواصب به همه اهل سنت تطبیق می دهند، تا بدین وسیله شیعه را در برابر مسلمانان قرار داده و از اعتبار ساقط کنند؛ در حالی که این گونه نیست و نواصب با اهل سنت فرق دارند. نواصب همان شجره ملعونه و پیروان آن هستند.

پس سه قول در مورد اعتقاد سفیانی است و هر کدام گویای آن است که انحراف عقیده در او مشهود و اهدافش که قتل شیعه است، حاکی از اوج طغیان پستی و رذالتش می باشد.

علامت و حتمیت سفیانی

در اصل وجود سفیانی بحثی نیست. روایاتی از فریقین و از طرق اهل بیت در این زمینه به ما رسیده است که این روایات سه دسته هستند:

۱. روایاتی که فقط به علامیت اشاره دارند، نه چیز دیگری؛
۲. روایاتی که سفیانی را ذیل علاماتی که حتمیت ندارند، آورده‌اند؛
۳. روایاتی که به صراحت حتمیت سفیانی را تأکید دارند. البته در این دسته نیز روایاتی وجود دارند که قائلند این علامت حتمیت دارد؛ اما ممکن است بداء در آن حاصل شود.

دسته اول

روایاتی که فقط خروج سفیانی را به عنوان علامت ثابت می‌کند، نه چیز دیگری. یکی از آن‌ها روایتی از امام صادق علیه السلام است. این روایت متضمن مطالب مهمی در خصوص بحث امامت و آشنا شدن مردم با خط ولایت می‌باشد:

عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ إِنْ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يِقَاتِلُ بَوَاحِدَةٍ يَجْرِبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْآخَرِي بَاقِيَةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدْ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَحْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنْهَا فَانْظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنْ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ فَالْخَارِجُ مِنْهَا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَتَنْحَنُ نُسْهَدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ

هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ
اجْتَمَعَتْ بُنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا
عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ
أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي
أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَكَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِي
عَلَامَةً؛^۱ بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای وی
نیست، و مواظب جان‌های خود باشید! به خدا سوگند کسی که
برای گوسفندان خود چوپانی دارد، هنگامی که چوپان دیگری
را می‌یابد که از چوپان اولی گوسفندانش را بهتر نگهداری
می‌کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی می‌سپارد. چه
نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می‌بود، با یکی
جنگیده و تجربه می‌اندوختید و با دیگری از تجربیات به دست
آمده استفاده می‌کردید؛ لکن انسان یک جان بیش‌تر ندارد و
هنگامی که از دست رفت، دیگر راه بازگشت وجود ندارد.
پس، سزاوار است از جان‌های خودتان در جهت خیر استفاده
کنید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد، توجه و
دقت کنید که برای چه هدفی قیام می‌کنید.

نگوید زید هم خروج کرد؛ زید فردی عالم و بسیار راستگو
بود و شما را به حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی‌کرد. او
شما را به آنچه رضای آل محمد است، فرا می‌خواند، و اگر
پیروزی و ظفر می‌یافت به وعده هایش وفا می‌کرد. وی علیه
یک قدرت متمرکز (حکومت بنی امیه) خروج کرد تا آن را
شکسته و متلاشی کند. اما ببینید کسی که امروز از خانواده ما
قیام کرد (محمد بن عبدالله) شما را به چه چیز می‌خواند؟ آیا به
رضای آل محمد علیهم‌السلام است؛ که ما شهادت می‌دهیم به دعوت
او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی‌یاور است، ما را نافرمانی
می‌کند. پس هنگامی که عَلم و پرچم‌ها برافراشت و افرادی

اطراف او را گرفتند، چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟! به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست، مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه، گرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماع کردند و ماه رجب بود، با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را نیز در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید؛ شاید برای تقویت نیروی شما بهتر باشد، و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت برای شما است.

بررسی سند

گفته شده این روایت، حدیث حسن است. این روایت مشکل سندی ندارد. حسن بودن آن به دلیل علی بن ابراهیم است که امامی است؛ اما توثیق ندارد؛ ولی ما گفته‌ایم که ابراهیم علاوه بر این که توثیق دارد، فوق و ثاقت است.

بررسی دلالت

مرحوم مجلسی در مورد حدیث عیص بن القاسم^۱ نکاتی دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

قوله عليه السلام: «و انظروا لأنفسكم اي في أمور أنفسكم و هدايتها و عدم هلاكها؛ کارهای خودتان را حسابرسی کنید و در سبب هدایت و راه مستقیم حرکت کنید و سبب هلاکت خودتان نشوید!»؛ «و ضلالت‌ها، و من یجب علیکم، متابعتہ او ارحموا أنفسکم و أعینوها؛ و ببینید از چه کسی باید پیروی کنید...» این در موقعیتی بود که حرکات ضد عباسیین زیاد بود و ادعا داشتند که امام هم باید وارد این عرصه شود و برخی نیز کسانی را به عنوان رهبر خود قرار

۱. علی بن ابراهیم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عیص بن القاسم قال سمعتُ أبا عبد الله (روضة کافی، ج ۸، ص ۲۶۴).

داده بودند. امام می فرماید: مواظب باشید از هر کسی تبعیت نکنید: «وارحموا انفسکم»؛ ممکن است مراد این باشد که به خودتان رحم و کمک کنید. قوله علیه السلام: «فیها الراعی» المراد أن الإمام و الوالی بمنزلة الراعی و الرعية بمنزلة الغنم، فکما أن الإنسان لا یختار لغنمه إلا من کان أصلح لها فکذلك لا ینبغي أن یختار لنفسه من یعطیها و یهلكها فی دینها و دنیاها؛ شخصی که یک گله گوسفند دارد، هر کسی را انتخاب نمی کند؛ بلکه چوپانی را برمیگزیند که خبره و آگاه باشد و گوسفندان را درست ببرد و خوب بچراند و صلاحیت او مورد تأیید باشد. راعی به منزله پیشوا در مقام تشبیه و تنزیل است. لذا سزاوار است انسان کسی را به عنوان پیشوا برگزیند که صلاحیتش بیش تر باشد. قوله علیه السلام: «إن أتاکم آت منا؛ اگر کسی از طرف ما آمد و به شما خبر داد که ما راضی هستیم یا نه، در وی دقت کنید و هر کسی را نپذیرید. ای خرج أحد من الهاشمیین أو العلویین؛ اگر کسی از علویین قیام کرد، این به حساب ماست».

قوله علیه السلام: «إلی الرضا من آل محمد علیهم السلام ای إلی أن یعمل بها یرضی به جمیع آل محمد، أو إلی المرتضی و المختار منهم؛ شعارشان این باشد: که کاری کنیم اهل بیت وائمه از ما راضی باشند».

قوله علیه السلام: «إلی سلطان مجتمع» ای فلذلك لم یظفر. (شخص زید را به رخ ما نکشید، زید قیام کرد برای این که یک حکومت قوی را سرنگون کند؛ اما موفق نشد و به نتیجه نهایی نرسید).

قوله علیه السلام: «إلا من اجتمعت؛ ای لا تطیعوا إلا من کان كذلك، أو لا ترضی إلا بمن کان كذلك».

قوله علیه السلام: «إذا کان رجب؛ ظاهره أن خروج القائم علیه السلام یكون فی رجب و یحتمل أن یكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه، فأقبلوا إلی مكة فی ذلك الشهر، لتکونوا شاهدین هناك عند خروجه، و یؤید ذلك توسعته علیه السلام، و تجویز التأخیر إلی شعبان و إلی رمضان، و علی الأول یدل علی عدم وجوب مبادرة أهل الأمصار، و هو بعید. و یحتمل علی بعد أن یكون المراد حثهم

على الإتيان إليه صلى الله عليه في كل سنة لتعلم المسائل، و
للفوز بالحج و العمرة مكان الجهاد الذي كانوا يتهاككون فيه،
فإن الحج جهاد الضعفاء، و لقاء الإمام أفضل من الجهاد.^۱

احتمال اول

این که گفته‌اند ماه رجب که شد، بیايید؛ به چه معناست؟ یعنی ماه رجب
(نه ماه‌های دیگر) ابتدای ظهور علامات است؛ خودتان را به مکه برسانید، تا
شاهد خروج حضرت باشید. مؤید حرف ما تخفیف حضرت علیه السلام در مسئله
است؛ بدان معنا که اگر رجب نشد، شعبان و رمضان بیايید و مبادرت الزامی
نیست؛ ولی حضرت، احتمال دیگری را هم مطرح می‌کنند که در ادامه
ملاحظه می‌فرمایید:

احتمال دوم

هرسال، هنگام ماه رجب به ملاقات ما بیايید تا علاوه بر یاد گیری احکام
و مسائل دینی، عمره رجبیه (به جای جهاد) را درک کنید.
به خاطر این که آوا و تبلیغات برای جهاد قوی و زیاد بود و حکومت‌های
ظالم به علویین زور می‌گفتند؛ علویین که به ستوه آمده بودند، زیاد قیام
می‌کردند. شما مقاتل الطالبین را ببینید که چندین نفر به شهادت رسیدند
حکومت قوی بود و آن‌ها ضعیف بودند و هر کس قیام می‌کرد، قلع و قمع
می‌شد. امام برای حفظ شیعه و علویان، از تلبیه و آری گفتن آن‌ها جلوگیری
می‌کرد و می‌فرمود: جهاد شما این است که به طرف ما بیايید و آن جا حج
هم به جا بیاورید.

این قضایا و این که فضیلت ادای عمره، همان فضیلت و به جای جهاد
است؛ در آن مقطع زمانی بوده است که حکومت همت بسته بود، اثری از
اهل بیت نباشد. امام باید شیعه و علویین را حفظ کند. در ادامه بررسی

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۵۷.

خواهیم کرد که اگر همه قیام‌های قبل از ظهور را تخطئه کنیم؛ پس قیام زید، مختار و قیام فقها و علما در تاریخ چه می‌شود. پس منظور امام کدام جهاد است؟ یعنی خودتان را به آب و آتش نزنید که به طرف این قیام‌ها بروید؛ بلکه حج و رسیدن خدمت امام زمان از جهاد افضل است.

این احتمال دوم به علایم ظهور ارتباطی ندارد. در واقع بیانی است که مردم را تشویق می‌کند به طرف امام معصوم بروند؛ ولی مرحوم مجلسی آن را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: اگر چه مطلب درستی است؛ اما دلالت روایت بر این مطلب بعید است.

دسته دوم

روایاتی که سفینی را همراه با سایر علائم ذکر می‌کند که برخی از آن علائم غیر حتمی است. ظاهر این نوع روایات، دال بر غیر حتمیت است؛ همانند روایت امام باقر علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب کمال‌الدین به طریق خود آورده که بحث سندی آن در جایی دیگر مطرح می‌شود.^۱ البته مشکل در اسماعیل بن علی قزوینی است که وی مهمل می‌باشد:

حدثنا محمد بن محمد بن محمد بن عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحنات عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يقول «القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق والمغرب و يظهر الله عز وجل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمّر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم عليه السلام فيصلي خلفه قال قلت يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و

۱. روایات البیانی، الروایة الثانية، ص ۲۹؛ نشانه های ظهور (نفس زکیه)، روایت ۱۱، ص ۵۵.

النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالدماء و ارتكاب الزناء و أكل الربا و اتقى الأشرار مخافة ألستهم و خروج السفیانی من الشام و الیہانی من الیمن و خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد عليه السلام بین الركن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية و جاءت صبيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته فعند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا و أول ما ينطق به هذه الآية بَقِيَتْ اللهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقول أنا بقية الله في أرضه و خليفته و حجته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال السلام عليك يا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع إليه العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عز و جل من صنم و وثن و غيره إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به.^۱

شاهد ما در این است که این‌ها از علامات حتمیه نیستند و خروج سفیانی در کنار این‌ها ذکر شده است. پس به وحدت سیاق، همه این‌ها حتمیت ندارند؛ مگر این که کسانی به عکس عمل کنند و بگویند که چند علامت: یمانی، قتل نفس زکیه، صبحه آسمانی، از علامات حتمی هستند؛ به این قرینه باقی علامات نیز حتمی است.

دسته سوم

روایاتی که صراحت دارد سفیانی از علامات حتمی است:

۱. أخبرنا ابن عقدة، عن علي بن الحسن، عن العباس بن عامر، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة، عن عبد الملك بن أعين قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فجرى ذكر القائم عليه السلام فقلت له: أرجو أن

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۷، ص ۲۶۱.

يكون عاجلا ولا يكون سفيني، فقال: لا والله إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه؛^۱ عبد الملك بن اعين می گوید: نزد امام عليه السلام بودیم، صحبت از حضرت قائم عليه السلام شد. ما گفتیم: دیگر خسته شدیم؛ امیدواریم آقا زودتر بیاید؛ ولی سفینی نباشد! امام فرمود: اصلاً عجله نکنید؛ سفینی از حتمیاتی است که چاره‌ای از او نیست!

بررسی سند

ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید)، فردی موثق است؛ اگرچه زیدی است (مرحوم نعمانی او را در مقدمه کتابش توثیق می‌کند). اما درباره عباس بن عامر گفته‌اند: «الشيخ الصدوق الثقة كثير الحديث».^۲ أما علی بن الحسن مشترک است که اگر بتوانیم او را از اشتراک در بیاوریم، روایت، مشکل دیگری ندارد. عبد الملك بن اعين برادر زراره می‌باشد که زراره، از او نقل می‌کند.

۲. أَخْبَرَنا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْبُطَائِنِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ يَوْمًا لِي لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَيَّ بَنِي الْعَبَّاسِ لَسَقَيْتِ الْأَرْضَ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يُخْرِجَ السُّفْيَانِي قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمُحْتَمِ قَالَ مِنَ الْمُحْتَمِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَخَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ وَتَجَدَّدُ حَتَّى يَقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ؛^۳ بطائنی چنین نقل می‌کند: با حضرت امام موسی کاظم عليه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند، به طوری که زمین از خون آن‌ها سیراب شود، مادام که سفینی

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۲. قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۴.

۳. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

خروج نکرده، بی‌اثر است. عرض کردم: آیا آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن‌گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته؛ این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن‌گاه حکومت آن‌ها تجدید می‌شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است!».

بعضی به این روایت، به عنوان بازگشت عباسیین استناد می‌کنند؛ ولی بعد از دقت می‌توان گفت که این روایت به فراز و نشیب یا قوت و ضعف حکومت‌ها اشاره دارد. البته روایت از نظر سند دارای مشکل است؛ زیرا حسن بن علی بن یسار^۱ و خلیل بن راشد مهمل هستند.^۲

بررسی چند روایت دیگر

شیوه بحث ما این است که برای بررسی هر موضوع، ابتدا به روایات آن موضوع، خصوصاً روایات کتب اربعه و بالاخص کتاب کافی شریف پرداخته؛ سپس آن روایات را از نظر متن، سند، دلالت و روایات معارض دیگر و همچنین روایات کتاب‌های دیگر در این زمینه مورد بررسی قرار می‌دهیم. بر این مبنا، بحث را پی می‌گیریم:

روایت اول کافی در مورد سفیانی

عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحُشَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيَّةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ؛ قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ فِي وَلَادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ

۱. تنقيح المقال، ج ۲۰، ص ۲۷۵.

۲. همان، ج ۲۶، ص ۲۵.

بَلَا خَلْفٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وَلَدٌ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بَسْتَيْنِ، وَ هُوَ الْمُتَنَظَّرُ؛ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُحِبٌّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛ ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ؛ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِي؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ بِحِجٍّ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغِيًّا وَ عَدُوًّا وَ ظَلَمًا لَا يَمْهَلُونَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛^۱ زرارہ می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان [اشاره به امام زمان] پیش از آن که قیام کند، غیبتی است. عرض کردم: چرا؟ فرمود: می ترسد؛ و با دست به شکم خود اشاره کرد. سپس فرمود: ای زرارہ! اوست که منتظر است، و اوست که در ولادتش تردید شود. برخی می گویند: پدرش بدون داشتن فرزند از دنیا رفت و برخی می گویند: در شکم مادر بود [که پدرش وفات یافت] و برخی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش هستند؛ ولی خدای عز و جل دوست دارد شیعه را بیازماید. ای زرارہ! در زمان [غیبت] است که اهل باطل شک می کنند. زرارہ می گوید: من عرض کردم: قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم، چه کاری کنم؟ فرمود: ای زرارہ! اگر آن زمان را درک کردی، با این دعا خدا را بخواه: خدایا! خودت را به من بشناسان! زیرا اگر تو خودت را به من نشناسانی، من رسولت را نشناسم. خدایا! پیغمبرت را به من بشناسان! زیرا اگر تو پیغمبرت را به من نشناسانی، من حجت تو را نشناسم. خدایا! حجت خود را به

من بشناسان! زیرا اگر حجتت را به من شناسانی، از دینم گمراه می‌شوم.

سپس فرمود: ای زراره! به ناچار جوانی در مدینه کشته می‌شود. عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی‌کشند؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند. آن لشکر وارد مدینه می‌شود و آن جوان را می‌گیرد و می‌کشد. پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشند، مهلتشان به سر آید. در آن هنگام به گشایش امید داشته باش؛ ان شاء الله!

امام علی‌علیه السلام می‌فرماید:

فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعَ الْفَرَجَ؛ هنگام قتل این غلام منتظر فرج باش. آیا منظور، فرج و گشایش در امور است و یا مقصود، منتظر ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه است؟ آیا فرج با ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه ملازم است؟ آیا این غلام مقتول همان نفس زکیه است؛ با این که او در مکه کشته می‌شود؟

بررسی سندی

مرحوم مجلسی این روایت را در مرآة العقول^۱ ذکر کرده و می‌فرماید: روایت مشکل دارد (مجهول است). مجهول بودن روایت ظاهراً به دلیل عبدالله بن موسی است. ما دو نفر به نام عبدالله بن موسی داریم: یکی عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد که وثاقتش ثابت نشده است (مگر بر مبنای بعضی از اساتید که اگر راوی از امامزادگان باشد، به توثیق نیاز ندارد) و دیگری عبدالله بن موسی بن عبدالله است که طبق بیان مرحوم خوئی، شیعه بودن وی ثابت نبوده و در سند روایتی هم دیده نشده است. آقای خوئی می‌فرماید:

أقول: لم يظهر كون الرجل من الإمامية الأثنى عشرية، ولم نر

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۳۷.

وقوعه في سند رواية، و ما ورد في الروايات من ذكر
عبدالله بن موسى يحتمل أن يكون غيره. و كيف كان، فالرجل
غير ثابت الوثاقة و لم يذكر له كتاب، فلا وجه لما فعله الشيخ من
ذكره في كتاب الفهرست، و طريق الشيخ إليه مجهول.^۱
ولی قطعاً، مراد همان اولی (عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام) است. در هر
حال، روایت از نظر سند دارای مشکل است.

بررسی متن روایت

این نکته که امام علیه السلام فرمود: ای زرارہ! به ناچار نوجوانی در مدینه کشته
می شود و زرارہ می گوید: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ و امام
فرمودند: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند؛ منظور از آل بنی فلان
چیست؟ مرحوم مجلسی در این مورد دو احتمال می دهد:

أي أصحاب بني فلان... و المراد ببني فلان (احتمال اول) إما بنو
العباس و يكون المراد غير النفس الزكية بل رجلاً آخر من آل
رسول الله يقتله بنو العباس مقارناً لانقراض دولتهم، فيكون
هذا [كشتمه شدن مردی از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله] من العلامات
البعيدة.

چون بنی عباس در سال ۶۵۶ ه. ق سقوط کردند و اکنون سال
(۱۴۳۲ ه. ق) است، مرحوم مجلسی برای علامت بعیده بودن و این که شخص
مذکور غیر از نفس زکیه است؛ شاهد می آورد که و فی إرشاد المفيد عن أبي
جعفر علیه السلام قال: ليس بين قيام القائم علیه السلام و بين قتل النفس الزكية أكثر من خمسة
عشر ليلة.

احتمال دوم:

و يحتمل أن يكون المراد بنو مروان، و يكون إشارة إلى انقراض
دولة بني أمية و بالفرج [مراد از فرج در روایت] الفرّج منهم و

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۷۸.

من شرمم^۱ منظور از فرج، رهایی از شربنی امیه می باشد؛ لذا مراد از فرج، ظهور امام زمان نیست.

روایت دوم کافی در مورد سفیانی

عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مُحَبُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمَعَ النَّاسُ وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ^۲؛ اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند: آنچه را دوست دارید، نخواهید دید، مگر وقتی که بنو فلان در میان خود اختلاف کنند، و چون اختلاف کنند مردم به طمع می افتند و دودستگی و تفرقه ایجاد شود و آن وقت سفیانی خروج می کند.

روایت از نظر سند مشکلی ندارد. مرحوم مجلسی نیز از این روایت به حسن یا موثق تعبیر می کند.^۳ ما نسبت به متفردات اسحاق بن عمار؛ یعنی روایاتی که تنها خود اسحاق راوی آن ها می باشد، از قبیل روایت بلوغ دختر در ۱۳ سالگی در فقه، تاملاتی داشته ایم. البته بزرگانی مثل تستری در قاموس به این نکته اشاره کرده اند؛ ولی این روایت از متفردات اسحاق بن عمار نمی باشد و جزء مسائل غیر فقهی است که روایات متعددی در این زمینه وارد شده است. مشکل در دلالت و فهم روایت است. مرحوم مازندرانی فقرات روایت را توضیح می دهند، ایشان می فرماید:

وله: (لا ترون ما تحبون) هو ظهور القائم عليه السلام ورواج دين الحق (حتي يختلف بنو فلان فيما بينهم) اي يجيء بعضهم عقيب بعض حتى ينتهي دولتهم، أو المراد بالاختلاف ضد الاتفاق فيكون كناية عن زوال ملكهم ولعل المراد بهم بنو عباس كما في أحاديث

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۲.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۰۹.

۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

آخر حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو عَبَّاسٍ مِنْهَا مَا سَيَجِيءُ بِعِيدِ هَذَا (فإذا اختلفوا طمع الناس) في السلطنة والدولة الملكية وقامت طائفة من كل ناحية واختلطت الرايات (وتفرقت الكلمة كناية عن تفرقهم واختلاف أهوائهم والكلمة تطلق على القول والأمر والحكم والعهد والبيعة والحال والشأن (وخرج السفيناني) وهو الدجال وفيه دلالة على أن خروجه بعد ما ذكر وأما أنه قريب منه أو بعيد فلا دلالة فيه عليه؛^۱ منظور از «مَا تُحِبُّونَ» ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و رواج دین حق [اسلام] می باشد. پس، معنای روایت این است: شما ظهور امام زمان و گسترش دین اسلام را نخواهید دید، مگر بنو فلان در بین خود اختلاف کنند که طبق این روایت، اختلاف و تفرقه بنو فلان از علائم حتمی ظهور امام عجل الله تعالی فرجه می شود.

اما معنای بنو فلان و اختلاف چیست؟ آیا اختلاف به معنای پی در پی آمدن حاکمان تا زوال حکومتشان و یا منظور درگیری و تفرقه بین آنها است. مرحوم مازندرانی هر دو را احتمال داده‌اند.

اما مراد از بنو فلان شاید بنی عباس باشند؛ چون در روایات دیگری آمده که «حتی یختلف بنو عباس» پس، به قرینه روایات دیگر، مراد از بنو فلان در این روایت بنی عباس می باشد.

اما معنای طمع الناس، طمع مردم در سلطنت و حکومت است و حکومت ها تجزیه و خودمختار می شوند و احزاب و گروه ها به راه می افتند. «تَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ» در روایت، کنایه از تفرق و تشتت آرا و نظریات می باشد. کلمه گاهی بر قول، امر، حکم، بیعت، عهد، حال و شأن اطلاق می شود.

شاهد بحث ما در کلمه «وَ خَرَجَ السُّفْيَانِي» می باشد. پس، تشکیل حکومت حق و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه که مورد علاقه شماست تا زمانی که اختلاف در بنو فلان رخ ندهد و سفینانی خروج نکند، اتفاق نمی افتد. از این روایت

استفاده می‌شود که خروج سفیانی از علائم حتمی است. مرحوم مازندرانی سفیانی در روایت را دجال می‌داند. ما بحث خواهیم کرد که آیا سفیانی و دجال یکی است (دو عنوان برای یک معنوی) یا این که سفیانی و دجال دو عنوان برای دو معنوی هستند؟ ضمن این که سفیانی از علائم حتمی ظهور می‌باشد؛ ولی در مورد دجال این گونه نمی‌باشد. ما در روایات بر حتمی بودن دجال از علائم صراحتی نیافتیم؛ هر چند بعضی مثل مجلسی اول به خروج دجال قبل از قیام امام علیه السلام قائل شده‌اند. مرحوم مازندرانی بعد از نقل این مطالب می‌فرمایند: ظهور امام رحمه الله بعد از انقراض و سقوط حکومت بنی عباس و خروج سفیانی می‌باشد؛ ولی بعد از خروج سفیانی چه فاصله‌ای بین حکومت امام علیه السلام و خروج او صورت می‌گیرد؟ از زمان انقراض عباسیان تا کنون فاصله زیادی بوده است. پس لازمه انقراض حکومت عباسیان، ظهور فوری امام علیه السلام نبوده است. از این روایت نمی‌توان استفاده کرد که ظهور امام بعد از خروج سفیانی، بلافاصله و یا با تاخیر صورت می‌گیرد.

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

قوله علیه السلام: حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فَلَانٍ؛ اي بنو العباس و هذا أحد أسباب خروج القائم علیه السلام و إن تأخر عنه بكثير. قال الفاضل الأسترآبادي: المراد أن بعد بني العباس لم يتفق الملوك على خليفة و هذا معنى تفرق الكلمة، ثم تمضي بعد ذلك مدة مديدة إلى خروج السفیانی ثم إلى ظهور المهدي؛^۱ مقصود از بنو فلان، بنی عباس است و این یکی از علامات ظهور امام زمان عجل الله فرجه است؛ هر چند تأخیر و فاصله حکومت امام زمان از انقراض حکومت عباسیان بسیار است. فاضل استرآبادی گفته است: بعد از حکومت بنی عباس، حکومت واحدی پا نمی‌گیرد. بعد از

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

آن به مدت طولانی، سفیانی خروج کرده و بعد از خروج سفیانی، امام زمان ظهور می‌کند.
مصب بیانات این بزرگواران تقریباً این است که انقراض حکومت بنی عباس و خروج سفیانی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است.

روایت سوم کافی در مورد سفیانی

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى - عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا سَدِيرُ! الزَّمْ بَيْتَكَ وَكُنْ جُلُوسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رَجُلِكَ؛^۱ سدير از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: ای سدير! ملازم خانه‌ات باش و چون پلاسی از پلاس‌های خانه [که روی زمین انداخته‌اند] باش [و از خانه بیرون مرو] و تا شب و روز آرامش دارند، تو هم آرام و ساکت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده [بی‌درنگ] به سوی ما کوچ کن؛ اگر چه پای پیاده باشی!

از این روایت استفاده می‌شود که سفیانی از علائم حتمی است و بین خروج سفیانی و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه فاصله چندانی نیست. روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول در مورد سند روایت می‌فرماید: «حسن أو موثق».^۲

معنای «حلس» چیست؟ طریحی صاحب مجمع البحرین می‌گوید:
«الحلس بالكسر: كساء يوضع على ظهر البعير تحت البرذعة»^۳ پارچه‌ای که

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۵.

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۶۳؛ هذا هو الأصل، ایشان در توضیح روایت می‌فرماید: «و المعني الزموا بيوتكم لزوم الأحلاس، و لا تخرجوا منها فتقعوا في الفتنة».

زیر زین بر پشت شتر می گذارند».

امام صادق علیه السلام به سدید می فرماید: در فتنه ها و جریان های جناحی تا هنگام خروج سفیانی، وارد نشو. امام علیه السلام تحت تاثیر قرار نگرفتن و میخکوب شدن را به «جلس» تشبیه می فرمایند؛ چون جلس همیشه زیر زین ثابت می باشد و تکان نمی خورد.

بعضی با تمسک به این گونه روایات، قیام هایی را که در رأس آن ها بزرگان و علما و مراجع بوده اند، زیر سوال برده اند. ما این بحث را در کتاب «تا ظهور» به همراه روایات آن نقل کرده ایم و نیز در بحث مستقلی تبیین خواهیم کرد که آیا همه این روایات صحیح است و مفاد این سنخ روایات چیست. اگر همه قیام های قبل از ظهور امام علیه السلام ناحق و باطل باشد؛ پس قیام مختار، زید و قیام های فقها و علمای بزرگ در طول تاریخ محکوم است؛ در حالی که این گونه نیست.

اما خصوص این روایت: مخاطب امام صادق علیه السلام در این روایت سدید می باشد. امام به سدید می فرماید: ملازم خانه ات باش و در جریان ها وارد نشو. پس امکان دارد قضیه شخصیه و مخاطب (سدیر)^۱ در این فرمایش موضوعیت دارد.

شخصیت شناسی سدید صیرفی

سدیر، چهره ای ولایت مدار، پرجنب و جوش و انقلابی؛ ولی عجول بود که منتظر حکومت جهانی و حاکمیت امام معصوم علیه السلام بود. هر اتفاقی رخ می داد، برای امام علیه السلام نامه می نوشت که الان وقت تشکیل حکومت است. زمانی که بساط امویین برچیده شد، فوراً نامه ای جهت تشکیل حکومت به امام نوشت. امام به نامه ایشان ترتیب اثر نداد. امام علیه السلام وی را کنترل می کرد؛ و الا او چهره مثبتی بود که به زندان رفت و امام علیه السلام برای آزادی او دعا

۱. در مورد شخصیت سدید به تنقیح المقال مامقانی مراجعه کنید.

فرمودند. پس با تمسک به این روایت نمی توان قیام‌هایی را که در رأس آن‌ها علما و مراجع بودند، محکوم کرد؛ چون این روایت ناظر به مورد خاص و به اصطلاح قضیه شخصیه است. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

كَأَنَّ سَدِيرًا هَذَا مِنْ كَانٍ شَائِقًا لِأَحْوَالِ الْإِمَامِ الْخَارِجِ بِالسَّيْفِ
مُتَفَحِّصًا عَنْهُ مُنْتَظِرًا لَهُ وَ لَذَلِكَ أَثْبَتَ حَالَهُ فِي كِتَابِهِ فَتَأْذِي الْإِمَامِ
مِنْ ذَلِكَ؛ سَدِيرٌ شَنِيدٌ بُوِدَ كِهْ إِمَامٌ زَمَانِي قِيَامٌ بِهْ سَيْفٌ مِي كُنْدُ
وَ بِسَاطِ حُكُومَتِ هَآيِ بَاطِلٍ رَا جَمْعٌ مِي كُنْدُ. لَذَا سَدِيرٌ مُشْتَقٌّ
بُوِدَ إِيْنِ إِمَامٌ ظُهُورُ كُنْدُ. بِنَابِرِإِيْنِ، نَامِ آنِ إِمَامٍ رَا دَرِ نَامِهْ آيِ بَرَايِ
إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوْشْتِ، وَ بَرَايِ آنِ حَضْرَتِ فَرَسْتَادِ، وَلِيِ إِمَامِ
نَارَاحَتِ شُدِ، چَرَا؟ چُونِ: اِنْ ضَرْبِهْ الْكُتُبِ الْاَرْضِ لَيْسَ لِنَقْصِ
صَاحِبِهَا، بَلِ مِنْ جِهَةِ اَنْ سَرَّ الْإِمَامِ الْغَائِبِ يَوْمُنْذِ كَانِ مَهْمَا.

آن روز باید اسم امام را مخفی می‌کردند؛ ولی سدير آن را در نامه آورده بود و باعث كشف اسرار می‌شد.

«فتلخص من ذلك أن سدير امامي ممدوح، محبوب لله تعالى، محب لاهل البيت قلبا و قالبا...»؛^۱ در این که سدير فردی امامی ممدوح و دوستدار اهل بیت می‌باشد، جای بحثی نیست؛ ولی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ باید او را کنترل کند تا از پیش خود کاری نکند که موجب هلاک جامعه و تشیع و نوامیس شیعه شود.

روایت چهارم کافی در مورد سفینی

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ
عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ كِتَابٌ
أَبِي مُسْلِمٍ؛ فَقَالَ: لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ، أَخْرِجْ عَنَّا؛ فَجَعَلْنَا يَسَارُ
بَعْضُنَا بَعْضًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَضْلُ؟! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ
ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَلَا زَالَهُ جَبَلٌ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ
رَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضْ أَجَلُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا حَتَّى بَلَغَ
السَّابِعَ مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ جُعِلَتْ

فِدَاكَ؟ قَالَ: لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمُحْتَموم...^۱ فضل کاتب می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه ای از ابومسلم خراسانی برای ایشان رسید. حضرت فرمود: نامه تو جواب ندارد، برو. ما شروع کردیم با هم به نجوا کردن. فرمود: ای فضل! چه سخنی را با هم نجوا می کنید؟! همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی کند و از جای برآوردن کوهی آسان تر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده است. سپس فرمود: همانا فلان، پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان رسید. من عرض کردم: قربانت گردم؛ پس چه نشانی میان ما و شماست؟ امام علیه السلام فرمود: ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کرد، به سوی ما رو آرید، و این سخن را سه بار گفت، و سفیانی از نشانه های حتمی [ظهور حضرت قائم علیه السلام] است.

بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت

مرحوم مجلسی که کتاب کافی را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و به آسانی هر روایتی را نمی پذیرد؛ این روایت را موثق می داند. قوله: «کتاب أبي مسلم» اي المروزي؛ همان ابومسلم خراسانی، که اصل او اصفهانی است.

قوله: «يسار بعضنا بعضا» الظاهر أن مسارتهم كان اعتراضا عليه عليه السلام بأنه لم لا يقبل ذلك؛ ظاهر این عبارت اعتراض به امام است.

قوله: «حتى بلغ السابع من ولد فلان» اي عد سبعة من ولد العباس و بين أن ملك هؤلاء مقدم على خروج قائمنا فكيف نخرج و لم ينقض ملك هؤلاء و هذا بدؤ ملكهم؛ امام به هفت نفر از حکام بنی عباس اشاره کردند که هنوز

حکومت آن‌ها پایان پذیرفته است و حکومت بنی عباس بر حکومت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه مقدم می‌باشد و هنوز ابتدای ملک عباسیین است». قوله: «و هو ای خروج السفیانی من المحتوم»، الذي لا بداء فيه.^۱

بیان مرحوم مازندرانی در شرح روایت

مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی بیان مفصلی ذیل روایت دارند: فأتاه كتاب أبي مسلم فقال: ليس لكتابك جواب اخرج عنا. الخطاب في الموضعين للرسول وهو يطلب منه عليه السلام الخروج لطلب الخلافة بعد استيصال بني أمية بل يعرض عليه الخلافة؛^۲ خطاب امام عليه السلام در دو جا به پیک و نامه رسان است که وقتی پیک، بعد از برچیده شدن بساط امویین از امام عليه السلام قیام برای خلافت را درخواست می‌کند؛ به او می‌فرماید: نامه‌ات جوابی ندارد؛ از نزد ما خارج شو!

وإنما لم يقبله عليه السلام لعلمه بأن هذا الأمر لا يتمشي وأن خلافة بني عباس بعد بني أمية أمر مقدر حتماً وأن خروجه موجب هلاكه وهلاك شيعته؛ و امام عليه السلام درخواست پیک را قبول نکرد؛ چون هنوز زمینه حکومت آل محمد فرا نرسیده نبود و خلافت بنی عباس بعد از حکومت بنی امیه امری مقدر و حتمی بود. لذا قیام امام عليه السلام موجب بروز مشکلاتی و حتی کشته شدن امام و شیعیانش می‌شد. وقد نقل أنهم نصبوا السفاح قبل عود الرسول إليهم؛ نیز نقل شده که عباسیان، سفاح را قبل از برگشتن پیک، به خلافت برگزیده بودند. در واقع حکومتشان پابرجا و خلیفه هم معین گشته بود. مرحوم مازندرانی در ادامه نکاتی را می‌فرماید:

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۱.

۲. شرح أصول الكافي، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۰.

نکته اول

واعلم أن أبا مسلم كان من أهل إصفهان ولما كان ابتداء خروجه على بني أمية من مرو نسب إليه وقيل له المروزي؛ ابو مسلم از اهل اصفهان است؛ ولی چون قیامش علیه بنی امیه ابتدا از مرو بوده، به او نسبت مرو داده شده و او را مروزی می گویند.

نکته دوم

وكان معينا لإبراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس في أمر الخلافة فلما قتل إبراهيم في الشام وفرّ أخواه سفاح و أبو جعفر المنصور إلى الكوفة وتوجه أبو مسلم وعساكره إليها كتب إلى أبي عبد الله عليه السلام واستدعا للخلافة فلم يقبله عليه السلام؛ ابو مسلم همکار ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در امر خلافت بود. هنگامی که ابراهیم در شام کشته شد، دو برادر ابراهیم [سفاح و ابو جعفر منصور] به سوی کوفه گریختند. ابو مسلم نیروهایش را به سوی کوفه فرستاد و سپس نامه ای به امام صادق علیه السلام برای قیام و خلافت نوشت که امام علیه السلام آن را نپذیرفت.

نکته سوم

(فجعلنا يسار بعضنا بعضا) المسارة والسرار [باکسي راز گفتن] يقال: سارّه في أذنه مسارة وسرارا وتساروا: إذا تناجوا وكان سبب المسارة حرصهم على ظهور دين الحق وإرادتهم تعجيله؛ دليل درگوشی و نجوا گفتن این بود که این ها مشتاق تشکیل حکومت حق در این اراده و خواست عجل بودند.
(فقال: اي شيء تسارون يا فضل؟) الاستفهام للإنكار والتوبيخ دون الحقيقة.
جمله، استفهام انکاری و برای توبیخ است؛ یعنی امام آگاه است که این ها چه می گویند؛ ولی از باب توبیخ، از این ها سوال می کند.
(إن الله عز وجل لا يعجل لعجلة العباد) فلا يقدم ما أخره حتما

لإرادة العباد تقديمه (ولإزالة جبل عن موضعه) ونقله إلى موضع آخر (أيسر من زوال ملك) هو ملك بني عباس (لم ينقض أجله) المقدر حتماً وفيه مبالغة عرفاً على عدم إمكان زواله لا إمكانه مع صعوبة والزوال هنا بمعنى الإزالة تقول أزلته وزولته وزلته بالكسر إذا أزلته فلا يرد أن الصحيح هو الإزالة خصوصاً مع رعاية التقابل.

بیان امام: «ولإزالة جبل عن موضعه...»، مبالغة عرفی است؛ به این معنا که زوال حکومت بنی عباس (تازمان مقدرش) ممکن نمی‌باشد؛ نه این که زوالش ممکن، ولی مشکل و سخت باشد.

نکته چهارم

ثم قال تأكيداً لما ذكر وتوضيحاً له: (أن فلان بن فلان) وفلان بن فلان (حتى بلغ السابع من ولد فلان) يعني العباس والمقصود أنه عد الأول والثاني إلى السابع من خلفاء بني عباس بأسمائهم وأسماء آبائهم وإنما لم يذكر البواقي (مابقي خلفاء را ذکر نکرد) لأن المقصود بيان أن هذا الزمان ليس زمان ظهور الحق ورجوع الخلافة إلى أهلها وذكر هذا القدر كاف في بيانه...؛ كلام امام عليه السلام: ان فلان بن فلان [تا هفت نفر] در مورد خلفای بنی عباس است که یک به یک به حکومت می‌رسند و این که تعداد بیش‌تری از خلفای بنی عباس را ذکر نکرد؛ بدان دلیل بود که مقصود امام عليه السلام این بوده که اکنون زمان خلافت اهل بیت فرا نرسیده است؛ و آلاً امام در مقام بیان حصر خلفای عباسی نبودند و ذکر همین مقدار کافی بود.

نکته پنجم

واعلم أن خبر «أن» محذوف تقديره يصيرون أو يملكون الخلافة أو نحوهما هذا ويبعد أن يراد بقوله عليه السلام «إن فلان بن فلان» صاحب عليه السلام وبيان نسبه إلى نفسه المقدسة وأنه الذي يظهر دين الحق ويعود إليه الخلافة وإن كان هذا أنسب بقوله (فما

العلامة فيما بيننا وبينك) يدل على خروج صاحب الأمر وتملكه للخلافة (قال: لا تبرح الأرض يا فضل) اي لا تزول بقيام الساعة (حتي يخرج السفیانی)؛ [احتمالی است که] منظور از فلان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد و امام صادق عليه السلام نسب امام را تا خودشان ادامه دادند. البته این احتمال بعید است؛ هرچند این احتمال با قول فما العلامة فيما بيننا وبينك مناسب می باشد که بر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه دلالت دارد. بنابراین، امام فرمودند: ای فضل! از جای خود حرکت مکن؛ یعنی بساط زمین برچیده نمی شود تا این که سفیانی خروج کند.

نکته ششم

مرحوم مازندرانی در ادامه، روایاتی را نقل می کند که یکی از این روایات، روایت شیخ صدوق است و سفیانی را از محتومات دانسته است:

روي الصدوق في كتاب كمال الدين بإسناده عن أبي عبد الله قال: «إن أمر السفیانی من الأمر المحتوم وخروجه في رجب وفي حديث آخر يخرج ابن أكلة الأكباد وهو رجل ضخم الهامة بوجهه أثر الجذري إذا رأيته حسبته أعور اسمه عثمان وأبوه عنبة وهو من ولد أبي سفیان و في آخر أنك لو رأيت السفیانی رأيت أخبث الناس أشقر أقر أزرق، وفي آخر أنه يملك كور الشام الخمس دمشق وحمص وفلسطين والأردن و نسرین فتوقعوا عند ذلك الفرج.

روایت پنجم

و بهذا الإسناد عن الوشاء عن علي بن الحسن عن أبان بن تغلب قال قال أبو عبد الله عليه السلام: كيف أنت إذا وقعت البطشة بين المسجدين فيأرر العلم [احتمال فتح عین هم داده اند] كما تآرر الحية في جحرها و اختلفت الشيعة و سمي بعضهم بعضاً كذابين و تفل بعضهم في وجوه بعض. قلت: جعلت فداك ما

عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ؟ فَقَالَ لِي: الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا؛^۱ أبان نقل می کند که امام صادق علیه السلام از من پرسید: چه وضعی خواهید داشت زمانی که بگیر و ببند، با قساوت شدید انجام شود که این واقعه بین دو مسجد اتفاق می افتد، به طوری که باعث می شود عَلم ها [بنابر قرائت مازندرانی]، عَلم برچیده شود؛ همان گونه که مار در لانه اش جمع می شود و شیعیان با یکدیگر در گیر می شوند و بر روی یکدیگر آب دهان می اندازند. به امام گفتم: درگیری، جنگ، رانش زمین، أخذ به شدت، بلای آسمانی؛ و امنیت به خطر می افتد و دل های مردم با هم نیست. پس، خیری در آن زمان نیست. سپس امام سه مرتبه فرمود: تمام خیر آن موقع است.

مرحوم مجلسی بعد از ذکر روایت می فرمایند:

صحيح: إذا الظاهر أن علي بن الحسن هو الطاطري، وفي بعض النسخ علي بن الحسين فيكون مجهولا (أبان بن تغلب. مقبول الطرفين است؛ یعنی هم شیعه او را قبول دارد، هم سنی).^۲ و البطشة^۳: الأخذ بالعنف و السطوة، الأخذ الشديد [با قساوت و شدت چیزی را گرفتن] و المسجدان: مسجد مكة و مسجد المدينة، أو مسجد الكوفة و مسجد السهلة، و الأول أظهر و هو إشارة إلى واقعة عظيمة من حرب أو خسف أو بلاء تقع قريباً

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۵۱.

۲. أبان بن تغلب کسی است که ریشه تفکراتش از امام باقر و امام صادق علیه السلام است؛ زیرا بیش از ۳۰۰۰ حدیث حفظ بوده است. وقتی ابان فوت شد، امام فرمود: «إن موته أوجع قلبي؛ موت او دل مرا به درد آورد! ایشان عراقی بود. هرگاه مدینه می آمد، امام به او می فرمود: «ای ابان! برای مردم سخنرانی کن؛ دوست دارم ببینم چنین پیروانی دارم:» «أحب أن أري في شيعتكم مثلكم.» و هرگاه ایشان سخنرانی می کرد، تمام سخنرانی ها تعطیل می شد.

۳. در بعضی روایات به جای «بطشه»، «سبطه» آمده است. و في غيبة النعماني: «يأتي علي الناس زمان يصيبهم فيها سبطة يأرز العلم فيها كما تأرز الحية في جحرها فيبنا هم كذلك إذ طلع عليهم نجم، قلت: فما السبطة؟ قال: الفترة، إلى آخر الخبر، (غيبة نعماني، ص ۱۵۹).

من ظهور المهدي عليه السلام، فالخير هو ظهور القائم عليه السلام أو قريبا من وجوده عليه السلام أو من غيبته الكبرى، فالخير لكثرة الأجر وقوة الإيمان كما مر. قال المحدث الأسترآبادي رحمه الله: كأنه إشارة إلى وقعة عسكر السفياني بين المسجدين، و إلى الفتنة التي تظهر من عسكره في عراق العرب (احتراز از عراق عجم)، و ظهور رجل مبرقع من الشيعة في العراق، و دلالتة (مزدور مبرقع) عسكر السفياني على الشيعة، و المراد من الخير كله ظهور القائم عليه السلام. انتها^۱.

این اتفاق رخداد عظیمی از جنگ و خسف و درگیری است که «تقع من ظهور»؛ اگر خسف باشد، خسف جیش سفيانی است که از علایم ظهور است و منظور از «الخير» همان ظهور قائم آل محمد است.

بيان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت

مرحوم مازندرانی در مورد حوادث به طور قاطع، مکه و مدینه را محل حوادث عنوان می کند و می فرماید که "علم" را بالتحریک بخوانید که کنایه از حکومت ها است؛ و "حجر" را به ضم جیم بخوانید (به معنای لانه موش بزرگ). معنای تفل را نیز بیان کردند و آن را اشاره به قیام های حسنی و سفيانی دانسته و همه آن را بین المسجدين می دانند: «بل في اقطار الارض و من الشيعة ابن بغي صاحب... دلالت السفياني علي الشيعة و منازلهم»^۲. و حرامزاده ای که خود را شیعه می داند (در حالی که نقاب به صورت زده) یک یک شیعه را به لشکر سفيانی معرفی می کند.

روایت ششم

وفي قرب الإسناد في الصحيح عن البزنطي قال: قال الرضا عليه السلام: «إن قدام هذا الامر علامات، حدث يكون بين

۱. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۱.

۲. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۴۴.

الحرمین، قلت: ما الحدث؟ قال: عصابة تكون، ویقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجلاً.^۱
منظور از «إن قدام هذا الأمر»^۲ (احتمالاً مثل بعضی روایات دیگر ظهور و حکومت است). روایت مبهم است؛ زیرا می گوید گروهی هستند که ۱۵ نفر از آل فلان را به قتل می رسانند.

بیان مرحوم مجلسی

و قيل: المراد ما وقع في خلافة المتوكل في سوقية وهي قرية من أعراض المدينة في جنب الروحاء. قال صاحب القاموس: سوقية موضع بنواحي المدينة يسكنه آل علي بن أبي طالب عليه السلام، و قال السمهودي في كتاب خلاصة الوفاء: سوقية عين عذبة كثيرة الماء لآل علي، و كان محمد بن صالح الحسيني خرج على المتوكل^۳ فأنفذ إليه جيشاً ضخماً فظفروا به و بجماعة من أهله فقتلوا بعضهم و أخرجوا سوقية و عقروا بها نخلاً كثيراً و ما أفلحت السوقية بعد، و جل سوقية لآل علي و كانت من صدقات علي عليه السلام، انتهى. و هذه الواقعة أفضت إلى غيبة

۱. قرب الاستاد، ج ۴، ص ۵۲.

۲. در روایات تعبیّرات «هذا الامر» و «صاحب الامر» و «أنت صاحب الامر» به حکومت امام زمان عليه السلام اشاره دارد.

۳. در کتاب ابن اثیر شافعی: «كان المتوكل شديد البغض لعلي بن أبي طالب و لأهل بيته و كان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى علياً و أهله بأخذ المال و الدم»؛ دشمن اهل بیت بود و اگر به او خبر می رسید که شخصی دوست دار اهل بیت است، اول اموالش را مصادره می کرد و سپس او را به قتل می رساند. الكامل فی التاریخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث سال ۲۳۶. داستان محمد فرج را در مقاتل الطالبین ببینید. «حتى كان القميص يكون بين جماعة من العلويات يصلين فيه...». مقاتل الطالبین: ص ۳۹۶، ذکر أيام المتوكل. نقل می کند که عده ای از اهل بیت با یک چادر نماز می خواندند؛ چون لباس نداشتند و اگر کسی کمک می کرد او را آزار می رساندند. سیاست آن ها این بود که آن ها فقیر باشند و محمد صالح در این زمان قیام کرد.

صاحب الزمان علیه السلام، و سمعت من رأى سويقة مرارا مع الشريف زيد و عسكره يقول: إن المشهور عند شيعة تلك الأماكن أن سويقة منزل صاحب الزمان علیه السلام، انتهى.^۱

طبق بیان مرحوم مجلسی، واقعه بین الحرمین در زمان متوکل در سويقه اتفاق می‌افتد. بنابراین، این روایت به جیش الخسف ربطی ندارد و اگر در ابتدا به علامات اشاره شده است، ذکر الخاص بعد العام است؛ چون لازم نیست علامات با ظهور مقارن باشد که سقوط بنی العباس یکی از علامات ظهور حضرت علیه السلام است؛ با این که میان این دو رویداد فاصله زمانی زیادی وجود خواهد داشت.

روایت قرب الاسناد در کتاب خرائج نیز آمده است که با متن روایت در قرب الاسناد چندان تفاوت ندارد و همان «حدث بین الحرمین»^۲ آمده، که این، همان جریانی است که در زمان متوکل، یعنی ۳۴ یا ۳۵ سال بعد از آخرین ایام عمر شریف امام (سال ۲۰۳) اتفاق افتاد. اگر چنین باشد، همان بیان مرحوم مجلسی می‌باشد و دیگر به خسف و سفیانی ربطی ندارد.

در متن قرب الاسناد واژه «عصیه» آمده و در پاورقی همان کتاب (عصبه) هم آمده است و عَصَبه یا عُصْبَه یا عَصِيْبَه به معنی گروه است.^۳ لذا با روایت قرب الاسناد خیلی تفاوت ندارد. حتی اگر روایت کتاب قرب الاسناد با روایت کتاب خرائج اختلاف پیدا کند، کتاب قرب الاسناد به علت اهمیت، اعتبار و تقدم زمانی مقدم است؛ زیرا همان طور که از اسمش پیداست (قرب الاسناد) یعنی احادیث مندرج در آن با سندهای کوتاه به

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۲.

۲. و قال البزنطي قال الإمام الرضا علیه السلام: إن من علامات الفرج حدثا يكون بين الحرمين، قلت: و اي شيء الحدث؟ فقال: عصيبة (در پاورقی عصبه و... هم دارد) تكون بين المسجدين و يقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشا من العرب. (الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۰).

۳. العصبه: جماعة بين العشرة إلى اربعين، (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۰۵).

معصوم منتهی می شود؛ ولی کتاب خرائج والجرائح (با احترام فوق العاده‌ای که نسبت به مؤلف آن، جناب قطب الدین راوندی داریم که خود از أجلا و بزرگان طایفه است) "مراسیل" می باشد. پس اگر بین این دو کتاب تعارض و اختلاف باشد، روایت قرب الاسناد مقدم است.

اگر گفته شود: در این روایت اولاً «خمسہ عشر- کبشاً من العرب»، من العرب اضافه دارد؛ یعنی ۱۵ نفر از حکام و افراد معترض در مناطق مختلف سرزمین عربستان هنگامی که اعتراض می کنند، کشته می شوند و ثانیاً در اول روایت «من علامات الفرج» دارد؛ پس چگونه می شود بگوییم به خسف و سفیانی ربطی ندارد؟ در جواب می گوییم: آیا حتماً باید علامات با ظهور حضرت مقارن باشد؟ خیر؛ زیرا ما روایات زیادی داریم که سقوط حکومت ننگین بنی عباس را از علامات فرج و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه دانسته اند، ولی مقارن هم نیست. پس این روایت به سفیانی مربوط نمی شود. بنابراین، روایات سفیانی سه دسته است: یک، اصل خروج را بیان می کند؛ دوم، حتمیت را بیان می کند و سوم، سفیانی را در ذیل علائم غیر حتمی عنوان کرده است.

روایت هفتم

مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بِإِسْنَادِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ
عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سِيَابَةَ عَنْ الْمُعَلِيِّ بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ
السَّلَامِ بْنِ نَعِيمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتِبَ غَيْرُ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
حِينَ ظَهَرَتِ الْمَسْوَدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلَدُ الْعَبَّاسِ بَأَنَّا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ
يُعُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضْرَبَ بِالْكَتَبِ الْأَرْضَ ثُمَّ
قَالَ أَفَّ أَفَّ مَا أَنَا لَهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ
السُّفْيَانِيَّ^۱

دیدگاه‌های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت

مرحوم مجلسی در مورد سند روایت مذکور می‌گوید:

مجهول، و الظاهر أن عبید الله هو عبید الله أحمد بن نهبك الذي و ثقة النجاشي و هو المكني بأبي العباس، و ذكر الشيخ أنه روى عنه كتبه حميد، لكنه غير مشهور بالدهقان و المشتهر به هو عبید الله بن عبد الله.

أبی العباس که همان عبید الله بن احمد دهقان می‌باشد، ثقه است. محمد بن زیاد بیاع السابری؛ یکی از تجار فقیه می‌باشد^۱ و ابان که اگر همان ابان بن تغلب باشد، مقبول الطرفین است و در مورد وی بحثی نیست. او از یاران امام بود که امام بعد از مرگ ایشان فرمود: موت ایشان قلب مرا به درد آورد و اما معلی بن خنیس: از نظر من مشکل ندارد و موثق است؛ ولی ایشان مقداری تندرو بود و گویا جلوتر از رهبری حرکت می‌کرد و آخر او را شهید کردند. گفتنی است امام علیه السلام قاتلش را نفرین کرد و بر اثر دعای حضرت از دنیا رفت.^۲

ایشان در تبیین حدیث می‌گوید:

قوله علیه السلام: حين ظهرت المسودة؛ اي أصحاب أبي مسلم المروزي، لأنهم كانوا يلبسون السواد. قوله علیه السلام: ما أنا لهؤلاء بإمام اي إنهم لاستعجالهم، و عدم التسليم لإمامهم خارجون عن شيعته و المقتدين به. قوله علیه السلام: إنما يقتل السفیاني اي إما يعلمون أن القائم يقتل السفیاني الخارج قبله كما يظهر من كثير

۱. «سابری» یعنی پارچه فروش که لباس‌های شاپوری از ایران وارد می‌کردند و می‌فروختند. ما در مورد شغل روات مطالعه کردیم؛ عموم آن‌ها بازاری‌های متدین بودند محمد بن مسلم، حنط (گندم فروش)؛ زیات (روغن فروش)؛ سمان (روغن جامد فروش) خناس، عطار و یا صیرفی (صراف) و شحام بوده‌اند. درس فقه مرحوم حائری یزدی زعیم حوزه برای بازاری‌های قم در مسجد عشقلی قبل از درس خارج برای طلبه‌ها برگزار می‌شد: «الفقه ثم المتجر».

۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۳۷-۲۴۲.

من الأخبار أنه عليه السلام يقتله، أو أما يعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل البيت قتل السفیانی قبل ذلك، و السفیانی لم يخرج، و لم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و الجهاد.^۱

ما اشاره ای به ابان کردیم، ظاهراً مشکل از ناحیه ابان باشد؛ هر چند ما بیش از ۴۰ نفر به نام ابان داریم که بعضی مردود و بعضی مجهول و بعضی ثقه هستند که اگر نتوانیم این ابان را از اشتراک در بیاوریم از ناحیه همین ابان مشکل می شود؛ ولی ظاهراً این ابان، ابان بن عثمان است که مشکلی ندارد، و اگر اشکالی است، در زمینه اعتقادات او است که بعضی مانند علامه حلی و شهید ثانی می گویند ایشان فطحی است که این البته درست نمی باشد (من المطمئن به أن هذا سهو من العلامة) چون قبل از علامه کسی این مطلب را نگفته است. بعضی گفته اند ایشان از طایفه «ناووسیه»^۲ است که نسبت دادن او به ناووسیه اشتباه است؛ زیرا اولاً، در رجال کشی به جای «کان من النواوسیه»؛ «کان من القاوسیه» آمده؛ یعنی از منطقه قاووسیه است؛ ثانیاً، ناووسیان از امام کاظم عليه السلام روایت نقل نمی کنند؛ زیرا امام بعد از امام صادق عليه السلام را قبول ندارند؛ ولی شیخ طوسی و نجاشی شهادت می دهند که ایشان از امام کاظم روایت نقل کرده است. همچنین از ایشان ۷۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است؛ ثالثاً، کشی ایشان را جزء اصحاب امام صادق عليه السلام ذکر می کند و می گوید: «اجتمعت الاصحاب علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء وتصدیقهم لما یقولون» که یکی از آن ها ابان ابن عثمان می باشد و اشکال بر کم سن بودن ایشان، درست نیست؛ زیرا چندین نفر مثل ایشان و حماد بن عیسی جزء نوجوان های درس امام صادق عليه السلام بودند. لذا اگر مراد ابان بن عثمان باشد، هیچ بحثی نیست.

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۴۸۲.

۲. ناووسیه: کسانی هستند که در امامت امام صادق عليه السلام ماندند و گفتند که ایشان مهدی است. البته این ها از بین رفتند و تمام شدند.

روایت هشتم

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن محمد بن خالد الأصم عن عبد الله بن بكير عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة عن حمran بن أعين عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام في قوله تعالى «ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»؛ فقال: إنها أجلان أجل محتوم و أجل موقوف، فقال له حمran: ما المحتوم؟ قال: الذي لله فيه المشيئة؛ قال حمran: إني لأرجو أن يكون أجل السفیانی من الموقوف؛ فقال ابو جعفر عليه السلام: لا والله إنه لمن المحتوم؛ امام عليه السلام در ذیل آیه ثم قضی أجلاً و اجل مسمى عنده؛ فرمودند: ما دو اجل داریم: اجل حتمی و اجل موقوف. سپس حمran از امام پرسید: اجل محتوم چیست؟ امام پاسخ دادند: اجلی که اراده نافذ خدا به آن تعلق گرفته است. دوباره حمran گفت: حال که اجل محتوم از اراده نافذ است؛ امیدوارم سفیانی از اجل محتوم نباشد؛ یعنی ما منتظر سفیانی نباشیم و امام زمان عجل الله تعالی فرجه بدون سفیانی بیاید! امام عليه السلام فرمود: خیر این گونه نیست؛ بلکه سفیانی از اجل محتوم است و باید قبل از ظهور امام زمان بیاید.

روایات نهم

أخبرنا علي بن أحمد البندنجي عن عبيد الله بن موسى العلوي عن محمد بن موسى عن أحمد بن أبي أحمد عن محمد بن علي القرشي عن الحسن بن الجهم قال قلت للرضا عليه السلام: أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفیانی يقوم و قد ذهب سلطان بني العباس. فقال: كذبوا إنه ليقوم و إن سلطانهم لقائم؛^۱ حسن بن جهم می گوید: به امام رضا عليه السلام گفتیم: در نشست ها و مجالس علمای اهل سنت این گونه می گویند که سفیانی زمانی ظهور می کند

۱. الغيبة، نعماني، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۳۰۳.

که بساط بنی عباس برچیده شده باشد. امام فرمود: دروغ می گویند؛ همانا سفیانی وقتی ظهور می کند که حکومت بنی العباس پابرجاست. از روایت حتمیت را می توان استفاده کرد.

روایت دهم

أخبرنا أحمد بن هوزة الباهلي قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي عن عبد الله بن حماد الأنصاري عن الحسين بن أبي العلاء عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قال لي أبو جعفر الباقر عليه السلام: إن لولد العباس و المرواني لوقعة بقرقيساء يشيب فيها الغلام الحزور و يرفع الله عنهم النصر و يوحى إلى طير السماء و سباع الأرض اشبعي من لحوم الجبارين ثم يخرج السفیانی؛^۱ بین بنی عباس و بنی مروان درگیری سختی در قرقيسا^۲ رخ می دهد که از شدت آن جوانان پیر می شوند.

روایت یازدهم

أخبرنا علي بن أحمد قال حدثنا عبيد الله بن موسى عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: اليماني و السفیانی کفرسي رهان.^۳ کفرسی رهان^۴ یعنی هم ردیف هستند و با هم می آیند و لذا سفیانی از مسلمات است؛ همان طور که یمانی از مسلمات است.

۱. همان، ص ۳۰۴.

۲. این که "قرقيسيا" کجاست؛ در کتاب «تأظهور» به طور مفصل بحث شده (قرقيسيا در عراق کنار فرات است و بعضی با آرماگدون تطبیق کرده اند که اشتباه است؛ زیرا از لحاظ جغرافیایی فرق می کنند).

۳. امالی، طوسی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴. لسان العرب: (المراهنّة و الرهان: المسابقة علي الخيل و غير ذلك). در بحث سبق و رمایه نیز آمده است که آن ها هم ردیف و با هم در یک جهت با یک سرعت حرکت می کنند و بین آن ها برد و باختی نیست.

بدا در سفیانی

البته روایتی از امام جواد علیه السلام نقل شده که طبق آن روایت، ممکن است سفیانی از حتمیات نباشد و بدایی در آن حاصل شود:

قَالَ: حَدَّثَنَا ابُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتَمُومِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمُحْتَمُومِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا لَهُ: فَتَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ. فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَاللَّهُ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ ابُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ قَاسِمٍ جَعْفَرِيٌّ مِي گويد: ما در محضر امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد و نیز آنچه در روایات آمده که کار او از حتمیات است. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در امور حتمی بدایی پدید می آید؟ فرمود: آری. به آن حضرت عرض کردیم: با این ترتیب ما می ترسیم در مورد قائم نیز خدا را بدایی حاصل شود! فرمود: همانا قائم از میعاد است، و خداوند خلاف وعده خود رفتار نمی کند.

منظور از بدا برگشتن نظر خداوند نمی باشد؛ چون لازمه آن - العیاذ بالله - جهل خداوند است؛ بلکه بدا، یعنی ابدأ؛ بدان معنا که قضیه به گونه ای اظهار شده؛ ولی اراده او چیز دیگر است. بحث بدا در اعتقادات است و بعضی بدا را به معنای تغییر سرنوشت می گویند که نتیجه آن تغییر کردن راه و یا انجام دادن پاره ای از کارها است؛ مثلاً اراده خدا به این تعلق گرفته که فلانی هنگام عبور از خیابان تصادف کند؛ ولی بر اثر صدقه دادن، یا از طرف او صدقه دادن، بلا از او دفع می شود و این یکی از مصادیق بدا است. اصل سوال از امام علیه السلام گویای آن است که سفیانی نزد همه از حتمیات و مرتکزات بوده است.

بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه السلام

علامه مجلسی ذیل روایت، بیانی دارد که این بیان در چارچوب حتمیت سفیانی دور می‌زند. ایشان با حفظ این معنا که سفیانی از علائم حتمی است، روایت را توجیه می‌کند:

بیان لعل للمحتوم معان یمكن البداء فی بعضها و قوله من المیعاد إشارة إلى أنه لا یمكن البداء فیہ لقوله تعالیٰ إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ الْمِيعَادَ. و الحاصل أن هذا شیء وعده الله رسوله و أهل بیته لصبرهم علی المکاره التي وصلت إلیهم من المخالفین و الله لا یخلف وعده، ثم إنه یحتمل أن یكون المراد بالبداء فی المحتوم البداء فی خصوصیات لا فی أصل وقوعه كخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس و نحو ذلك؛^۱ محتوم چند معنادارد که ممکن است بر بعضی از معانی محتوم، بداحاصل شود و قول امام علیه السلام که قائم از میعاد است؛ به این معناست که امکان بدا در آن نمی‌باشد؛ چون خداوند خلف وعده نمی‌کند [پس توجیه اول این شد که مسئله حتمیت چند معنا دارد که بر بعضی معانی ممکن است بدا حاصل شود] و حاصل این که آمدن قائم وعده خدا به پیامبر و اهل بیت پیامبر به خاطر صبرشان بر سختی‌ها و مشکلاتی است که از ناحیه دشمنان‌شان به آن‌ها رسیده است. نیز احتمال دارد مراد از بدا در محتوم، بدا در خصوصیات محتوم باشد، نه بدا در اصل وقوع محتوم؛ مثل خروج سفیانی قبل از این که بنی العباس از بین بروند، که این بدای خصوصیات است. امام کاظم فرمودند: تا ملک بنی العباس زایل نشده، سفیانی نمی‌آید. در این خصوصیت امکان دارد بدا حاصل شود و با وجود ملک عباسیان، سفیانی خروج کند [مثلاً قرار بوده است سفیانی از شام خروج کند؛ ولی بر اثر بدا خروج او از جای دیگر اتفاق افتد و قرار بوده است در

فصل اوّل (ریشه، نسب و حتمیت سفیانی) □ ۶۹

ماه رجب خروج کند؛ ولی بر اثر بدا به ماه شعبان تغییر یافته، پس بدا در خصوصیات محتوم است].

ما از فرمایش مرحوم مجلسی استفاده می‌کنیم که ایشان سفیانی را از علائم حتمی می‌داند و روایت امام جواد علیه السلام را که سفیانی قابل بدا می‌داند، توجیه می‌کند.

فصل دوّم

□ خروج، حکومت و هلاکت سفیانی

زمان خروج و حکومت سفیانی

در برخی روایات، زمان خروج سفیانی، ماه رجب گفته شده و در روایات عامه و خاصه در مورد رجب و اتفاقات بعد از آن، این مضمون: «العجب کل العجب بین الجمادی و رجب و یا بعد رجب»، وارد شده است. در مورد این اتفاقات مضامین متفاوتی وجود دارد؛^۱ مثل صیحه و از جمله خروج سفیانی است و این که مدت او از اول تا ۱۵ ماه است. اکنون به بررسی روایات می پردازیم:

روایت اول

الْفَضْلُ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ السُّفْيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخُمْسِ حَمَلُ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ حَمَلُ بَجَلٍ وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ؛^۲ سفیانی بعد از سلطه اش بر پنج منطقه به مقدار بارداری یک زن حکومت می کند. سپس امام فرمودند: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ [نه]؛ مدت بارداری یک شتر که ۱۲ ماه است، و سفیانی از امور حتمی است که چاره ای از آن نیست.

از حیث سند، روایت مشکل سندی ندارد، در صورتی که فضل بن شاذان

۱. احادیث به این مضمون و تحول هایی که در ماه رجب انجام می شود. معجم احادیث الامام المهدی،

ج ۲، ص ۲۸۵؛ ج ۴، ص ۷۸؛ ج ۴، ص ۱۴۸؛ ج ۷، ص ۲۵۴.

۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۱۹۰ از الغیبة شیخ طوسی، ص ۴۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲،

ص ۲۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹.

بتواند از ابن عمیر بدون واسطه نقل کرده باشد؛ فتأمل.

بررسی دلالتی

گور: جمع گوره، مثل غَرْف و غَرْفَه، به معنی شهر، ناحیه است.
حمل امرأة: به معنای مدت بارداری یک زن است که مدت آن ۹ ماه است.

جمل: به معنی باذل؛ شتری است که هشت سال آن تمام شده و وارد سال نهم شده است. در مورد حمل جمل اشکال است؛ چون ناقه حامل می شود، نه جمل؛ مگر از باب تغلیب و احتمالاً این قسمت از راویت محل اشکال باشد. شیخ حر عاملی این جا اشکال کرده و فرموده است: «هذا إيهام وتشكيك و غلط»^۱.

اشکالات مرحوم حر عاملی به جاست؛ چون می خواهند بفرمایند: اول این که تردید امام بین ۹ و ۱۲ ماه با علم و عصمت امام منافات دارد، و اگر گاهی بنابر تقیه مطلبی به این شکل می گویند؛ یعنی تکلیف این است، نه این که استغفار کنند و برگردند. اشکال بعدی این که جمل به معنی باذل، شتری است که ۸ سالش تمام شده و چون وارد ۹ سال شده است، باردار نمی شود. اشکال سوم این که جمل اسم مذکر است و مذکر که باردار نمی شود؛ بلکه ناقه باردار می شود و باید می فرمود حمل ناقه.

به نظر ما اشکال اول و دوم مرحوم عاملی وارد است؛ ولی اشکال سوم وارد نیست؛ زیرا شتری که وارد سال نهم می شود (باذل) بین مذکر و مؤنث

۱. ملاحظه می شود که چقدر علما دقیق بودند و دقت نظر داشتند. از کلمه (ایهام، تشکیک) چقدر مطلب استفاده می شود. شیخ حر عاملی که کتاب وسائل الشیعه او امروز محور درس فقه است و کتاب های زیادی مثل اثبات الهداه را نوشته است (با این که ایشان مشغله های بسیاری داشته و مرجع تقلید شرق و خراسان بوده است) سه قصه در آخر کتاب جلد سوم (اثبات الهداه) آورده که گویای توفیق بالای وی و تأیید ایشان از سوی امام عصر علیه السلام می باشد.

مشترک است و می گویند باذل یک ساله، دو ساله و...

روایت دوم

درباره زمان خروج و حکومت سفیانی، روایت دیگری وجود دارد که مشکل سندی ندارد و حتمیت خروج سفیانی را نیز بیان می کند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال: حدثني محمد بن الفضل بن إبراهيم بن قيس بن رمانة من كتابه في رجب سنة خمس و ستين و مائتين قال: حدثنا الحسن بن علي بن فضال قال: حدثنا ثعلبة بن ميمون أبو إسحاق عن عيسى بن أعين عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: السفیانی من المحتوم و خروجه في رجب و من أول خروجه إلى آخره خمسة عشر شهرا ستة أشهر يقاتل فيها فإذا ملك الكور الخمس ملك تسعة أشهر و لم يزد عليها يوما.^۱

بررسی سند

روایات این حدیث را از اول تا آخر بررسی کردیم؛ حتی یک نفر که در این روایت مخدوش باشد؛ وجود ندارد. ابن عقده و ابن رمانة هر دو ثقة هستند و در معجم رجال^۲ آمده و درباره ثعلبه بن ميمون نیز در کتاب مامقانی^۳ بحث مفصل شده و او نیز ثقة است و شأن و مقام عیسی بن اعین هم مشخص است.

ابن عقده با ابن حماد فرق دارد؛ با این که او زیدی است؛ نجاشی درباره اش فرموده است:

هذا رجل جليل في اصحاب الحديث و.... و ذكره اصحابنا لا اختلاطهم ومداخلته اياهم عليه السلام.... ثقة وامانته؛ و نعمانی نیز

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۰.

۲. معجم رجال حدیث، ج ۱۷، ص ۲۶۸.

۳. تنقیح المقال: ج ۱۳، ص ۳۸۸، شرح حال ثعلبه بن ميمون، ش ۳۴۸۹.

در مقدمه از او تعریف کرده است.^۱

شخصیت ابن فضال

در مورد ابن فضال به قاموس الرجال مراجعه کنید.^۲ مرحوم نجاشی از ابن شاذان در مورد او نقل کرده که در مسجد النبى بودم و در جلسه درس صحبت از شخصی شد که بالجلل رجل يقال له ابن فضال أعبد من رأينا أو سمعنا به، قال: فإنه ليخرج إلى الصحراء فيسجد السجدة فيجيء الطير فيقع عليه فما يظن إلا أنه ثوب أو خرقة و أن الوحش لترعي حوله فما تنفر منه لما قد آنست به^۳ ایشان جلیل القدر و ثقه هستند.

ثعلبه بن میمون نیز از اصحاب امام کاظم علیه السلام است. نجاشی در مورد او می گوید: «كان وجهها من اصحابنا فقيها لغويا راويا و كان حسن العمل كثير العبادة و الزهد» و علامه حلی می گوید: كان معدودا في علماء في هذه العصابة....؛ به گونه ای نماز و تر می خواند که هارون به اعجاب افتاد.^۴

۱. الغيبة، نعماني، ص ۲۵.

ابن عقده که احادیث بسیاری از ایشان است، جایگاه علمی و شخصیت بزرگی دارد؛ اگر چه از جارودیه بوده است. نجاشی می گوید حشر و نشر با علمای شیعه داشته و همه کتاب های شیعه را دیده بود و کتاب های زیادی هم در شیعه نوشته است؛ به طوری که می گوید ۱۲۰۰۰۰ حدیث با سند حفظ هستم و ۳۰۰۰۰۰ حدیث در دسترس دارم (شخصیت ایشان را در سیر أعلام النبلا نگاه کنید به ریزه کاری های سند هم آگاه بوده است).

۲. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۱۷.

۳. رجال، نجاشی، ص ۳۴. در جلسه درس صحبتی از شخصی شد که در آن منطقه نظیر او را ندیده ایم. ایشان به صحرا می رود و مشغول عبادت می شود و به سجده طولانی می رود؛ به طوری که پرندگان و حیوانات درنده کنار او می آیند و حتی راهزن ها به او کاری ندارند!

۴. رجال، نجاشی، ص ۱۱۷.

۵. خلاصة الأقوال، ص ۳۰.

بررسی دلالت

چون سند روایت هیچ مشکلی ندارد، می‌تواند محور باشد. حال اگر خروجش اول رجب باشد و مدت آن از اُفول تا غروب ۱۵ ماه و نیز مدت خونریزی و سفاکی آن ۶ ماه باشد و بعد از آن، ۹ ماه حکومت کند (که یک روز هم بر آن اضافه نمی‌شود)؛ آن‌گاه با ظهور امام زمان در روز جمعه، در عاشورا چگونه قابل جمع است. البته باید مضمون این روایت را با روایات ظهور امام در محرم و در روز عاشورا، جمع و آن را توجیه کرد؟

روایت سوم

در این روایت نیز به مدت حکومت سفیانی اشاره شده است. آیا منظور، حکومت یا اقتدار اوست و یا به معنای امتحان مردم در حکومت اوست. از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال: حدثنا علي بن الحسن التيمي في صفر سنة أربع و سبعين و مائتين قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: ... و كفى بالسفيا نية لكم من عدوكم و هو من العلامات لكم مع أن الفاسق لو قد خرج لمكتنم شهرا أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقا كثيرا دونكم فقال له بعض أصحابه فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك. قال: يتغيب الرجال منكم عنه فإن حنقه و شره إنما هي على شيعتنا و أما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى. قيل: فإلى أين يخرج الرجال و يهربون منه؟ فقال: من أراد منهم أن يخرج؛ يخرج إلى المدينة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان؛ ثم قال: ما تصنعون بالمدينة و إنما يقصد جيش الفاسق إليها و لكن عليكم بمكة فإنها مجمعكم و إنما

فتنته حمل امرأة تسعة أشهر و لا يجوزها إن شاء الله.^۱

بررسی سند

این روایت از جهت سند مشکلی ندارد؛ اگر چه به استحکام روایت قبلی نیست. احمد بن محمد که همان ابن عقده است، مشکلی ندارد. علی بن الحسن التیملی که همان علی بن حسن بن فضال می باشد و در روایت قبلی بررسی شد، بسیار جلیل القدر و ثقة می باشد. حسن بن محبوب و ابی ایوب خزاز هم ثقة هستند و در محمد بن مسلم هم بحثی نیست.

بررسی دلالت

«كفي بالسفيا نية لكم...»؛ سفیانی عذاب است؛ ولی "نقمة لكم" دارد، نه "نقمة عليكم"؛ بدان معنا که مدتی این جنگ یا درگیری بین خودشان است و سفیانی عذاب الهی، علیه دشمنان شماس است و از دشمنان شما انتقام می گیرد. این یکی از علامات ظهور است. اگر این فاسق خروج کرد، به مدت یکی دو ماه برای شما مشکلی نیست؛ بلکه مشکل، بین خودشان است. جمع زیادی از دشمنان به دست خودشان کشته می شوند و این نقمت به نفع شما و بعضی از یاران است. از امام پرسیدند: بعد از مدتی که متوجه ما می شود، چه کار کنیم؟ آیا محل امنی وجود دارد یا نه؟ امام فرمود: مردان و جوانان، خودشان را مخفی کنند؛ چون سفیانی حرص^۲ بر خونریزی و کینه^۱ نسبت به

۱. الغيبة، نعماني، ص ۳۰۱: «اتقوا الله و استعينوا علي ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد في طاعة الله فإن أشد ما يكون أحدكم اغتباطاً بما هو فيه من الدين لو قد صار في حد الآخرة و انقطعت الدنيا عنه فإذا صار في ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعيم و الكرامة من الله و البشري بالجنة و أمن مما كان يخاف و أيقن أن الذي كان عليه هو الحق و أن من خالف دينه علي باطل و أنه هالك فأبشروا ثم أبشروا بالذي تريدون أ لستم ترون أعداءكم يقتتلون في معاصي الله و يقتل بعضهم بعضاً علي الدنيا دونكم و أنتم في بيوتكم آمنون في عزلة عنهم».

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۰۶، شریه: اسوأ الحرص، غلبه الحرص.

اهل بیت و شما دارد. بعد گفتند: مردان به کجا فرار کنند؟ امام فرمود: مردان به سوی مدینه و مکه و به مناطقی که تحت سلطه سفیانی نیست، بروند؛ به مدینه نیز نروید؛ چون آنجا هم امن نیست؛ بلکه به مکه بروید؛ زیرا آنجا محل تجمع یاران امام زمان است. امام در ادامه فرمودند: «انما فتنه حمل امرأه تسعه اشهر ولا یجوزها» آیا منظور از حکومت و یا اقتدار او امتحان مردم در حکومت اوست که شاهد مثال ما اینجاست که فتنه و حکومت او ۹ ماه طول می کشد.

پس، روایت اول که هیچ مشکل سندی نداشت، مدت حکومت را نه ماه می دانست و این روایت نیز مثل روایت قبلی از جهت دلالت و سند مشکل ندارد و در واقع با یکدیگر تعارضی ندارند.

روایت چهارم

یک روایت موجود است که ظاهراً با نه ماه حکومت تعارض دارد؛ چون مدت حکومت او را هشت ماه دانسته است:

حدثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قال حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عن محمد بن علي الكوفي قال حدثنا الحسين بن سفیان عن قتية بن محمد عن عبد الله بن أبي منصور البجلي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن اسم السفیانی؟ فقال: و ما تصنع باسمه إذا ملك كور^۲ الشام الخمس دمشق و حمص و فلسطين و الأردن و قنسرین فتوقعوا عند ذلك الفرج؛ قلت: يملك تسعة أشهر؟ قال: لا و لكن يملك ثمانية أشهر لا يزيد يوماً.^۳

این روایت با روایت نعمانی تعارض ظاهری دارد و تعارض آن در ۸ یا ۹

→

۱. همان، ج ۱۰، ص ۶۹. حنق: غیظ.

۲. کور (جمع کوره به معنای شهر و ناحیه).

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۲.

ماه است؛ ولی تعارض فرع بر حجیت است و روایت نعمانی از حیث سند موثق بود و مشکل سندی نداشت؛ اما در این روایت، عبدالله بن ابی منصور بجلی است که «مهمل فی الرجال» عنوان شده و لا اقل مرحوم خویی و مامقانی و مرحوم اردبیلی در جامع الرواة و صاحب در سایر کتاب‌های رجالی در آثار خود، از این شخص اسمی نیاورده‌اند. مرحوم آقای نمازی که کتاب مستدرکات خود را ناظر به این سه کتاب نوشته است، تصریح می‌کند که از این شخص اسمی نیاورده‌اند و مهمل است.^۱

حسین بن سفیان راوی دیگر است که بین ثقه و مهمل مشترک است و در نتیجه تأثیر می‌گذارد و بر فرض رفع اشتراک، مشکل عبدالله بجلی باقی است. راوی سوم محمد بن علی کوفی است که فقط تلعبیری از او نقل می‌کند و شیخ اجازه اوست و از او سماع داشته و تأثیر شیخوخت بودن بر وثاقت اختلافی است. مرحوم مامقانی لا اقل حسن بودن را می‌پذیرد. بر این اساس، در این روایت، سه راوی مشکل دار داریم و این روایت نمی‌تواند با روایت نعمانی تعارض کند و بر فرض حجیت هر دو، تعارض در حجیت بعض مضمون است، نه تمام مضمون و تعارض در ۸ یا ۹ ماه است و این جا اختلاف مبنا است که آیا قابل تفکیک هست یا نه؟ تفکیک در حجیت مبنایی است و اگر پذیرفته بشود، اشکالی نیست، ولی به نظر ما این تفکیک تمام نیست و تعارض در حجیت باقی می‌ماند.

روایت پنجم

این روایت فقط زمان خروج را مشخص می‌کند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا
القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم من كتابه قال: حدثنا
عبيس بن هشام عن محمد بن بشر الأحول عن عبد الله بن جبلة عن

۱. مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۴، ص ۴۷۲.

عیسی بن أعین عن معلى بن خنيس قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من الأمر محتوم ومنه ما ليس بمحتوم ومن المحتوم خروج السفیانی في رجب.^۱

در سند این روایت، بحث در معلى بن خنيس است. مرحوم خوئی بعد از توجیه روایات ذم کننده نتیجه گیری می کند و او را از اصحاب خاص می داند.

گفتنی است در انتها او را شهید کردند و امام عليه السلام شخصا مدعی خون او شدند: «كان من اهل الجنة حين قتله داود بن علي...» در نتیجه آقای خوئی معلى بن خنيس را توثیق و تضعیف نجاشی را رد می کند؛ چون نسبت غلو بوده است.^۲

اگر در خروج سفیانی در ماه رجب چند روایت پیدا کردیم، آن هم حتمی می شود؛ و الا این خصوصیت حتمیت نخواهد داشت.

خلاصه بحث

تا این جا چهار روایت در مورد مدت حکومت سفیانی گذشت. روایت اول مشکل سند نداشت؛ ولی تشکیک بین ۹ تا ۱۲ ماه بود که مشکل در متن داشت. روایت دوم تمام بود و با روایت سوم از کمال الدین و تمام النعمه تعارض داشت (که روایت سوم مدت حکومت را ۸ ماه تعیین می کرد) و سند تمام نبود. روایت چهارم فقط زمان خروج را تعیین می کرد. ما بین زمان ظهور و زمان خروج سفیانی قائل به تفاوت نیستیم. مرحوم مجلسی، فقط بین زمان ظهور و خروج حضرت مهدی عليه السلام تفاوت می گذارد.

روایت ششم

یکی از روایات دیگر که مدت حکومت سفیانی را نه ماه ذکر می کند،

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۰.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۳۷ - ۲۴۷، شرح حال معلى بن خنيس، ش ۱۲۴۹۶.

روایت حارث همدانی از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام می باشد:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهُمْدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْهُمْدَانِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْمَهْدِيُّ أَقْبَلَ جَعْدَ بَخْدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُوهَ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السَّفِيَانِيُّ [این عبارت با علامات بودن نمی سازد و گویای همزمانی است] فَيَمْلِكُ قَدْرَ حُلِّ امْرَأَةٍ تَسْعَةُ أَشْهُرٍ يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفَ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ يَعَصِمُهُمُ اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۱

بررسی سند

حسن بن مبارک در رجال مهمل است. حارث همدانی اگر حارث بن ازمع باشد، مجهول است؛ ولی اگر حارث اعور باشد، بین ثقه و غیر ثقه مردود است. ولی مامقانی تشیع او را واضح می داند و روایات را در حد مدح و حسنه بودن می داند؛ ولیکن مفید عدالت نمی داند و دو روایت در تایید این مسئله نقل کرده است.^۲ علامه حلی در مورد او تشکیک می کند؛ ولی مرحوم میرزا او را از اولیاء عنوان کرده است: «انه من الاولیاء و اصحاب امیرالمؤمنین و...» به هر حال حسن او ثابت است. ولد مامقانی نیز در این مورد، مفصل دارد و در آخر از او تجلیل می کند و نسبت به او ثقه جلیل، تعبیر می کند؛ اما در روات قبلی اشکال وجود دارد.

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۴.

۲. تنقیح المقال، ج ۱۷، ص ۴۶.

بررسی دلالت

این روایت ابتدا ویژگی‌ها و مبدأ خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را بیان می‌کند: «إذا كان ذلك خرج السفیانی»؛ یعنی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه با خروج سفیانی هم زمان است؛ پس با علامات نمی‌سازد. می‌توان به قرب ظهور بودن جمع کرد، نه مقارن بودن. مدت آن (حمل امرأة = ۹ ماه) مدت حکومت اوست؛ نه کل حرکت او. مبدأ محل خروج او نیز شام می‌باشد و شامی‌ها از او تبعیت می‌کنند (وقایع عجیب شام را در روایات نگاه کنید؛ همه مناطق غیر از شام برای امام حسین گریه کردند) ولی چند گروه و عشیره از شامی‌ها که اهل حق هستند، بر خلاف جوّ عمومی، از سفیانی تبعیت نمی‌کنند و خداوند آن‌ها را نگه می‌دارد؛ الان نیز در شام روستاها و مناطق پیرو اهل بیت وجود دارند. سفیانی بعد از حاکمیت، قصد دستبرد به مکه و مدینه را دارد که در منطقه پیدا زمین دهن باز می‌کند و کارشان یکسره می‌شود. پس، در این روایت مبدأ خروج و سرانجام حرکات سفیانی آمده است.

روایت هفتم

حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال: حدثنا عيسى بن هشام عن عبد الله بن جبلة عن محمد بن سليمان عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر محمد بن علي عجل الله تعالی فرجه أنه قال: السفیانی والقائم في سنة واحدة.^۱

این روایت اگر سنداً تمام باشد، ظاهراً با روایات دیگر تعارض دارد؛ چون روایات دیگر «حمل امرأة» است. اما در مورد سند روایت، بحث در قاسم بن محمد بن حازم است که مرحوم نمازی فرموده است: در کتاب‌های رجال نام او ذکر نشده است. پس روایت نمی‌تواند به عنوان معارض باشد؛ چون ضعیف است؛ ولی بر فرض صحت سند، آیا قابل توجیه است؟ این که

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۶۷.

ظهور امام در محرم است و سفیانی در رجب، چگونه قابل جمع است؟

روایت هشتم

قرقارة عن محمد بن خلف عن الحسن بن صالح بن الأسود عن عبد الجبار بن العباس الهمداني عن عمار الدهني قال: قال ابو جعفر عليه السلام: كم تعدون بقاء السفیانی فیکم؟ قال: قلت: حمل امرأة تسعة أشهر. قال: ما أعلمکم یا أهل الكوفة؟^۱

این روایت نیز هر چند بحث سندی دارد؛ مؤید است. در این روایت عمار دهنی وجود دارد که آقای خویی بعد از بحث مفصل^۲ در تشیع او تأکید و تأمل دارد؛ با این که نجاشی از وی تعبیر «ثقه في العامه» دارد.^۳ مرحوم والد ما نیز از عمار دهنی مطلبی نقل می کند^۴ که اگر درست باشد، نه تنها وی شیعه،

۱. الغيبة، طوسی، ص ۴۶۲.

۲. معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۲۵۳.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۱۱.

۴. در الاخبار فیما يتعلق بحال الاحتضار، ص ۱۶۴: روزی عمار دهنی در دادگاه کوفه شهادت داد. قاضی شهادتش را رد کرد و گفت: ما نمی پذیریم؛ چون تو رافضی هستی. عمار ناراحت شد و گریه کرد. ابن ابی لیلی به او گفت: اگر از این جمله بدت می آید از رفض دست بردار تا مثل ما بشوی. عمار گفت: برای تو و برای خودم گریه کردم. تو مرا به مقامی رفیع نسبت دادی که من قابل آن نیستم. قرآن اولین رافضی را سحره فرعون می داند و دارای رتبه بالا معرفی می کند که فرعونیان به آن ها رافضه گفتند؛ زیرا رافضی، یعنی کسی که از محرمات خدا فاصله بگیرد و واجبات را انجام می دهد. آن ها رتبه بالایی دارند. گریه برای خودم است؛ زیرا ترس این را دارم که خداوندی که عالم به ضمایر است، مرا معاقبه کند که آیا باطل را رها، و رفض کردی؛ هم چنان که به آن خوانده شدی. اما برای تو گریه می کنم که چگونه عذاب خداوند را تحمل می کنی که بهترین اسم ها را به عنوان فحش قرار دادی؛ این را گفت و از دادگاه بیرون آمد. وقتی این خبر به امام صادق عليه السلام رسید؛ فرمود: به دلیل این حرف حتی که عمار در دادگاه زد؛ اگر گناهانش به اندازه آسمان ها و زمین باشد، تمام گناهانش بخشیده می شود و خداوند عزوجل در برابر هر ذره ای از این عمل جایگاهی هزار برابر این دنیا را به او می دهد.

بلکه یکی از پاک باختگان امیرالمؤمنین علیه السلام است که امام صادق علیه السلام برای او دعا کرده است.

طرز هلاکت و مردن سفیانی

سرنوشت سفیانی چیست؟ طرز هلاکت سفیانی در کتاب‌های عامه با منابع ما فرق دارد و به چند صورت گفته شده است: گرفتار بیماری می‌شود و یا به زمین فرو می‌رود و یا دستگیر شده و سپس اعدام می‌شود؛ که ظاهراً در روایات ما همین سومی است. مرحوم صدر^۱ در زمینه دامنه عملیات نظامی امام زمان علیه السلام بحث گسترده‌ای دارند و به همین مناسبت بحث درگیری سفیانی با امام زمان علیه السلام را بیان می‌کنند. لذا ما باید بحث کنیم که آیا درگیری امام با طایفه کلب، همان قرقسیا است؟ آیا جنگ با یهود و جریان دجال است که از آن به جنگ آرماگدون تعبیر می‌کنند؟ طبق روایت در شام درگیری شدیدی بین طایفه کلب و لشکر امام زمان علیه السلام رخ می‌دهد که در نتیجه این طایفه تار و مار و متفرق می‌شوند و غنائم زیادی از آن‌ها گرفته می‌شود و تأسف بر آن کسی است که شاهد این درگیری نباشد، این مباحث در کتاب‌های عامه و ما آمده است هرچند در کتاب‌های ما سند چنین روایاتی، مشکل دارد.

به عنوان مثال، مرحوم مجلسی روایت مرفوعه‌ای را در این زمینه ذکر می‌کند:

و بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ
السُّفْيَانِي أَنَّ الْقَائِمَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ يَتَجَرَّدُ بِخَيْلِهِ
حَتَّى يَلْقَى الْقَائِمَ فَيُخْرِجُ فَيَقُولُ: أَخْرِجُوا إِلَى ابْنِ عَمِّي فَيُخْرِجُ
عَلَيْهِ السُّفْيَانِي فَيَكَلِّمُهُ الْقَائِمُ علیه السلام فَيَجِيءُ السُّفْيَانِي فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ
يُنْصَرِفُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَقُولُونَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَيَقُولُ أَسْلَمْتُ وَ
بَايَعْتُ فَيَقُولُونَ لَهُ قَبِّحَ اللَّهُ رَأْيَكَ بَيْنَ مَا أَنْتَ خَلِيفَةُ مَتَّبِعٍ

فَصَرَّتْ تَابِعاً فَيَسْتَقْبِلُهُ فَيَقَاتِلُهُ ثُمَّ يَمْسُونَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ثُمَّ
يَضْبَحُونَ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَرْبِ فَيَقْتُلُونَ يَوْمَهُمْ ذَلِكَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ
تَعَالَى يَمْنَحُ الْقَائِمَ وَأَصْحَابَهُ أَكْثَابَهُمْ فَيَقْتُلُوهُمْ حَتَّى يَفْنَوْهُمْ
حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ يَخْتَفِي فِي الشَّجَرَةِ وَالْحَجَرَةِ فَتَقُولُ الشَّجَرَةُ وَالْ
حَجَرَةُ: يَا مُؤْمِنُ هَذَا رَجُلٌ كَافِرٌ فَأَقْتُلْهُ فَيَقْتُلُهُ. قَالَ: فَتَشْيعُ
السَّبَاعُ وَالطُّيُورُ مِنْ حُومِهِمْ فَيَقِيمُ بِهَا الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَاءَ. قَالَ:
ثُمَّ يَعْقِدُ بِهَا الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ رَايَاتٍ لَوَاءً إِلَى الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ يَفْتَحُ
اللَّهُ لَهُ وَلَوَاءً إِلَى الصَّيْنِ فَيَفْتَحُ لَهُ وَلَوَاءً إِلَى جِبَالِ الدَّيْلَمِ فَيَفْتَحُ
لَهُ.^۱

از عبارت «فَيَخْرُجُ فَيَقُولُ أَخْرِجُوا إِلَى ابْنِ عَمِّي»؛ مبنی بر این که سفیانی
می گوید: می خواهم با پسر عمم [امام زمان] ملاقات کنم؛ استفاده می شود که
بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه نسبی است. ما در جلسات قبل این مطلب را
به طور مفصل بحث کردیم و گفتیم بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه ای
وجود ندارد. مرحوم صدر نیز در این مورد بیانی دارد:

منشاء کلام سفیانی که خواستار ملاقات با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ
می باشد، این است که اهل سنت مدعی هستند که خاندان بنی
سفیان و بنی هاشم فامیل هستند و این ادعایی بیش نیست که
تاریخ آن را تایید نمی کند و ظاهر روایت این است که سفیانی
از پیش خودش چنین ادعایی کرده است.^۲

پس بین سفیانی و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبتی نمی باشد و سرنوشت او این گونه
است که اسیر می شود و سپس او را اعدام می کنند، روایت بحار الانوار نیز
گویای همین مطلب است:

... وَيَأْخُذُ السُّفْيَانِيَّ أَسِيرًا فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَيَذْبَحُهُ بَيْدِهِ...^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸.

۲. تاریخ عصر ظهور، ص ۳۸۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۴.

فصل سوم

□ بررسی چند نکته مهم

بررسی چند نکته

اکنون به چند نکته در مورد سفیانی می‌پردازیم:

نکته اول: حدود شام

حدود شام کجاست؟ در معجم البلدان^۱ این بحث مفصلاً آمده و خلاصه آن این که شام از فرات (آسیا) تا مصر که قاره (آفریقا) است، طول دارد؛ اما عرض آن منبج، حلب، حمص، دمشق، بیت المقدس، انطاکیه (ترکیه)، طرابلس (لبنان)، عکا، سور و عسقلان (فلسطین اشغالی) است. یعنی «یظهر من الشام»؛ را بر شام فعلی و سوریه نباید تطبیق کرد، بلکه به وسعت شام بایستی دقت شود که خود آن پنج مجموعه و منطقه است: جند دمشق، جند قنسرین، جند فلسطین، جند حمص، جند الاردن که جزء تقسیمات شام است. پس نباید سفیانی را به حدود سوریه و یا اردن محدود کرد.

نکته دوم: شیصبانی

در برخی روایات آمده است که مردم قبل از سفیانی، شیصبانی را باید ببینند و بایستی مزه تلخ آن حرکت را بچشند. البته نام آن فقط در یک روایت، در کتاب الغیبه نعمانی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: حدثنا ابوسلیمان أحمد بن هوزة الباهلی قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاث و سبعین و

۱. معجم البلدان: ج ۳، ص ۳۱۱ - ۳۱۲، الشام.

ماتّین قال: حدثنا ابو محمد عبدالله بن حماد الأنصاري سنة تسع و
عشرين و مائتين عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفي قال:
سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام عن السفیانی فقال: «وَأني لكم
بالسفیانی حتّى يخرج قبله الشيصباني يخرج من أرض كوفان ينبع
كما ينبع الماء فيقتل وفدكم فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج
القائم»^۱.

در لسان العرب^۳ آمده است: به خرمایی که هسته اش تُرد و نارس و غیر
مرغوب باشد "شیص" یا "شاص" می گویند. اهل مدینه به بز و بزغاله به
علت شیطنتش می گویند: «شیص الناس: اذا عذبهم بالاذی»؛ یعنی در واقع
مبنای واژه «شیصان» همانا آزار و اذیت به مردم است و بدان معناست که
شیصبانی شکنجه گر است.

بحث شیصبانی به صورت جداگانه مطرح می شود.

نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی

آیا سفیانی یک نفر است که از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد؟ آیا
فاصله ظهور او تا ظهور امام عجل الله تعالی فرجه به اندازه حمل و بارداری یک زن است؟
(در بعضی از روایات نه ماه و در بعضی روایات دیگر هشت ماه ذکر شده
است). اگر به این روایات نظر داشته باشیم، سفیانی هنوز نیامده است.
از ظاهر بعضی نصوص و آثار، تعدد سفیانی استفاده می شود؛ ولی بنده،
کسی از علما را که به تعدد تصریح کرده باشد، نیافتم؛ بلکه سفیانی موعود
که به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، یکی بوده و از
فرزندان شجره ملعونه بنی امیه است. همه منابع تعدد سفیانی موجود در

۱. مطلب مهم در تتبع روایاتی که انجام داده‌ام، این است که لقب مهدی حدود ۳۰۰ مورد، ولی لقب
قائم بیش از ۸۰۰ مورد در روایات آمده است.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۳۰؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۰۵.

۳. لسان العرب، ج ۷، ص ۵۱.

نصوص و آثار در زمره کتاب‌های عامه است که طبق مبنای ما و خودشان مشکل سندی دارند. ظاهراً در کتاب‌های خاصه، بر تعدد سفیانی نصی نیامده است؛ مگر آنچه را مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که به آن اشاره می‌کنیم.

در طول تاریخ کسانی ادعای سفیانی بودن را داشته‌اند که این مورد بحث نیست و ما در جلسه قبل به آن‌ها اشاره کردیم، بحث این است که سفیانی موعود متعدد است، یا نه؟ از روایات شواذ که معمولاً ابن حماد نقل می‌کند و شاید نقل روایات شاذ، یکی از دلایل زیر سوال رفتن کتاب فتن ابن حماد باشد که گفته‌اند در این کتاب موضوعات در این قالب زیاد است؛ برمی‌آید که ما چند سفیانی داریم. البته بعضی از این روایات در کتاب‌های ما هم به نقل از مصادر عامه آمده است.

ما در جلد دوم معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، صفحه ۲۴۹ به این مطلب اشاره کرده و روایاتی را نقل کرده‌ایم. البته تعبیر روایت مسامحه است؛ چون ارطاة و دیگران که مطلبی نقل کرده‌اند، به پیامبر اسناد نداده‌اند؛ لذا از این نصوص به اثر تعبیر می‌شود، نه روایت.

روایات دال بر متعدد بودن سفیانی

۱. قال الوليد فأخبرني شيخ [نامعلوم است] عن الزهري قال: وفي ولاية السفیاني الثاني وخروجه علامة تري في السماء؛ زهري می‌گوید: در زمان خروج و سلطنت سفیانی دوم علامتی در آسمان دیده می‌شود.

اگر علامت در آسمان به صیحه آسمانی اشاره باشد، نه تغییر در افق و آسمان؛ به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان علیه السلام است. از این روایت استفاده می‌شود که سفیانی متعدد است؛ ولی سند روایت

مشکل داشته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی شود و از نظر خود اهل سنت هم، منبع (الفتن) و نیز سند روایت دارای اشکال است. زهری تابعی است که از نظر ما مشکل دارد؛ ولی در نظر اهل سنت از ارکان حدیث است؛ هرچند بعضی از اهل سنت نیز به او اشکال وارد کرده اند؛ مثلاً در مورد او گفته شده است: «کان منديل الامراء؛ دست امرا را از لوٹ کارشان پاک می کرد».

۲. «ابن حماد: حدثنا رشدين، عن ليث (وی مشکل دارد و ما قبل بحث کرده ایم) عن حدثه، عن تبع قال: إذا كانت هدة بالشام قبل البداء، فلا ببداء ولا سفیانی. قال الليث: كانت الهدية بطبرية فاستيقظت لها بالفسطاط وتخلع لها أجنحة، فإذا هي ليلة طبرية؛ تبع می گوید: موقعی که در شهر شام زلزله و خرابی، قبل از بیداء، ایجاد شود؛ بیداء و سفیانی باقی نمی ماند. لیث می گوید: این خرابی و سر و صدا در طبریه خواهد بود که اهل شهر فسطاط مصر بیدار می شوند و بالکن های ساختمان ها کنده می شود. این حال شب طبریه است. مفاد این نص آن است که سفیانی آمده و برنامه او پایان یافته است.

۳. حدثنا الحكم بن نافع، عن جراح، عن أرطاة قال: لم یسند إلی النبی صلی الله علیه و آله: فی زمان السفیانی الثاني تكون الهدية حتى یظن کل قوم أنه قد خرب ما یلیهم؛^۲ أرطاة می گوید: در زمان سفیانی دوم لرزه و صدای شدیدی بلند می شود که هر گروهی گمان می کنند چیزی در نزدیکی آن ها خراب شده است!

۴. ابن حماد: أخبرنا جراح عن أرطاة قال: فی زمان السفیانی الثاني المشوه الخلق هدة بالشام حتى یظن کل قوم أنه خراب ما

۱. معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الفتن، ص ۶۷.

۲. همان.

۳. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۱۶۸.

یلیهم؛^۱ أرطاة می گوید: در زمان سفیانی دوم که از نظر قیافه وضعیت نابسامانی دارد، صدای شدیدی در شام بلند می شود که هر گروهی گمان می کنند چیزی [ساختمانی] که نزدیک آن ها است، خراب شده است!

پس، طبق این روایت نیز سفیانی متعدد است؛ ولی این روایت از نظر سند و منبع نقل (الفتن) دارای مشکل است و در منابع ما نیز نیامده است.

۵. حدثنا رشدین بن أبي هلیعة، عن یزید بن أبي حبیب قال ولم یسندہ أيضا: خروج السفیانی بعد تسع و ثلاثین؛^۲ یزید بن ابی حبیب روایت کرده، اما به رسول خدا نسبت نداده که فرمود: خروج سفیانی بعد از سی و نه است.

معنای این جمله چیست؟ آیا خروج سفیانی در قرن اول، دوم و یا سوم است؟

۶. حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: إذا اجتمع الترك والروم وخسف بقرية بدمشق وسقط طائفة من غربي مسجدها رفع بالشام ثلاث رايات الأبقع والأصهب والسفیانی ويحصر بدمشق رجل فيقتل ومن معه ويخرج رجلا من بني أبي سفیان فيكون الظفر للثاني فإذا أقبلت مادة الأبقع من مصر ظهر السفیانی بجيشه عليهم فيقتل الترك والروم بقرقيسيا حتى تشبع سباع الأرض من لحومهم في الرايات التي تفرق في أرض مصر-

→

«هدة» صدای مهیبی است که از فرو ریختن دیوار می آید... و الهدة: صوت وقع الحائط ونحوه وفي الخبر أعوذ بك من الهد و الهدة (و در روایت آمده که به خدا پناه می برم از هد و هدة و فسر الهد بالهدم، و الهدة بالخسف (هدّ به ویران شدن و هدة به خسف، یعنی فرو رفتن در زمینه تفسیر شده است. الهد صوت ما يقع من السماء؛ صدایی که از برخورد چیزی به زمین بلند می شود و هد البناء یهدد: کسره و ضععه (ساختمان را ویران کرد).

۱. /الفتن، ص ۱۳۴.

۲. همان.

والشام وغيرها والسفياي وظهوره عليهم.^۱

شاهد، در عبارت «ويخرج رجلا من بني أبي سفياي فيكون الظفر للثاني» است؛ مبنی بر این که دو نفر از نسل بنی سفیان خروج می کنند و پیروزی با دومی است. بعضی این روایت را شاهد بر تعدد سفیانی آورده اند. ظاهر عبارت همین است؛ ولی روایت به این نکته تصریح ندارد که سفیانی موعود متعدد است؛ چون بحث ما در یکی بودن و یا تعدد سفیانی موعود است. غایت عبارت مذکور، خروج دو نفر از نسل شجره ملعونه می باشد؛ همان گونه که در طول تاریخ از این شجره افرادی خروج کرده اند. پس، قطع نظر از مشکل روایت از نظر منبع و سند؛ بر تعدد سفیانی موعود دلالتی ندارد.

۷. حدثنا الوليد عن شيخ من خزاعة عن أبي وهب الكلاعي قال: يفترق الناس والعرب في بربر على أربع رايات فتكون الغلبة لقضاة وعليهم رجل من ولد أبي سفياي قال الوليد: ثم تستقبل السفياي فيقاتل بني هاشم وكل من نازعه من الرايات الثلاث وغيرها فيظهر عليهم جميعا ثم يسير إلى الكوفة ويخرج بنو هاشم إلى العراق ثم يرجع من الكوفة فيموت في أدنى الشام ويستخلف رجلا آخر من ولد أبي سفياي تكون الغلبة له ويظهر على الناس وهو السفياي.^۲

شاهد، عبارت «ويستخلف رجلا آخر من ولد أبي سفياي تكون الغلبة له ويظهر على الناس وهو السفياي» است که ظاهر آن تعدد سفیانی است (قطع نظر از منبع و سند روایت)؛ ولی صریح عبارت «وهو السفياي»، به همان سفیانی موعود اشاره دارد؛ یعنی هر چند ظاهر عبارت تعدد است؛ آن چه مورد بحث است، همین سفیانی موعود است و روایت به آن اشاره دارد. علاوه بر این که به پیامبر استناد داده نشده است. لذا روایت از نظر منبع و سند دارای اشکال است.

۱. همان، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۸. حدثنا الوليد بن مسلم قال: إذا غلبت قضاة وظهرت على المغرب فأتي صاحبهم بني العباس فيدخل ابن أختهم الكوفة مع من معه فيخربها ثم تصيبه بها قرحة [بیماری به سفیانی می‌رسد] ويخرج منها يريد الشام فيهلك بين العراق والشام ثم يولون عليهم رجلا من أهل بيته [سپس مردی از شجره ملعونه را جانشین او قرار می‌دهند] فهو الذي يفعل بالناس الأفاعيل ويظهر أمره وهو السفیانی ثم يجتمع العرب عليه بأرض الشام فيكون بينهم قتال حتى يتحول القتال إلى المدينة فتكون الملحمة ببقيع الغرق.^۱

روایت شبیه روایت قبلی با تغییر عبارات است. لذا همان اشکالات در این جا وارد است.

۹. وقال: قال ابن لهيعة: وأخبرني عبد العزيز بن صالح، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنه قال: إذا كان خروج السفیانی في سبع وثلاثين كان ملكه ثمانية وعشرين شهرا، وإن خرج في تسع وثلاثين كان ملكه تسعة أشهر.^۲

قیام چند سفیانی در طول تاریخ

ابن لهیعه از ابن عباس چنین روایت کرده است:
اگر خروج سفیانی در سال ۳۷ هجری باشد، سلطنت او ۲۸ ماه خواهد بود و اگر خروج سفیانی در سال ۳۹ هجری باشد، سلطنت او ۹ ماه می‌باشد.

این روایاتی است که معمولا ابن حماد نقل می‌کند. اگر به تاریخ قیام‌های امویین و غیر امویین علیه عباسیان نیم‌نگاهی بیندازیم و درگیری‌های بعد از سقوط حکومت ننگین امویین که بین حکومت عباسیان و جریان اموی اتفاق افتاده است، مطالعه کنیم؛ ملاحظه می‌کنیم که این جریان وجودی سیاسی در

۱. همان، ص ۱۷۶.

۲. همان.

آندلس داشت. حکومت آن‌ها قابلیت تعریف و تمجید ندارد که از آن‌ها تمجید کنند و ساخت مساجدشان را از روی خلوص نیت بدانند. این‌ها دینی نداشتند که خلوصی داشته باشند. این جماعت در خطبه‌هایشان در روز جمعه، مولا، امیرالمومنین را حتی به عنوان خلیفه چهارم ذکر نمی‌کردند و نام معاویه را به عنوان خلیفه چهارم می‌آوردند! لذا این‌ها یک عده نواصبی بودند که وقتی به آندلس رفتند، جریانی در آن جا به راه انداختند که باعث درگیری‌هایی بین عباسیان و امویین می‌شد. از این درگیری‌ها استفاده می‌شود سفیانی که پیامبر به آمدن او خبر داده بود، شخصی معروف بوده و اصولاً چنین اعتقادی در بین مردم مشهور و جا افتاده بوده است. لذا عده‌ای علیه عباسیان قیام کردند که یا خودشان را به این نام نامیدند و یا واقعاً به سفیانی معروف بودند. مقریزی در "خطط شام"^۱ قیام چند سفیانی را نام می‌برد، از جمله جریان قیام علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان است، و در روایت هم آمده که قیام سفیانی از فرزند خالد است. این قیام در سال ۱۹۵ در شام صورت گرفته است که با دوران حکومت امین عباسی مصادف بوده و این سفیانی به ابن العمیطر معروف بود. قیام دیگری به نام سفیانی اتفاق افتاد که پرچمدار آن سعید بن خالد اموی بود. این قیام بعد از قیام عمیطر است.

قیام سوم که مقریزی^۲ نقل می‌کند، قیام مبرقع در شام سال ۲۲۷ است. مقریزی راجع به سفیانی دیگری به نام عثمان بن ثقاله که در اردن قیام کرده است، بحث می‌کند.^۳ سه سفیانی اول در شام و سفیانی چهارم (عثمان بن ثقاله) در اردن که همان شام است، با فاصله زمانی، قیام کرده است. عثمانی هم در سال ۸۱۶ قیام کرده و ادعا کرد که سفیانی موعود من هستم. قیام وی علیه

۱. خطط شام، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۶۴.

۳. همان، ص ۱۸۵.

عباسیان نبود؛ زیرا بساط حکومت عباسیان در سال ۶۵۶ برچیده شد. پس، از این سنخ قیام‌ها و ادعاهای سفیانی بودن استفاده می‌شود که اصل سفیانی بین همه مسلمین خبری مقبول و امری مسلم بوده است.

۱۰. ابن طاووس چنین نقل می‌کند:

فیما نذکره من خطبة أخري لمولانا علي عليه السلام، ذكرها السليبي عقيب هذه الخطبة. تقتصر منها على ما بقي من الملاحم، خطب بها على منبر الكوفة. فقال عليه السلام بعد التحميد العظيم والثناء على الرسول الكريم: (سلوني، سلوني في العشر-الأواخر من شهر رمضان قبل أن تفقدوني) ثم ذكر الحوادث بعده، وقتل الحسين صلوات الله عليه، وقتل زيد بن علي رضوان الله عليه، وإحراقه وتذريته في الرياح، ثم بكى عليه السلام وذكر زوال ملك بني أمية وملك بني العباس ثم ذكر ما يحدث بعدهم من الفتن، وقال: أوهها السفیانی وآخرها السفیانی فقیل له: وما السفیانی والسفیانی؟ فقال: السفیانی صاحب هجر، والسفیانی صاحب الشام. وذكر السليبي أن السفیانی الأول ابوطاهر سليمان بن الحسن القرمطي. ثم ذكر ملوك بني العباس، وذكر أن الذي يخبر به عن النبي صلوات الله عليه وآله، وذكر شيعته ومحبيه ومدحهم، وقال: (هم عند الناس كفار وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون وعند الله صادقون، وعند الناس أرجاس، وعند الله نظاف، وعند الناس ملاعين وعند الله بارون، وعند الناس ظالمون وعند الله عادلون، فازوا بالايان وخسر المنافقون) وهذا صورة ما جري حال شيعته عليه؟^۱ سليبي می‌گوید: امیر

۱. دربیانات نورانی امام سجاد عليه السلام آمده است: «والله لو ان النبي تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم في الوصاية بنا لما زادوا علي ما فعلوا بنا، فاننا لله وإنا إليه راجعون؛ سوگند به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش‌هایی که در احترام به حق ما نمود، به جنگ با ما سفارش می‌کرد، از آنچه با ما انجام دادند، نمی‌توانستند بیش‌تر انجام دهند»، (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹).

۲. الملاحم والفتن، ص ۲۷۱.

المؤمنین علیهم السلام بر منبر کوفه خطبه‌ای خواند و بعد از حمد خدا و ثنا بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر چه می‌خواهید از من بپرسید؛ زیرا من در این دهه آخر ماه رمضان از بین شما می‌روم.

سپس حوادث بعد از خود را ذکر کرد و شهادت حسین علیه السلام و

۱. در چند جا مولا امیرالمؤمنین به شهادت امام حسین علیه السلام اشاره کرده است، جریان عمرو بن حنظل را در ارشاد القلوب که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او و شهادت امام حسین علیه السلام سخن می‌گوید، مطالعه کنید. این جریان در کتاب شناخت صحابه، تالیف این‌جانب هم آمده است. ما ترجمه قسمتی از روایت را از ارشاد القلوب إلى الصواب شیخ حسن دلمی (م ۸۴۱) ذکر می‌کنیم:

«...روزی عمرو بن حنظل، در خدمت امام نشست. امام از او پرسید: ای عمرو! آیا خانه‌ای داری؟ عرضه داشت: بلی، دارم. فرمود: آن را بفروش و به «ازد» واگذار؛ زیرا من وقتی از میانان بروم، مجبور خواهی شد کوفه را ترک کنی! و به سمت موصل بروی، در راه مردی نصرانی را می‌بینی و نزد او می‌نشینی و آب طلب می‌کنی. همین نصرانی به تو آب می‌دهد و از کار و شغلت می‌پرسد؛ تو او را از وضع خود آگاه می‌نمایی، وقتی چنین شد، با او مصاحبت کن، و او را به اسلام فراخوان؛ زیرا مسلمان می‌شود، وقتی به اسلام گروید، دستت را به زانوهایش بکشد، تا صحت و بهبودی یابد. پس از آن حرکت می‌کند، به دنبال تو می‌آید؛ در ادامه راه با شخصی سالم و محبوب که در کنار جاده نشسته است، برخورد می‌کنی. در این هنگام تشنه هستی و او به تو آب می‌نوشاند و از ماجرای زندگیت از تو سؤال می‌کند، از جمله می‌پرسد: از چه کسی می‌ترسی و چه خطری تو را تهدید می‌کند. در این موقع بگو: معاویه در تعقیب من است، تا مرا به قتل برساند و بدنم را مثله کند؛ زیرا به خدا و فرستاده او و دوستی علی عشق می‌ورزم. سپس او را به دین اسلام دعوت کن که به سرعت مسلمان می‌شود و سخنان را با جان و دل می‌پذیرد و به خواست خدای بزرگ، در دین بصیر و بینا می‌گردد و به دنبال حرکت می‌کند و هر دو نفر همراه تو خواهند بود و این دو هستند که جسد تو را در زمین دفن می‌کنند. پس از آن به راه ادامه می‌دهید و به «دیری» که در کنار دجله واقع است، می‌رسید و در آن دیر شخصی صدیق زندگی می‌کند، و از علم مسیح بهره‌ای دارد. او را محرم رازت کن؛ چرا که خداوند او را به وسیله تو هدایت می‌کند. وقتی که مأموران «ابن ام حکم» که از طرف معاویه در جزیره حکومت می‌کنند، و مرکز «موصل» است، از وضع تو آگاه شدند؛ به سوی صدیقی که در دیر و بر بلندی‌های موصل، زندگی می‌کند، حرکت کن، و او را صدا بزن؛ ولی در ابتدا او تو را نمی‌پذیرد؛ اما تو نامی از خدا را که به تو آموختم، یاد کن و به سمع وی برسان. این‌جا است که آن

←...

زیدبن علی علیه السلام و سوزاندن جنازه او و به باد دادن خاکستر جنازه اش را بیان فرمود و گریه کرد.

آن گاه زوال بنی امیه و بنی عباس را به مردم تذکر داد و حوادث بعد از آن ها را به مردم خاطرنشان کرد و فرمود: اول آن فتنه ها، سفینی و آخر آن

....→

مرد برای تواضع می کند و تو در پناه او قرار می گیری، چون راهب تو را ببیند، به شاگردی که همراه اوست، می گوید: این مرد از یاران مسیح نیست؛ اما شخصی بزرگوار است و پیامبری که به نام محمد صلی الله علیه و آله در گذشته وصی ای دارد که در کوفه به شهادت رسید و این شخص از نزدیکان اوست. با شنیدن نام خدا این عابد، با خضوع و فروتنی نزد تو می آید و می گوید: ای مرد بزرگ! تو مرا به آنچه سزاوار بودم، آشنا کردی، اکنون در فرمان تو هستم؟! در پاسخ می گویی: مرا در دیر خود، پنهان کن؟ و او شاگرد خودش را در خدمت تو قرار می دهد تا فرجی حاصل شود. هنگامی که به تو خبر داد و گفت: من گروهی سواره را می بینم که به سوی ما می آیند؛ شاگردت را، نزد او بگذار و پایین بیا و بر اسب سوار شو و به سوی «غاری» که در کنار نهر دجله قرار دارد، حرکت کن و در آن مخفی شو؛ وقتی در آن جا مخفی شدی، افراد فاسقی در آن جا هستند، که یکی از آن ها به صورت اژدهایی سیاه، بر تو ظاهر می گردد و تو سخت هراسان می شوی و ضعیف می گردی و اسب متواری می شود و مأمورین متوجه مخفیگاه تو می شوند و برای یافتن شروع به تفحص می کنند، هنگامی که به تو نزدیک شدند، غار را رها کن، و میان دجله و راه موضع بگیر؛ چرا که خداوند بزرگ، آن جا را گور و حرم تو می گرداند. سپس به سویشان شمشیر بکش و حمله کن و تا می توانی از آن ها بکش، تا مرگت فرا رسد، و چون بر تو فایق گردند، سرت را از تن جدا می کنند، و آن را بر روی نیزه قرار می دهند و برای معاویه ارسال می کنند.

نخستین سر بریده ای که در اسلام، از شهری به شهر دیگر، می گردانند سر تو است. در این جا امام علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: جانم فدای گل باغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و میوه دل و نور چشمش، فرزندانم حسین علیه السلام باد! گویا می بینم سر او و فرزندانش را پس از تو ای عمرو، از کربلا- در نزدیکی فرات- به سوی یزیدبن معاویه می برند. ای عمرو! پس از آن دوستان محبوب تو، می آیند و پیکرت را در قتلگاهت که در یک صد و پنجاه قدمی موصل واقع است، دفن می کنند. این مسئله همان گونه که در کتاب های تاریخ نقل شده، برای عمرو اتفاق افتاد و کلام امام علیه السلام درباره وی تحقق پذیرفت و در همان جا جنازه اش به خاک سپرده شد.

سفیانی خواهد بود. از آن حضرت پرسیدند: سفیانی اول و دوم کدامند؟ فرمود: سفیانی اول، صاحب هجر است و سفیانی دوم صاحب شام. سلیلی می گوید: سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی بود. آن گاه آن حضرت، پادشاهان بنی عباس را از قول پیامبر ﷺ برشمرد، و مدحی از شیعیان و مجبین خود به آن مردم گوشزد کرد و فرمود: شیعیان من نزد مردم کافر و نزد خدا از خوبانند؛ پیش مردم دروغگو، ولی نزد خدا راست گویانند؛ در نزد مردم پلید، اما پیش خدا پاکیز گانند؛ پیش مردم ملعون و پیش خدا نیکانند؛ نزد مردم ظالم، اما نزد خدا عادلند. شیعیان من به وسیله ایمان رستگارند؛ اما منافقون زیان کارند. این است جریان و شرح حال شیعه آن حضرت.

معجم البلدان در مورد هجر می گوید:

هَجَرَ: مدينة وهي قاعدة البحرين [هجر، شهر مرکزي بحرین]... بالألف واللام، وقيل: ناحية البحرين كلها هجر، وهو الصواب.^۱

لذا هجر همه مناطق بحرین است و این بیان، صحیح است.

پس، سفیانی اول از بحرین و سفیانی دوم از شام است. بنابراین، این روایت بر تعدد سفیانی دلالت می کند.

ابن طاووس پس از نقل این روایت می فرماید:

و ذكر السليلي أن السفيناني الأول ابوطاهر سليمان بن الحسن القرمطي؛ يعني سفيناني أول آمده و او ابوطاهر سليمان بن الحسن القرمطي، از قرامطه است، آنها قصد تخریب کعبه را داشتند [در این مورد به مجمع البحرين طریحی مراجعه کنید] «ثم ذكر ملوك بني العباس...».^۲

۱. معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳.

۲. الملاحم والفتن، ص ۲۷۱.

ارزیابی کتاب سلیلی

ابن طاووس روایت را از سلیلی نقل می کند. ایشان وقتی به ارزیابی کتاب فتن سلیلی (که یکی از سه محور ملاحم ابن طاووس است) می رسد؛ می فرماید: من این کتاب را تضمین نمی کنم و صحت آن را به عهده نمی گیرم. ابن طاووس در ملاحم در مورد کتاب مذکور می فرماید:

و بعد فإنتني عازم على أن أعلق في هذه الأوراق ما وجدته على سبيل الاتفاق في كتاب الفتن تأليف السليلي ابن أحمد بن عيسى بن شيخ الحسائي من رواية الجمهور من نسخة أصلها في المدرسة المعروفة بالتركي بالجانب الغربي من البلاد الواسطية، تأريخ كتابتها سنة سبع وثلاثمائة، ودرك ما تضمنته على الرواة، وأنا بريء من خطره، لأنني أحكي ما أجده بلفظه ومعناه إن شاء الله تعالى؛ من تصميم دارم که در کتابم [ملاحم و فتن] آنچه را تصادفی و اتفاقی در کتاب فتن سلیلی یافته ام، ذکر کنم. سلیلی از روایات عامه است که من کتابش را از نسخه خطی نقل می کنم که اصل آن نسخه در مدرسه ای معروف به ترکی در جانب غربی از سرزمین واسطیه است. مستنسخ این نسخه را در سال ۳۰۷ استنساخ کرده است (ابن طاووس در سال ۶۶۴ بوده است) هرچه در این کتاب است ضامن آن، روایات کتاب هستند و من تضمین و تعهدی ندارم؛ بلکه آنچه را پیدا کرده ام، به همان لفظ و معنا نقل می کنم.

۱۱. مرحوم مجلسی روایتی را در بحار الانوار به نقل از غیبت نعمانی

آورده که استظهار بر تعدد سفیانی می کند:

أحمد بن هُوْدَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ
الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السُّفْيَانِيِّ؟ فَقَالَ: وَ أَنِّي لَكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ حَتَّى يُخْرَجَ
قَبْلَهُ الشَّيْبَانِيُّ يُخْرَجُ بِأَرْضِ كُوفَانَ يَنْبُعُ كَمَا يَنْبُعُ الْمَاءُ فَيُقْتَلُ

وَقَدْ كُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَخُرُوجَ الْقَائِمِ؛^۱ جابر جعفری چنین نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: سفیانی کی خواهد آمد؟ فرمود: سفیانی کجا [وشما کجا]؟! تا این که قبل از سفیانی، شیصبانی خروج می کند. وقتی آب در زمین کوفه جوشید و لشکر شما [شیعیان] را به قتل رسانید، منتظر سفیانی و آمدن قائم باشید.

مرحوم مجلسی ذیل این روایت می فرماید:

بیان: يظهر منه تعدد السفیانی إلا أن يكون الواو في قوله و خروج القائم زائدا من النسخ.

از روایت استظهار می شود که سفیانی متعدد است و این در صورتی است که واو از متن روایت باشد: «بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَخُرُوجَ الْقَائِمِ» و اگر واو از نسخ باشد، روایت تعدد سفیانی را نمی رساند.

تحقیقی درباره عمرو بن شمر

به نظر می رسد از این متن تعدد سفیانی استفاده شود. ظاهراً، خلاف بیان مرحوم مجلسی است (فتامل)؛ علاوه بر این که روایت مشکل سندی دارد؛ زیرا عمرو بن شمر یکی از افراد موجود در سند است که توثیق ندارد. مرحوم خوئی در مورد ایشان می فرماید:

أقول: الرجل لم تثبت وثاقته، فإن توثيق علي بن إبراهيم القمي إياه معارض بتضعيف النجاشي، فالرجل مجهول الحال، هذا وقد وثقه المحدث النوري في المستدرک [مرحوم نوری در مستدرک، جزء ۳، فائدة پنجم، في شرح مشيخة الفقيه في طريق الصدوق إلى جابر بن يزيد الجعفي، عمرو بن شمر را توثیق کرده است] واعتمد في ذلك على رواية الاجلاء وخمسة من أصحاب الاجماع عنه، وعلى اعتماد الشيخ المفيد عليه. والجواب عن ذلك قد تقدم غير مرة، وقلنا إن رواية الاجلاء، أو أصحاب الاجماع

عن شخص، وكذلك اعتداد القدماء عليه، لا تدل على وثاقته. وطريق الصدوق إليه: محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزاز، عن عمرو بن شمر، والطريق صحيح، إلا أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبي الفضل، وبالأرسال، فإن حميد بن زياد المتوفي سنة (۳۱۰) لا يمكن أن يروي عن أصحاب الباقر عليه السلام بواسطة واحدة. طبقته في الحديث وقع بهذا العنوان في إسناد كثير من الروايات تبلغ مائة وسبعة وستين موردا. فقد روى عن أبي عبد الله عليه السلام، وعن أبيه، وجابر (ورواياته عنه تبلغ مائة وواحدا وأربعين موردا...)¹.

ملاحظه می شود که مرحوم خوئی در مورد عمرو بن شمر می فرماید: «الرجل لم تثبت وثاقته» چرا مرحوم خوئی در مورد وی این تعبیر را به کار می برند، با این که باید بگویند: «الرجل ضعيف»؟ علت این است که مرحوم خوئی هنوز از مبنای خودشان (توثیقات کامل الزیارات ابن قولویه) برنگشته بودند و از طرفی عمرو بن شمر هم در اسناد کامل الزیارات قرار دارد؛ لذا تضعیف نجاشی را با توثیق کامل الزیارات متعارض می داند و نتیجه پس از تساقط هر دو (تضعیف و توثیق)، عدم ثبوت وثاقت برای عمرو بن شمر می باشد. مرحوم خوئی بعدها از این مبنا عدول کرده و به عدم شمول توثیقات کامل الزیارات برای همه اسناد کتاب قائل شدند.

البته باید گفت عمرو بن شمر کثرت روایت داشته و در کتب اربعه بالغ بر ۱۰۰ روایت از او نقل و ۵ نفر از اصحاب اجماع هم از او روایت نقل می کنند. لذا اگر کسی این مبانی (کثرت روایات، نقل اصحاب اجماع از او و...) را قبول داشته باشد، عمرو بن شمر در نزد او توثیق دارد؛ هر چند مرحوم خوئی هیچ کدام از این مبانی را قبول ندارد.

نتیجه: روایت طبق بعضی از مبانی مشکل دارد و اگر مشکل هم نداشته

باشد ظهور در تعدد سفیانی ندارد.

نتیجه گیری

تعدد سفیانی در روایات و منابع ما نیامده، بلکه سفیانی موعود یکی است که قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه له خروج می کند؛ هر چند در کتاب های عامه (خصوصاً فتن عامه) نصوص و عباراتی است که بر تعدد سفیانی دلالت می کند. البته ظاهراً هیچ کدام از نصوص و عبارات به پیامبر استناد داده نشده است.

سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟

آیا سفیانی و علامیت او از اختصاصات شیعه است؟ صراحت فرمایش بعضی از معاصرین همین است که اصلاً روایات سفیانی از اختصاصات شیعه است و در کتاب های دست اول اهل سنت نیامده است.

بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی

سفیانی از اختصاصات منابع شیعی است و در منابع اولیه اهل سنت نیامده است. بر این اساس، ایشان، نیامدن روایات سفیانی در کتاب های عامه را مسلم گرفته و سپس در صدد توجیه برمی آیند. و در این مورد این که چرا در کتاب های اهل سنت از سفیانی بحث نشده است می فرمایند: شاید این، بدان دلیل باشد که از دجال مفصل بحث کرده اند؛ لذا دجال جایگزین سفیانی شده است.

و قد اختصت به المصادر الامامية، و ليس له في المصادر الاولى للعامة اي اثر... و لعل فيه تعويضاً عن فكرة الدجال الذي اختص به العامة أو كادوا، لمبررات معينة ستأتي الإشارة إليها و الاخبار عنه في مصادر الامامية.^۱

۱. تاریخ الغیبة الکبری، ج ۲، ص ۵۱۷.

حرف اول و دوم ایشان به نظر ما صحیح نیست؛ زیرا منابع دست اول اهل سنت از روایات سفیانی خالی نبوده و از اختصاصات شیعه نیز نمی باشد. راجع به جریان یمانی امکان دارد بعضی چنین نظری را داشته باشند و آن را از اختصاصات شیعه بدانند؛ ولی روایات سفیانی از مشترکات است و در منابع دست اول اهل سنت آمده است. اما این نیز که فرمودند: جریان دجال از اختصاصات اهل سنت است؛ درست نیست؛ بلکه در کتاب های شیعه هم آمده است، هرچند به گستردگی روایات اهل سنت نیست. پس روایات سفیانی در مصادر اولیه اهل سنت هم آمده است. به عنوان نمونه روایاتی را از مسانید آنها نقل می کنیم:

روایت اول

حدثنا جریر، عن عبد العزيز بن رفیع، عن عبيد الله بن القبطية قال: دخل الحارث بن أبي ربيعة، وعبد الله بن صفوان على أم سلمة وأنا معها. فسألاها عن الجيش الذي يخسف به، وذلك في زمان ابن الزبير فقالت: قال رسول الله ﷺ: ويعوذ عائذ بالبيت [فيعث إليه] بعث، فإذا كان ببيداء من الأرض يخسف بهم، فقلنا: يا رسول الله، كيف بمن كان كارها؟ قال: يخسف به معهم ولكنه يبعث يوم القيامة [على نيته]، قال ابو جعفر: هي ببيداء المدينة^۱.

روایات متعددی که همه به جریان سفیانی مربوط است، در معجم احادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه جلد ۴، صفحه ۱۲۱-۱۲۹ وجود دارد.

۱. المصنف في الأحاديث والآثار: ج ۱۵، ص ۴۳-۴۴، ح ۱۹۰۶۶؛ المسند: ج ۶، ص ۲۹۰؛ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۲۲۰۸؛ سنن أبي داود: ج ۴، ص ۱۰۸ ح ۴۲۸۹؛ سنن ترمذی: ج ۴، ص ۴۰۷، ب ۱۰، ح ۲۱۷۱؛ سنن ابن ماجه: ج ۲، ص ۱۳۵۱، ب ۳۰، ح ۴۰۶۵ و...؛ معجم احادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه: ج ۲، ص ۲۵۷-۲۶۶.

روایت دوم

ابن حماد: حدثنا الوليد ورشدین، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن أبي رومان، عن علي رضي الله عنه قال: إذا ظهر أمر السفيناني، لم ينج من ذلك البلاء إلا من صبر على الحصار؛^۱ هنگامی که جریان سفینانی روی می دهد، از بلا و آفت های او کسی، جز صبرکنندگان بر مشکلات، رهایی نمی یابد.

«فتن» ابن حماد از کتاب های دست اول اهل سنت است؛ هرچند نزد ما این کتاب ارزشی ندارد.

روایت سوم

ابن حماد: حدثنا عبد القدوس، عن ابن عياش، قال: حدثني بعض أهل العلم، عن محمد بن جعفر، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: يكتب السفيناني إلى الذي دخل الكوفة بخيله، بعدما يعركها عرك الأديم، يأمره بالسير إلى الحجاز، فيسير إلى المدينة فيضع السيف في قریش، فيقتل منهم ومن الأنصار أربع مائة رجل، ويقرر البطون ويقتل الولدان. ويقتل أخوين من قریش، رجل وأخته يقال لهما محمد وفاطمة، ويصلبها على باب المسجد بالمدينة؛^۲ محمد بن جعفر از حضرت علی بن ابی طالب چنین روایت کرده است: سفینانی برای کسی که در کوفه است [فرمانده سواره نظام خود] بعد از آن که شهر کوفه را کوبیده باشد؛ می نویسد و امر می کند به طرف حجاز بروا! پس، به سوی مدینه خواهد رفت و شمشیر کشیده، چهار صد نفر از قریش و انصار را می کشد و شکم ها را پاره کرده و بچه ها را خواهد کشت و یک برادر و خواهر را که نام آنها محمد و فاطمه است کشته، آنها را بر سر درب مسجد مدینه به دار

۱. الفتن، ص ۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۳، ح ۳۱۵۳۳ از ابن حماد.

۲. الفتن، ص ۸۸.

می‌زند.

پس، روایات سفیانی از اختصاصات شیعه نیست و این که بعضی از معاصرین، روایات سفیانی را از اختصاصات شیعه می‌دانند، از سهو قلم و یا فرصت کم برای تحقیق بیش‌تر در این زمینه است.

البته ما تابع نصوص و روایات هستیم و بر همین اساس، حتمیت دجال را نپذیرفتیم؛ هرچند به حتمیت سفیانی قائل هستیم. لذا این گونه انطباق صحیح نمی‌باشد. البته خود مرحوم صدر هم از این نظر (یکی بودن دجال و سفیانی) بر می‌گردد و آن را به عنوان یک احتمال مطرح می‌کند: «إلا أن هذا لا يكاد يصح...» و جهت آن را تفاوت‌های آشکار بین دجال و سفیانی در روایات می‌داند که این‌ها یکی بودن دجال و سفیانی را منتفی می‌کند.

نکته چهارم: سفیانی و دجال

مرحوم صدر در بیانی، به رابطه بین سفیانی و دجال پرداخته و این مطلب را مورد بررسی قرار داده است که آیا این دو نام به دو نفر متعلق‌اند و سفیانی فردی غیر از دجال است، یا این که اینها در واقع یک نفرند؟ ایشان در این زمینه می‌گویند:

...والاخبار عنه في المصادر الامامية، وإن كانت كثيرة لا تبلغ بأي حال مقدار اخبار الدجال التي حفلت بها المصادر العامة. كما أنها خالية عن نسبة الأمور الاعجازية إلى السفیانی، علی ما سنعرف؛^۱ و اگر چه، روایات سفیانی در منابع شیعه بسیار است؛ به اندازه روایات دجال در مصادر اهل سنت نمی‌باشد؛ همان‌طور که در روایات سفیانی امور خارق‌العاده برای او ذکر نشده است [بر خلاف دجال که در روایات، امور شگفت‌آور و خارق‌العاده برای او ذکر شده است].

شاید منظور ایشان از این حرف این باشد که دجال و سفیانی یکی نیست؛

۱. تاریخ الغیبة الکبری، ج ۲، ص ۵۱۷.

ولی ایشان ظاهراً در پی بیان این نکته هستند که چون در کتاب‌های اهل سنت از دجال سخن به میان آمده و از سفیانی صحبتی نشده است؛ ممکن است سفیانی و دجال یکی باشد. ایشان می‌فرماید:

...و قد یخطر فی الذهن اتحاد شخصیتی الدجال و السفیانی فی رجل واحد و خاصة بعد التشدد السندی الذي اتخذناه و اسقاط تفاصيل أوصافهما عن الاعتبار و لا یبقى من المتیقن إلا أن کلا الاسمین عنوان لرجل منحرف خارج علی تعالیم الاسلام و مفسد فی مجتمع المسلمین، ففي الامکان انطباقهما علی رجل واحد و حركة واحدة و مما یوید ذلك ما عرفناه، من أن التعبير بالدجال هو المتخذ فی المصادر العامة عادة و التعبير بالسفیانی هو المتخذ فی المصادر الامامية، ففي الامکان افتراض ان یکون التعبيران معاً عن رجل واحد، نظر إلیه أصحاب کل مذهب من زاویتهم المذهبية الخاصة؛^۱ وآنچه به ذهن تبادر می‌شود، این که شخصیت دجال و سفیانی یکی است؛ خصوصاً بعد از رعایت سخت‌گیری و بررسی سندی که به معتبر ندانستن اوصاف و خصوصیات دجال و سفیانی منجر می‌شود؛ ظهور این تبادر بیش‌تر می‌شود. [یعنی بعد این که ما با بررسی سندی دقیق، خصوصیات دجال و سفیانی؛ مثلاً خروج او از شام، مدت زندگی او نه ماه، اسم او عثمان و موارد دیگر را ساقط کردیم]. بنابراین، متیقن از دجال و سفیانی، اصل این است که بر مرد منحرف و مفسد در جامعه اسلامی تطبیق دارد. پس ممکن است دجال و سفیانی بر شخص و حرکت واحدی انطباق داشته باشد و آن چه این مطلب را تایید می‌کند، تعبیر به دجال در مصادر اهل سنت و تعبیر به سفیانی در منابع شیعه می‌باشد که می‌تواند هر دو تعبیر به یکی بودن دجال و سفیانی ناظر باشد؛ از این جهت که هر مذهبی از زاویه خودش به این

شخص منحرف نگاه کرده، و نامی بر او گذاشته است.

تفاوت های سفیانی و دجال

- ایشان هفت تفاوت را بین این دو جریان ذکر می کند که عبارتند از:
 - اول: «ان الدجال یفترض فیه طول العمر، دون السفیانی؛ راجع به دجال، طولانی بودن عمر او فرض شده است، بر خلاف سفیانی؛ حتی اهل سنت قائلند که دجال از زمان پیامبر اکرم تا کنون زنده است و ما در مقام احتجاج با اهل سنت که منکر طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام می باشند، از این اعتقاد آن ها با اهل سنت محاجه می کنیم.
 - دوم: «ان الدجال یدعی باین صائد و السفیانی یدعی بعثمان بن عنبسه؛ دجال و سفیانی هر کدام اسمی جداگانه دارند: دجال را ابن صائد گوید و سفیانی را عثمان بن عنبسه».
 - سوم: «ان السفیانی من اولاد ابي سفیان دون الدجال؛ سفیانی از نوادگان ابوسفیان است در حالی که دجال چنین نمی باشد».
 - چهارم: «ان الدجال یدعی الربوبیة، دون السفیانی؛ دجال ادعای ربوبیت می کند؛ ولی سفیانی چنین ادعایی نمی کند».
 - پنجم: «انّ الدجال کافر و أما السفیانی فلا نص فی الاخبار یدل علی ذلك، إن لم یکن الظاهر کونه مسلماً؛ دجال کافر است؛ ولی روایتی در مورد کافر بودن سفیانی نیامده است».
 - ششم: «ان الدجال یملک کل قرية و یهبط کل وادی، ما عدا مکه و مدینة و ظاهر ذلك أن حرکتہ أوسع من حركة السفیانی علی سعتها؛ دجال تمام دنیا غیر از مکه و مدینه را تحت پوشش خود قرار می دهد؛ بر خلاف سفیانی که فعالیت او به چند کشور منحصر است».
 - هفتم: «ان الدجال اعور العینین؛ و اما السفیانی فهو ذو عینین سلیمتین؛ دجال لوچ دو چشم است؛ ولی هر دو چشم سفیانی سالم است». هر چند زشت رو و خشن و بدقیافه می باشد.

نکته پنجم: سفیانی و خسف بیدا

مرحوم مجلسی در لوامع^۱ و روضه المتقین ذیل روایات سفیانی بیاناتی دارند. در مورد جیش الخسف، محل خسف و فاصله آن تا مدینه: «يخسف بهم الارض»؛ چه کسانی‌اند و از روایات چه استفاده می‌شود؟ مرحوم مجلسی اول در لوامع^۲ بیان مفصلی دارند که در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام آمده است: «در سه موضع نماز خواندن مکروه است...»^۳ یکی سرزمین بیدا است. بیدا را ذات الجیش هم می‌گویند که لشکر سفیانی همان‌جا به زمین فرو می‌روند؛ اما این خسف چه موقع است؟ آیا در زمان ظهور امام زمان است (که در این صورت جیش الخسف از علامات ظهور نمی‌شود) یا قبل ظهور است؟

علامه می‌گوید: در آن‌جا (بیدا) این لشکر به زمین فرو می‌رود و این، در زمان ظهور حضرت صاحب الامر است. این یک بیان که روایتش نیز صحیح است. باز می‌فرماید: بر اساس برخی روایات، خسف قبل از ظهور حضرت

۱. این کتاب همان اللوامع القدسیه است که آقا بزرگ تهرانی در دو جای الذریعه اشاره دارد. در یک جا فقط اشاره دارد به لوامع و توضیح نمی‌دهد؛ اما در لوامع القدسیه توضیح می‌دهد و می‌گوید: این شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه است که شامل کتاب طهارت و کتاب صلاه، زکات، حج و زیارات تا آخر ابواب حقوق و فروض الجوارح می‌باشد و در سه جلد از چاپ خارج شده (فرغ منها ۱۰۶۶ هـ) می‌فرماید تا این‌جا نصف من لا یحضر را شرح داده‌اند. بعد فرمودند: ربع جلد سوم (از کتاب قضا تا آخر کبائر) را برای شاه عباس الموسوی الصفوی شرح دادند (بعد عرضه الشرح العربی علیه) که همان روضه المتقین است که بر شاه عباس صفوی عرضه می‌کنند و ایشان خیلی خوشش می‌آید و به علامه پیشنهاد می‌کند که شرح فارسی بر آن بنویسد تا دیگران هم استفاده کنند. در سال (۱۰۶۶). بیست سال بعد، لوامع را می‌نویسند (شرح فارسی من لا یحضر) و صاحبقرانی لقب شاه عباس است.

۲. اللوامع القدسیه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳. کافی، ج ۳، ص ۳۹۰.

است.^۱

سپس می‌فرماید: در این بیدا (محل خسف) نماز مکروه است و ده روز قبل از ظهور آن حضرت دجال ظهور می‌کند. پس، طبق این بیان دجال می‌شود از علامات ظهور و اکثر لشکر او از یهود خواهند بود. حضرت صاحب الامر که در مکه ظهور می‌فرماید، ابتدا جمعی با آن حضرت بیعت خواهند کرد (۳۱۳ نفر از اولیاء الله که از خاص الخواص هستند) این‌ها پیش قدم هستند و با آن حضرت بیعت می‌کنند. قوام دنیا، بلکه عالم به این‌هاست (نه زمین، بلکه کل عالم).

دقت کنید: دجال، ده روز قبل از ظهور امام، ظهور می‌کند^۲ و امام زمان را هدف قرار می‌دهد و به سمت مکه می‌آید؛ ایشان بیاناتی دارد که در نگاه ابتدایی برخلاف روایاتی است که در ذهنمان بوده است.

ایشان می‌فرماید: دجال قصد مکه می‌کند و حضرت عیسی از آسمان فرود می‌آید. (در روز خروج آن حضرت) امام، به حضرت عیسی تکلیف می‌کند که پیش بایست تا به تو اقتدا کنم! حضرت عیسی می‌گوید: «من امت جد تو و تابع شما هستم، شما پیش بایستید!» پس حضرت پیش می‌ایستد و حضرت عیسی نماز جمعه را به امام در مکه، در مسجد الحرام اقتدا می‌کند و اهل مکه همه با امام بیعت می‌کنند (جمعی با میل و جمعی به کراهت) بعد متوجه مدینه مشرفه می‌شود که در این حال، دجال در نزدیکی مدینه منوره به امام می‌رسد و در همان ذات الجیش، دجال دعوی الوهیت می‌کند. حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که پیشقراول لشکر آن حضرت است به دعوت نزد دجال می‌فرستد و او را به اسلام می‌خواند؛ اما دجال قبول

۱. باید متعرض این مبحث هم بشویم که خسف از علامات حتمی است یا نه. اگر حتمی است کجاست و چطور مقارنت دارد با ظهور که در این صورت از علامات نیست.

۲. طبق بیان مرحوم مجلسی اول.

نمی‌کند؛ لذا حضرت او را به قتل می‌رساند^۱ و زمین پیدا که دو فرسخ است (که قبلاً لشکر سفیانی را فرو برده است) دجال^۲ و مرکب و لشکرش را فرو می‌برد.

نکته: گفته شد که حضرت عیسی او را می‌کشد آیا زمین کشته او را فرو می‌برد یا خودش را؟ ظاهر این نقل جسدش می‌باشد.

منطقه پیدا و ذات الجیش دو خسف دارد: یکی خسف سفیانی و دیگری خسف دجال، که باید این مطلب مطالعه و بررسی شود.

براساس فرمایش امام صادق علیه السلام در مسیر مکه به مدینه سه جا نماز مکروه است که ذات الجیش یکی از آنها بود (که آبستن دو حادثه است). دوم، ذات السلاسل و سوم، وادی ضجنان که معروف است و درگیری‌هایی در آن جا بوده است.

این دو وادی که به پیدا نزدیک است، لشکر دجال را فرو گرفته است. این دو نقطه، سلاسل و ضجنان ظاهراً نزدیک پیدا هستند و لشکر دجال و تمام آن مناطق را فرا گرفته‌اند. بعد می‌فرماید این هر سه وادی محل خسف دجال است؛ چنان که ظاهر حدیث است و ممکن است خسف جمع دیگر در این دو وادی باشد. این که امام صادق علیه السلام فرمودند در این سه موضع نماز مکروه است، یا بدان لحاظ است که این سه مکان محل نزول غضب خدا هستند؛ یعنی انتقام الهی در این منطقه است؛ یا ممکن است به لشکر دجال کاری نداشته باشد و عده دیگری فرو روند. پس در این سه وادی نماز مکروه است.

روایتی دیگر

امام کاظم علیه السلام در حالی که در زندان بوده طی نامه‌ای به علی بن سواد

۱. بحثی نیست که دجال به دست حضرت عیسی علیه السلام، به امر امام زمان کشته می‌شود.

۲. مرکب دجال در جای دیگر ندیدم؛ مگر در کلمات مرحوم مجلسی اول.

(اصحاب و دوستان آن حضرت) می‌فرماید:

فاذا رأيت المشوّه في محفل جرّار فانتظر فرّجك و لشيعتك

المؤمنين...^۱؛ اگر دیدی آن اعرابی [آن چهره برگشته] با ارتش

جرارش آمد، منتظر فرج خودت و شیعیان مؤمن باش.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: در این «مشوّه اعرابی» سه احتمال است:

۱. «یمكن أن يراد به عسكر چنگیز»؛ ممکن است به حمله مغول اشاره

باشد که با آن حمله، بساط عباسیین برچیده می‌شود. آن‌ها بر شیعه خیلی

سخت گرفتند؛^۲ خانه‌های شیعیان را به آتش کشیدند؛ بازارشان را سوزاندند؛

مردم حق اعتراض هم نداشتند. اعتراض هم بر آن‌ها جرم بود.

امام کاظم می‌فرماید: اگر لشکر جرّار آمد، منتظر فرّج شیعه باشید؛ لذا

باید فرج را اعم از ظهور امام زمان و یا به معنای ظهور و برچیده شدن بساط

عباسیین بگیریم که می‌شود علامت و کراراً گفتیم علامت ظهور لازم نیست

مقارن ظهور باشد.

طبق این بیان، «المشوّه الاعرابی»، چنگیز است؛ چون لشکر چنگیز اعرابی،

جاهل و بی‌فرهنگ بودند: «فانهم كانوا اعرابا ساکن بدو؛ بیابانی بودند.

۲. محتمل است که دجال باشد؛

۳. احتمال دارد سفینی و لشکرش باشد: «و الاول أظهر؛ تطبیق مشوّه بر

چنگیز ظاهر تر است».^۳

ایشان «مشوّه» را به احتمال بعید به سفینی تطبیق دادند و أظهر در نظر

ایشان چنگیز است.^۴

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲. قضایای دُویدار را ببینید.

۳. روضة المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۱۹۷.

۴. اما این که از کجا این أظهر بودن اثبات می‌شود؛ بیان نکردند، البته شاید این تطبیق خلاف ظاهر

باشد؛ با توجه به روایات که در چند روایت از امیرمومنان از سفینی به مشوّه تعبیر شده است.

روایت سوم

أحمد بن محمد بن محمد أحمد أبي نصر قلت لأبي الحسن عليه السلام: إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَاسْتَكْتُتُ وَ أَنَا أَهْمُ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَانَهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يَصَلِّي فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمُحْمَلِ؟ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ. قُلْتُ: وَ أَيْنَ حَدُّ الْبَيْدَاءِ؟ فَقَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِذَا بَلَغَ ذَاتُ الْجَيْشِ جَدَّ فِي الْمَسِيرِ وَ لَا يَصَلِّي حَتَّى يَأْتِيَ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ، قُلْتُ لَهُ: وَ أَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ؟ فَقَالَ: دُونَ الْحَفِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ؛^۱ رَأَوِي مِى گوید: به امام أبوالحسن عليه السلام عرض کردم: آخر شب در بیداء بودیم؛ خواستم نماز شب بخوانم، وضو گرفتم و مسواک زدم و آماده نماز شب شدم. از امام پرسیدم: این جا محل نزول عذاب است؛ این جا محل فرو رفتن لشکر است؛ آیا چنین جایی می شود نماز خواند؛ و لو روی کجاوه و پیاده نشوم؟ امام فرمود: لا تصل فی البیداء [این همان روایت امام صادق عليه السلام است که فرمود: سه جا نماز خواندن مکروه است]. گفتم: حد و حدود بیدا را برایمان مشخص کنید! امام به ذات جیش تعبیر کرد. امام باقر عليه السلام اگر به آن منطقه می رسیدند، فوراً رد می شدند تا زودتر از این منطقه دور شوند؛ و برسند به محل نزول و بیتوته پیامبر اکرم که در آن جا حضرت پیامبر پیاده می شد....

مرحوم مجلسی در تبیین این حدیث که آن را صحیح می شمارد؛ می گوید:

و في القاموس: البیداء أرض ملساء [زمین صاف] بين الحرمين [بین مکه و مدینه]^۲ و في النهاية: البیداء المفازة لا شيء فيها [و اسم موضع مخصوص بین مکه و مدینه]، و منه الحديث "إن قوما يغزون البيت، فإذا نزلوا بالبیداء بعث الله تعالى جبرئيل،

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲. القاموس المحيط: ج ۱، ص ۲۷۹.

فیقول: یا بیداء أبیدهم، فیخسف بهم «أي: أهلكهم» انتهى. و أقول: فی أخبارنا أن هذا الجيش جيش السفیانی.
المفازة: بیابان‌هایی است که اول و آخرش مشخص نیست^۲ و بیدا: اسم موضع مخصوص بین مکه و مدینه می‌باشد و از آن است کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ان قوماً یغزون البیت؛ خانه خدا را هدف می‌گیرند و به جنگ خانه خدا می‌آیند.» فاذا نزلوا بالبیداء؛ وقتی به منطقه بیدا رسیدند؛ «بعث الله جبرئیل^۳ فیقول یا بیداء أبیدهم ای أهلكهم».
ایشان در ادامه می‌فرماید:

و فی اخبارنا أن هذا الجيش السفیانی. والد بزرگوارشان به دو لشکر و حتی به سه لشکر اشاره کردند و اسم سومی را نبردند، یعنی مجهول است؛ اما مرحوم علامه مجلسی می‌فرمایند: یک لشکر است و آن لشکر سفیانی است.

نکته ششم: دولت عباسیان

بعضی از معاصرین بر این عقیده هستند که هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دولت عباسیان دوباره برپا می‌شود و شاید روایاتی نیز بر این معنا داشته باشد. یکی از آن روایات، روایت مرحوم مجلسی به نقل از الغیبة نعمانی است:
۱. الغیبة للنعمانی علی بن أحمد عن عُبَیدِ اللهِ بنِ موسی عن مُحَمَّدِ بنِ موسی عن أَحْمَدَ بنِ أَبِي أَحْمَدَ عن مُحَمَّدِ بنِ عَلِي الْقُرَشِيِّ عن الْحَسَنِ بنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللهُ إِيَّاهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِي يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ فَقَالَ: كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنْ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِمٌ؛ حسن بن ابراهیم

۱. النهاية فی غریب الحديث: ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. و «مفازة» از فوز گرفته شده، تفأل است که انشاء الله از این منطقه به سلامت بگذرند؛ چون معمولاً کسی که وارد مفاز می‌شود، معلوم نیست جان سالم به در ببرد.

۳. «و جعلنا علیها سافلها» اشاره جبرئیل است به امر خدای عزوجل.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، باب ۲۵.

چنین نقل کرده است: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: می‌گویند: قائم وقتی ظهور می‌کند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد. فرمود: دروغ گفته‌اند؛ موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است.

مرحوم مجلسی، در مورد روایت بدا در مورد علامت سفیانی توجیهی دارند:

«ثم إنه يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْبَدَاءِ فِي الْمَحْتُمِ الْبَدَاءُ فِي خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفیانی قبل ذهاب بني العباس و نحو ذلك»^۱؛ شاید بدا در محتوم، بدا در خصوصیات سفیانی باشد، نه بدا در اصل خروج سفیانی؛ و یکی از آن خصوصیات [که احتمال بدا در آن می‌باشد] خروج سفیانی، هنگام حکومت عباسیان است.

پس این سنخ روایات را با توجیه علامه مجلسی می‌توان حل کرد، بدون این که به روی کار آمدن حکومت بنی عباس قائل شویم.

۲. الغيبة للنعماني مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْبُطَائِنِيِّ قَالَ رَأَفْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ؛ فَقَالَ يَوْمًا لِي: لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَى بَنِي الْعَبَّاسِ لَسُقِيتِ الْأَرْضُ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمُحْتُمِ قَالَ مِنَ الْمُحْتُمِ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَ خَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ يَتَجَدَّدُ حَتَّى يَقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ^۲؛ مرحوم نعمانی در کتاب الغيبة از بطائنی چنین نقل می‌کند: با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند؛ به طوری که

۱. همان، ص ۲۵۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، باب ۲۵.

زمین از خون آن‌ها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده، بی‌اثر است. عرض کردم: آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن‌گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته است. این دولت، طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن‌گاه حکومت آن‌ها تجدید می‌شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است.

این روایت به فراز و نشیب و قوت و ضعف حکومت آن‌ها ناظر است. عبارت «یذهب» شاید اشاره به این باشد که حکومت آن قدر ضعیف می‌شود که می‌گویند دیگر اثری از آن نیست و دوباره حکومت قوت و توانی پیدا می‌کند که گویا اتفاقی نیفتاده است. پس، این روایت نیز بر وجود دوباره دولت عباسیان در هنگام خروج سفیانی دلالتی ندارد.

نکته هفتم: سفیانی و شیصبانی

در این زمینه باید چند روایت را مورد بحث و بررسی قرار دهیم:

روایت اول

جابر جعفی از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَوْنِدِيُّ بِهَا وَنَدَّ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ سَنَةَ تِسْعٍ وَ عَشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ علیه السلام عَنِ السُّفْيَانِيِّ؟ فَقَالَ: وَ أَنِّي لَكُمُ بِالسُّفْيَانِيِّ حَتَّى يُخْرِجَ قَبْلَهُ الشَّيْصَبَانِي يُخْرِجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ يَنْبُعُ كَمَا يَنْبُعُ الْمَاءُ فَيَقْتُلُ وَ فِدْكُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَ

خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱

منظور از شیصبانی کیست؟ عبارت شیصبانی فقط در یک روایت خاصه آمده است؛ ولی "بنی شیصبان" در دو روایت دیگر (روایت علی بن مهزیار و خطبه لؤلؤیه) آمده که آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

بررسی سندی

ابتدا روایتی را که ذکر شد مورد بررسی سندی قرار می‌دهیم:

- عمر بن شمر توسط نجاشی تضعیف شده است؛ اما برای توثیق او راه‌هایی است؛ از جمله توثیق ابن قولویه و اعتماد اجّلا و نقل پنج نفر از اصحاب اجماع و اعتماد شیخ مفید و کثرت روایت در کتب اربعه (۱۷۰ حدیث) و ما این فرد را قبول داریم.

- حماد انصاری توثیق خاص ندارد، جز کلام نجاشی که فرمود: «مِنْ شيوخ اصحابنا» و این را ما قبول داریم و این نکته را دال بر اعتبار راوی می‌دانیم.

- جابر هم مختلف فیه است؛ اما به نظر ما مشکل ندارد.

- احمد بن هوده از مشایخ نعمانی است و تلعبیری هم از او نقل می‌کند و آقای خویی در شرح حال نهاوندی، وی را مهمل دانسته است. آیا برای رفع جهالت او راهی وجود دارد؟ مامقانی در این زمینه در تنقیح المقال بحث مفصلی دارند که نتیجه آن عدم مشکل است. مرحوم مامقانی امامی بودن او را درست کرده بر این مبنا که شیخ طوسی نام او را آورده و به مذهب او اشاره نکرده؛ پس امامی است. در نظر مامقانی، شیخ اجازه بودن موجب حسنه بودن می‌شود. وجه اهمال مجلسی در الوجیزه را نمی‌دانم. پس به نظر مامقانی حسن است.

فرزند مامقانی مبنای پدر را تقویت کرده بر این مبنا که نعمانی و

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

تلعکبری به کرات و دفعات از او نقل کرده‌اند و هارون بن موسی تلعکبری شخصیت جلیل و ثقه است و به تعبیر نجاشی: «وجهاً فی اصحابنا...»؛ و شخصیتی مثل او از فرد معمولی نقل نمی‌کند. پس، نقل دو نفر کفایت می‌کند و دوم این که نعمانی را نیز نباید دست کم گرفت. تعریف نجاشی «عظیم المنزلة...» و نقل این دو بزرگوار او را در گروه حسان قرار می‌دهد. به نظر ما این سخن قابل پذیرش است، به شرطی که معارض نداشته باشد.

- ابراهیم بن اسحاق نهانندی، در تنقیح مرحوم مامقانی در مورد وی بحث مفصلی دارد. شیخ طوسی و نجاشی و ابن غضائری در تضعیف او بیانی دارند. شیخ طوسی او را تضعیف می‌کند و می‌فرماید: «کان ضعیفاً فی اعتقاده و متهاً فی دینه؛ وی غلو داشته است و له کتابا، لا یخلو من السداد؛ کتاب‌هایش دارای قوت است».

نکته مهم این که نباید با این اتهام به غلو، راویان را کنارزد. مرحوم بهبهانی در توثیق این شخص، به این نکته استدلال می‌کند: احمد بن عیسی با این که از ضعف نقل نمی‌کرد، از این شخص نقل می‌کند (و افراد جلیل دیگری هم از او روایت نقل کرده‌اند) وحید بهبهانی در توثیق وی چند طریق می‌آورد: اول، ترخیص قاسم بن محمد همدانی به علی بن حاتم که اجازه نقل از او داد و او نیز آدم دقیقی است. دوم کثرت روایات: وجود سی روایت در کتب اربعه تأیید وثاقت او است. سوم روایت صفار و علی بن اُبی شبل که شاید تضعیف آن‌ها از جهت احادیث غلو آمیز باشد و نیز نقل احمد بن عیسی که مشکل پسند است.^۱

اما مامقانی که به سعه مشرب معروف است، این حرف را نمی‌پذیرد و می‌گوید: این نقل اجلا و بزرگان، در حالی مؤید است که تضعیف نداشته باشد و با وجود این تضعیف‌ها، اصل در مقابل دلیل است، در نهایت مامقانی،

او را به علت نقل روایات شیعه، حسن می‌داند.^۱
ما بر اساس حرف مرحوم مامقانی به حسنه بودن روایت می‌رسیم، لذا
سند روایت حسنه می‌باشد.

اما بحث دلّالی

از روایات دیگر استفاده می‌شود که منظور از "شیصان" و "بنی شیصان"
حکومت بنی العباس است و از علامات ظهور، انقراض آن‌ها بیان شده و این
روایت نیز از امام باقر علیه السلام است، در حالی که هنوز حکومت بنی العباس
نیامده بود؛ زیرا شهادت امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ در دوران امویین
(هشام بن عبدالملک) است. در روایات دیگر به این معنا تصریح شده که
منظور حکومت بنی العباس است؛ مثل روایت ملاقات امام زمان علیه السلام با
علی بن مهزیار^۲ که ما سند آن را در کتاب «تا ظهور» بحث کرده و پذیرفته
ایم.

روایت دوم

در روایت پسر مهزیار چنین آمده است:
فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ كَيْفَ خَلَّفْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي
ضَنْكٍ عَيْشٍ وَ هِنَاةٍ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سُيُوفُ بَنِي الشَّيْصَبَانِ،
فَقَالَ: قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤَفِّكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ وَقَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ
أَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا. فَقُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا
خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ؟^۳ علی بن مهزیار می‌گوید: امام از من پرسید: از
شیعیان عراق چه خبر؟ گفتم: مردم در نهایت رنج و گرفتاری

۱. همان، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۴۵.

به سر می‌برند و زیر چکمه‌های بنی شیبسان [بنی عباس] له می‌شوند. امام فرمود: خدا آن‌ها را بکشد! به زودی بساط این‌ها جمع می‌شود و در خانه‌هایشان کشته می‌شوند و امر الهی فرا می‌رسد و آن‌ها شب و روز در امان نیستند.

در زمان ابن مهزیار، بنی عباس بر عراق حاکم بودند. پس تطبیق بر بنی عباس دور نیست. داستان سقوط بغداد و سقوط مستنصر خلیفه عباسی در سال ۶۵۶ هـ ق قابل دقت است و وهابیت روی آن خیلی مانور دادند.^۱

روایت سوم

روایت دیگر که در خطبه لؤلؤیه آمده، از کفایه الاثر نقل شده است. ابن شهر آشوب در مناقب به صدور این خطبه تصریح می‌کند:

حدثني علي بن الحسين بن مندة قال حدثنا محمد بن الحسن الكوفي المعروف بأبي الحكم قال حدثنا إسماعيل بن موسى بن إبراهيم قال حدثني سليمان بن حبيب قال حدثني شريك عن حكيم بن جبير عن إبراهيم النخعي عن علقمة بن قيس قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة خطبته اللؤلؤة فقال فيما قال في آخرها ألا و إني ظاعن عن قريب و منطلق إلى المغيب فارتقبوا الفتنة الأموية و المملكة الكسروية و إمارة ما أحياء الله و إحياء ما

۱. ولی این داستان به صفویه ارتباط ندارد.

دفع شبهه: قابل تأمل و تدبر است که چگونه هلاکوخان و بساط آن‌ها را جمع کرد و سه چهارم بلاد اسلامی را اشغال کرد. الان وهابیت هجمه بسیار سنگینی و تهمت علیه شیعه و اهل بیت در ماهواره راه انداخته‌اند که شیعیان و خواجه طوسی با هلاکوخان همکاری کردند و مساجد و حوزه‌ها را از بین بردند؛ در صورتی که فراموش کردند اولاً، علمای سلفی به هلاکو نامه نوشتند که بپاید؛ ثانیاً، مگر شیعیان در آن زمان چقدر بوده‌اند؟ و چه قدر توان داشتند. آن‌ها فقط در بغداد بوده‌اند؛ ثالثاً، آن‌ها به یک مسجد و حوزه هم کاری نداشتند. این‌ها همه به این علت است که خواجه طوسی بعد از انقراض عباسیین کار فرهنگی بسیاری، مانند تأسیس کتابخانه‌ای با ۴۰۰۰۰ جلد کتاب و تأسیس رصدخانه انجام داد. آن‌ها او را مورد هجمه قرار می‌دهند.

أماته الله و اتخذوا صوامعكم في بيوتكم و عضوا على مثل جمر الغضا و اذكروا الله ذكرا كثيرا فذكره أكبر لو كنتم تعلمون ثم قال و تبني مدينة يقال لها زورا بين دجلة و دجيل و الفرات فلو رأيتموها مشيدة بالحص و الأجر مزخرفة بالذهب و الفضة و اللازورد المستسقى و المرموم و الرخام و أبواب العاج و الأبنوس و الخيم و القباب و الشارات و قد عليت بالساج و العرعر و السنوبر و المشث و شدت بالقصور و توات ملك بني الشيبان أربعة و عشرون ملكا على عدد سني الملك فيهم السفاح و المقلاص و الجموح و الخدوع و المظفر و المؤنث و النطار و الكيش و الكيسر- و المهتور و العيار و المصطلم و المستصعب و الغلام و الرهباني و الخليع و اليسار و المترف و الكديد و الأكثر و المسرف و الأكلب و الوشيم و الصلام و الغيوق و تعمل القبة الغبراء ذات الغلاة الحمراء و في عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين أجنحة الأقاليم بالقمر المضيء بين الكواكب الدرية ألا و إن لخروجه علامات عشرة أولها طلوع الكوكب ذي الذنب و يقارب من الجاري و يقع فيه هرج و شغب و تلك علامات الخصب و من العلامة إلى العلامة عجب فإذا انقضت العلامات.^۱

شیصبانی کیست؟

باتوجه به این که روایت از جهت سند ظاهرا مشکلی نداشته باشد؛ یکی از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه "خروج شیصبانی" می باشد.
از طرفی امام می فرماید: **أني لكم بالسفياي حتى يخرج قبله الشيصباني**^۲؛ سفیانی نخواهد آمد، مگر این که قبلش شیصبانی

۱. کفایة الأثر، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۲. الغیة، نعمانی، ص ۳۰۲: باب ماجاء في ذكر السفیانی. حدثنا أبو سلیمان أحمد بن هوزة الباهلی قال: حدثنا إیراهیم بن إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاث و سبعین و مائتین قال: حدثنا أبو محمد عبدالله بن حماد الأنصاري سنة تسع و عشرين و مائتین، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي قال: سألت

ظهور کند.

سفیانی از علامات حتمی است و در واقع خروج سفیانی معلق شده به خروج شخصی به نام شیصبانی. پس باید بحث مطرح شود؛ زیرا هم سند صحیح است هم شیصبانی (طبق این نص) از علامات حتمیه شمرده شده است.

گویا مرحوم مجلسی روایت را به جای «شیصبانی»، «سفیانی» خوانده که طبعاً به قبول تعدد سفیانی منجر می‌شود و کسانی که مدعی بودند سفیانی دوتاست، شاید یکی از ادله آن‌ها همین روایت نعمانی از جابر جعفی باشد.^۱ تنها روایتی که به شیصبانی اشاره دارد، به عنوان علامات ظهور همین روایت است و در کتاب‌های فریقین روایت دیگری نداریم. گفته شد شیصبانی را بر بنی العباس تطبیق دادند و گفتیم روایات دیگری داریم به عنوان بنی شیصبان، نه شیصبانی که روایات ظاهراً متعدد است.

روایت ابی حمزه ثمالی

مرحوم طبرسی در (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۶۷)، ذیل آیه شریفه ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ...﴾^۲ می‌فرماید: آن عده از جن که سخنان پیامبر را استماع کردند، نه نفر بودند. ذیل فرمایش خود، این مطلب را از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند:

آن نه نفر از جن از طایفه بنی شیصبان بودند. طایفه بنی شیصبان بیش‌ترین تعداد را در بین طوایف جن دارند که سربازان و دار و دسته ابلیس معمولاً از همین طایفه‌اند. از

→

أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّفِيَّانِي، فَقَالَ: وَ أُنِي لَكُمْ بِالسَّفِيَّانِي حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيْصَبَانِي يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ يَنْبَعُ كَمَا يَنْبَعُ الْمَاءُ فَيَقْتُلُ وَفِدَكُمْ فَتَوْفَعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السَّفِيَّانِي وَخُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱. البته در نسخه‌های موجود شیصبانی است، نه سفیانی.

۲. جن: ۱.

جَنی‌های منطقه نصیبین هستند که منطقه‌ای در مسیر دمشق است. پیامبر آن‌ها را دید؛ آن‌ها به پیامبر ایمان آوردند و پیامبر آن‌ها را برای تبلیغ دین مبین اسلام به سوی جَنی‌ها فرستاد.^۱

اگر از این نص تلقی روایت کردیم (چون این نص به ابوحزمه منتهی می‌شود و ابوحزمه^۲ هم نمی‌فرماید نص از امام است)؛ آن‌گاه از این نص استفاده می‌شود که بنی شیبسان جن هستند که مؤمن و غیر مؤمن دارند، و این‌ها از طوایف پست جن هستند که معمولاً از نیروی پیاده نظام ابلیس به شمار می‌روند.

شیبسان و بنی شیبسان

با توجه به این که شیبسانی را به بنی العباس تطبیق داده‌اند؛ مرحوم مجلسی می‌فرماید:

چون بنی العباس شریک شیطانند؛ کارها، عملکردها و برخوردهایشان، هم‌دیف برخوردهای شیطان است.^۳

خطبه اللؤلؤیه (در تطبیق بنی شیبسان بر بنی العباس)

مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۸ از مناقب ابن شهر آشوب، و در جلد ۵۲ از کفایه الاثر خطبه‌ای نقل می‌کند، تحت عنوان «خطبه اللؤلؤیه»؛ اما بیش از بیان آن خطبه به نکته مرحوم نوری در مستدرک ج ۱۳، ص ۲۲۶ از شیخ مفید از کتاب روضه می‌پردازیم که به نقل از ابن ابی عمیر از

۱. هم تسعه نفر من الجن قال ابو حمزه الثمالی وبلغنا انهم من بني الشیبسان هم اکثر الجن عددا و هم عامة جلود ابلیس و قبل كانوا سبعة نفر من جن نصیبین رآهم النبی ﷺ فامنوا به و ارسلهم إلى سائر الجن.
۲. در مورد شخصیت ابوحزمه، نقل است از امام صادق علیه السلام: وقتی تورا می‌بینم احساس راحتی می‌کنم. و قال الفضل بن شاذان، سمعت الثقة يقول سمعت الرضا علیه السلام يقول ابو حمزة الثمالی فی زمانه کسلان فی زمانه، و ذلك أنه خدم منا أربعة علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و برهة من عصر موسى بن، و یونس فی زمانه کسلان الفارسی فی زمانه. (رجال الکشي، ص ۴۸۶).
۳. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۶.

ولید بن صبیح کابلی از امام صادق علیه السلام راجع به بنی شیصان، چنین می گوید:
کسی که نام خود را در لیست بنی شیصان قرار دهد [و
کارگزار آنها باشد] در قیامت محشور می شود؛ در حالی که
رویش سیاه است!

البته از این مفصل تر در صفحه ۱۳۱ می باشد:
مگر آن کس که جزء کادر این ها می شود؛ اما این ها را
می شناسد و می داند چه می کند و هدفش کمک به مؤمنین
است.^۱

زیرا مؤمنین مورد غضب این ها بودند؛ خصوصاً سادات بنی الزهرا.
داستان محمد بن فرج گویای برخورد استاندار مدینه با بنی هاشم است:
آن ها در تنگنای مالی و اقتصادی بودند؛ به طوری که مرحوم مامقانی به نقل
از مقاتل الطالبیین می گوید:

زن های بنی هاشم لباس ساتر نماز نداشتند؛ هر شش نفر با یک
لباس به نوبت نماز می خواندند! اگر کسی به این ها کمک
می کرد؛ بنی شیصان آن قدر شلاق به او می زدند تا به حد
مرگ برسد.^۲ سیاست این بود که اهل بیت گرسنه باشند و
جوانانشان فراری. اما الآن در بعض مجلات از عباسیان و
امویان دفاع می کنند، برای این ها اشک می ریزند و از آن ها
تجلیل می کنند!

خلاصه این که: امام باقر علیه السلام فرمود:
چه طور ظهور کند سفیانی، در حالی که هنوز شیصانی نیامده
است؟!

ظاهر روایت امام صادق نیز از بنی شیصان به حکومت بنی العباس که

۱. وَ عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ الْكَائِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ سَوَّدَ اسْمُهُ فِي دِيْوَانِ بَنِي شَيْصَانَ حَشَرَهُ اللَّهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوَّدًا وَجْهُهُ إِلَّا مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ بَصِيرَةٍ وَ يُنَوِي الْإِحْسَانَ إِلَى أَهْلِ وَلَايَتِهِ.
(مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۱-۳۹۹ - باب جواز الولاية من قبل الجائر).

۲. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۲۸ (چاپ سنگی)، شرح حال محمد بن سنان.

دوران معاصر اهل بیت بودند؛ اشاره دارد.

روایت لؤلؤیه^۱

مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب، خطبه لؤلؤیه را چنین نقل می کند:

الا وانی ظاعن عن قریب... به زودی می روم و شما منتظر فتنه های شجره ملعونه باشید این ها بساط کسری [وهرقل] را به پا می کنند....

مسلم بن عقیل در جریان دستگیری خود فرمود: ما آمده بودیم بساط شاهنشاهی و طاغوتی را براندازیم. امام فرمود: به زودی گرفتار بنی امیه می شوید؛ قتل، «تقتل»، مملکه بنی العباس بالروع و الیاس؛ به ترس و ناامیدی گرفتار می گردید. اگر نبود روایات اهل بیت، شیعه بریده بود چون امویان و نواصب خیلی

۱. وَ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَةِ اللَّؤْلُؤِيَّةِ أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيبِ فَارْهَبُوا الْفِتْنَ الْأُمُويَّةَ وَ الْمُلْكَةَ الْكُشْرُوبِيَّةَ وَ مِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَاحِمٍ وَ بَلَاءٍ مُتْرَاكِمْ تَقْتُلُ [تَقْتُلُ] مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ بِالرُّوْعِ وَ الْيَأْسِ وَ تُبْنِي لَهُمْ مَدِينَةً يَقَالُ لَهَا الزُّورَاءُ يَنْ دَجَلَةً وَ دُجَيْلٌ ثُمَّ وَصَفَهَا ثُمَّ قَالَ فَتَوَالَتْ فِيهَا مُلُوكُ بَنِي شَيْبَانَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ مَلِكًا عَلَيَّ عَدِيدٍ سَبِي الْكَلِيدِ فَأَوَّهَهُمُ السَّفَاحُ وَ الْمَقْلَاضُ وَ الْجُمُوحُ وَ الْمُجْرُوحُ وَ فِي رِوَايَةِ الْمُخْدُوعُ وَ الْمُظْفَرُ وَ الْمُؤَنَّثُ وَ النَّظَارُ وَ الْكَبِشُ وَ الْمُتَهَوَّرُ وَ الْمُسْتَظْلَمُ وَ الْمُسْتَضْعَبُ وَ فِي رِوَايَةِ الْمُسْتَضْعَفُ وَ الْعَلَامُ وَ الْمُخْتَطَفُ وَ الْعَلَامُ الزَّوَائِدِي وَ الْمُتَرَفُّ وَ الْكَلِيدُ وَ الْأَكْدَرُ وَ فِي رِوَايَةِ الْأَكْثَبُ وَ الْأَكْلَبُ وَ الْمُشْرِفُ وَ الْوَشِيمُ وَ الصَّلَامُ وَ الْعُثُونُ وَ فِي رِوَايَةِ الرَّكَازُ وَ الْعَيْنُوقُ ثُمَّ الْفِتْنَةُ الْحَمْرَاءُ وَ الْقِلَادَةُ الْغَرَاءُ فِي عَقِبِهَا قَائِمُ الْحَقِّ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخُطْبَةِ الْغَرَاءُ وَ بَلَّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُتَنَجِّيِ وَ الْمُسْتَكْفِيِ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْمُتَنَجِّيَ فِي الْقَائِمِ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيَّنَّا صِفَتَهُمْ وَ جَدْنَا الْمُكَلَّبَ بِالْمُتَقِيِ الَّذِي التَّجَا إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلُ مِنْ رِبْعَةِ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سَيْنٌ وَ سِيمٌ وَ يَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِفَتَهُ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّ مِنْهُمْ الْعَلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقِينَ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنَادِي مُنَادِي الْجُرْحَى عَلَى الْقَتْلِ وَ دَفَنَ الرِّجَالِ وَ غَلَبَةَ الْهِنْدِ عَلَى السُّنْدِ وَ غَلَبَةَ الْقَفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبَةَ الْقَبِيطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَةَ أُنْدُلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَّةَ وَ غَلَبَةَ الْحَبَشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَةَ الزُّزْكِ عَلَى خُرَّاسَانَ وَ غَلَبَةَ الرُّومِ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَةَ أَهْلِ إِرْمِينِيَّةَ عَلَى إِرْمِينِيَّةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هَيْتَكَ الْحِجَابُ وَ انْقَضَتِ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عَلَمُ اللَّعِينِ الدَّجَالِ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۱۸، باب ۱۱۴).

قوی بودند و پایتخت را به زوراء می بردند (بین دجله و دجیل)؛ امام بعد اسم حکام را بردند و فرمودند: «فتوال فیها ملوک بنی شیصبان...».

شاهد بحث ما بنی شیصبان است و این که امام فرمودند: «من سوّد اسمہ فی دیوان بنی شیصبان...». معلوم می شود حکومت معاصر بوده است. مرحوم ابن شهر آشوب به طور قاطع می فرماید: این خطبه از امیر مؤمنان است، هر چند در نهج البلاغه نیامده است؛ زیرا نهج البلاغه فقط خطبه هایی را که جنبه بلاغی داشته، نقل می کند. البته اشکالی به سند هست که مرحوم آقابزرگ تهرانی به آن اشاره ای دارد و بعد آن را دفع می کند.

ما از این خطبه استفاده می کنیم که در روایات عبارت «بنی شیصبان» آمده و بر بنی العباس تطبیق داده شده است.

روایت علی بن مهزیار^۱

روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵ نقل می کند که به جریان علی بن مهزیار مربوط است و از جمله روایاتی است که معرکه آراست: آیا علی بن مهزیار است یا شخص دیگری؟ ثقه است، یانه... اما روایت: «حدثنا علي بن موسى» تا می رسد به «قال وجدت في كتاب أبي»

۱. حدثنا ابو الحسن علي بن موسى بن أحمد بن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال وجدت في كتاب أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أحمد الطوال عن أبيه عن الحسن بن علي الطبري عن أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن إبراهيم بن مهزيار قال سمعت أبي يقول سمعت جدي علي بن إبراهيم بن مهزيار يقول كنت نائماً في مرقدي إذ رأيت في ما يري النائم قائلاً يقول لي حج فإنك تلقى صاحب زمانك قال علي بن إبراهيم فانتبهت وأنا فرح مسرور فما زلت في الصلاة حتي انفجر عمود الصبح و فرغت من صلاتي و خرجت أسأل عن الحاج فوجدت فرقة تريد الخروج فبادرت مع أول من خرج فما زلت كذلك حتي خرجوا و خرجت بخروجهم... فسلمت عليه و رد علي السلام و لمحتة فرأيت وجهه مثل فلقه قمر لا بالخرق و لا بالبرق و لا بالطويل الشامخ و لا بالقصير اللاصق ممدود القامة صلت الجبين أزج الحاجبين أدعج العينين أقني الأنف سهل الخدين علي خده الأيمن خال فلما أن بصرت به حار عقلي في نعته و صفته فقال لي يا ابن مهزيار كيف خلفت إخوانك في العراق قلت في ضنك عيش و هناة قد تواترت عليهم سيوف بني الشيبان فقال قاتلهم الله أني يؤفكون كأني بالقوم قد قتلوا في ديارهم و أخذهم أمر رهيم ليلاً و نهراً فقلت متي يكون ذلك يا ابن رسول الله قال إذا حيل بينكم و بين سبيل الكعبة بأقوام لا خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء و ظهرت الحمرة في السماء ثلاثاً فيها أعمدة كأعمدة اللجين تتلألأ نورا و يخرج السروسي من أرمينية و آذربيجان يريد وراء الري الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر لزيق جبل طالقان فيكون بينه و بين المروزي وقعة صيلمانيه يشيب فيها الصغير و يهرم منها الكبير و يظهر القتل بينها فعندها توقعوا خروجه إلى الزوراء فلا يلبث بها حتي يوافي باهات ثم يوافي واسط العراق فيقيم بها سنة أو دونها ثم يخرج إلى كوفان فيكون بينهم وقعة من النجف إلى الحيرة إلى الغري وقعة شديدة تذهل منها العقول فعندها يكون بوار الفتيين و علي الله حصاد الباقيين ثم تلا قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم آتاهم أثراً ليلاً أو نهراً فجعلناها خصيداً كأن لم تغن بالأمس فقلت سيدي يا ابن رسول الله ما الأمر قال نحن أمر الله و جنوده قلت سيدي يا ابن رسول الله حان الوقت قال اقتربت الساعة و انشق القمر. (كمال الدين، ج ۲، ص ۴۶۵ - باب ذكر من شاهد القائم عليه السلام و رآه).

تا «حدثنا محمد بن احمد الطوال عن أبيه حسن بن علی طبری عن ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار قال سمعت أبا یقول...».

این روایت چهار نقل دارد که هم سندها مختلفند هم متن آنها. لذا هم مرحوم خوئی اشکال گرفته‌اند، و هم مرحوم تستری در «الخبار الدخیله» و در قاموس؛ ولی ما به این اشکالات در کتاب «تا ظهور» جواب دادیم و روایت را پذیرفتیم. فقط یک اشکال متنی دارد که آن را باید حل کنیم. روایت چنین است: کنت نائما فی مرقدی؛ خواب بودم، در خواب کسی گفت: «حُجَّ فی هذه السنه فانک تلقي صاحب زمانک؛ امسال به حج برو؛ به درستی که امام زمان را ملاقات می‌کنی» بیدار شدم؛ در حالی که خیلی خوشحال بودم؛ دیگر نخواهیدم تا فجر طالع شد. صبح دنبال کاروان بودم که دیدم عده ای قصد مکه دارند. با اولین گروه همراه شدم تا رسیدم به کوفه (ظاهرا مبدأ او اهواز بوده است). جریان مفصل است و ظاهرا به ملاقات موفق می‌شود. فقال: «یا بن مهزیار کیف خلفت اخوانک فی العراق؟؛ وضعیت دوستان در عراق چگونه است؟ حکومت با آنها چطور برخورد می‌کند؟ گفتیم: «فی ضنک عیش وهناه؛^۱ شرایط سختی دارند» «قد تواترت علیهم سیوف بني الشیصبان؛ الآن زیر فشار و اسلحه بنی شیصبان هستند». شاهد بنی شیصبان است.

ممکن است گفته شود ظاهرا روایت اشاره به آینده دارد و مربوط به وضع حال نیست.

جواب: امام از وضعیت آینده سؤال نمی‌کند، بلکه از وضعیت حال می‌پرسد. علی بن مهزیار وضعیت زمان خود را بیان کرد که شیعه عراق در منتهای سختی است. امام که فرمود: «قاتلهم الله!»؛ چه کسانی را نفرین کرد؟ کسانی را که شیعه را در سختی قرار دادند. سؤال من این است که در دوران علی بن مهزیار و غیبت امام عصر، در عراق چه کسانی حاکم بودند؟

۱. هناه به بیان مرحوم مجلسی (الشورور والفساد والشدائد العظام) می‌باشد.

بنی‌العباس بودند که امام از آن‌ها به بنی‌شیصبان تغییر می‌کند. پس طبق روایات، تطبیق بنی‌شیصبان بر بنی‌العباس تطبیق دوری نیست. شیصبانی که در روایت امام باقر علیه‌السلام بود، باید حمل شود بر بنی‌العباس. دوران امام باقر علیه‌السلام دوران بنی‌العباس نبود؛ بلکه اواخر دوران حکومت بنی‌امیه (شجره ملعونه) بود.

در ادامه روایت ابن‌مهزیار ملاحظه می‌شود که امام فرمود: «قد قتلوا فی دیارهم؛ در خانه‌هایشان به قتل می‌رسند...».

تاریخ مستنصر عباسی را ببینید! آن‌ها با تمام جنایاتی که داشتند، خود را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین معرفی می‌کردند و کسی کم‌ترین اعتراضی را جرأت نداشت. می‌گفتند اگر خلیفه را به قتل برسانی، آسمان به زمین می‌آید! مثلاً مستنصر عباسی را دستگیر کردند؛ وقتی می‌خواستند او را بکشند، حرفشان این بود که اگر او را بکشید، آسمان به زمین می‌آید! می‌گویند: خواجه طرّحی را داد، که او را نکشید، بلکه در نمد پیچید و نمد مالش کنید و در همان حال به آسمان هم نگاه کنید که اگر آسمان خواست به زمین بیاید، دست نگهدارید! لذا از خواجه خیلی ناراحتند. ما به خواجه می‌گوییم: «نصیر الملة والدين»؛ اما سلفی‌ها مثل ذهبی و ابن‌تیمیه و وهابیان امروز به خواجه می‌گویند: «نصیر الشرک والکفر» و دیگر حرفی نیست که به او نزنند. این‌ها در برابر مختار هم موضع می‌گیرند؛ گویا هر کس با ظالم روبه‌رو می‌شود محکوم است و مقصر! مستنصر عباسی آخری ایشان بود (۶۵۶ هـ.ق).

ادامه روایت ابن‌مهزیار گفتم:

متی یکون ذلک؛ پایان بنی‌شیصبان چه موقع است؟ امام فرمود: وقتی اقوامی که بد اخلاق و بدجنس هستند. اجازه ندهند به حج بروید. آن‌هایی که خدا و پیامبر از آن‌ها بری است، و سه روز در آسمان سرخی نمایان می‌شود....

دو نکته

نکته اول: روایت علی بن مهزیار قطع نظر از سند، اشاره دارد به سیوف بنی شیبسان، یعنی عباسیون؛ و امام که فرمودند: «قاتلهم الله» اشاره به حکومت و حاکمیت آن روز داشته است و راوی هم که سؤال می کند: این ها چه زمانی نابود می شود؟ امام علاماتی بیان می کند: «اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبه»^۱ وقتی از رفتن حج برای شما مانع ایجاد شود؛ ظهر الحمره؛ سرخی در آسمان به مدت سه روز پدید آید» و بعد اشاره کردند به خروج شروسی از ارمنستان و آذربایجان به مقصد ری. آن روز تهران وجود نداشته، بلکه ری وجود داشته است. بعد می فرماید: در ری درگیری شدید رخ می دهد (صیلمانیه)^۲ شدت درگیری به حدی است که از عمق فاجعه، کوچک ها پیر می شوند. بعد درگیری ری و کشتار به طرف بغداد کشیده می شود.^۳

این روایت ظاهراً أدله کسانی است که می گویند: عباسیین دوباره به سر کار می آیند؛^۴ چون به این معنا قائل است که آمدن عباسیین بعد از فروپاشی حکومتشان است و از معاصرین نیز به این نکته قائل هستند و أدله ای هم دارند؛ ولی خصوص این روایت دلیل نیست. در این زمینه به موقع بحث خواهیم کرد.

بحث در این است که علامات حتمی چند تا و کدام هستند؟ آنچه سر زبان ها است سفیانی، صحیه آسمانی، یمانی، خسف پیدا و قتل نفس زکیه است. در بعض روایات چهار مورد و در بعض روایات پنج علامتند؛ اما در روایات این حصر نیست و علامات حتمی بیش از این هاست. یکی از

۱. شاید اشاره به جریان قرامطه باشد.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.

۳. استاد در جواب یکی از دانش پژوهان می فرماید: روایات متعدد داریم که زوراء، بغداد است، نه تهران. اگر باشد مزوره است، از تهران به مَزَوَره تعبیر شده است.

۴. قبلاً نظر خود ما هم همین بود.

علامات روی کار آمدن عباسی هاست، و از علامات دیگر زوال عباسی هاست که در بعض روایات به شیصبانی از آن‌ها تعبیر شده است. در این جا این علاماتی که نقل شده: «متی یکون ذلك»؟ از امام سؤال می کند که امنیت از عباسیین و سردمداران آن‌ها کی سلب می شود و کی چه زمانی در خانه هاشان امنیت نخواهد داشت و آن‌ها را خواهند کشت؟

امام علاماتی بیان می کند. مرحوم مجلسی می فرماید: احتمالاً این «متی یکون ذلك» سوال از علامات قیام و علامات خروج بوده باشد؛ لذا امام به عنوان علامات قیام بیان فرموده است. بنابراین علامه مجلسی می فرماید: «ولو کان سؤالاً عن انقراض بنی العباس». در واقع چون انقراض عباسیون یکی از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است (و لو با فاصله)؛^۱ پس علامه مجلسی می فرماید:

هر چند سؤال از انقراض عباسیون است؛ با توجه به این که غرض اصلی علی بن مهزیار سؤال از ظهور امام زمان و علامات ظهور است؛ لذا حضرت مهدی علیه السلام در مقام جواب، نکاتی را فرمودند که علامات ظهور امام زمان است.

پس روایت به روی کار آمدن مجدد بنی العباس ارتباطی ندارد. نکته دیگر در مورد اسامی مندرج در این روایت و چند روایت دیگر است که مختلفند. لذا علامه مجلسی می فرماید: «تفاوت در اسم‌ها ناشی از اشتباه از روایات است».

برمی گردیم به بحث:

در بحث این که آیا سفیانی از علامات است یا نه؛ و در صورت علامت بودن حتمی است یا نه؛ برخوردیم به یک روایت که اشاره داشت به ظهور شخص یا جریانی قبل از سفیانی، بدان معنا که تا این شخص یا جریان ظهور نکند، سفیانی ظاهر نمی شود. با توجه به علامت بودن سفیانی؛ پس شیصبانی

۱. انقراض آن‌ها سال ۶۵۶ هـ.ق بود، و لازم نیست علامت همراه او (نزدیک ظهور) باشد.

هم باید یکی از علامات باشد. حالا اگر سفیانی حتمی باشد، باید شیصبانی هم حتمی باشد.

نتیجه کلام تا این جا

ما روایت را پذیرفتیم، نه به عنوان موثق و نه به عنوان این که تمام روات ثقة باشند؛ بلکه از این زوایه پذیرفتیم که مشکل سندی ندارد؛ سپس در دلالت آن بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که شیصبانی همان بنی عباس هستند؛ بلکه اصل در شیصبان همان جن است که بدترین طوایف جن هستند. نیز در بعض روایت به عنوان شیطان آمده که شیطان هم از جن است. این که چرا از بنی عباس به شیصبان تعبیر کرده اند؛ بدان دلیل است که این ها شریک شیطانند و کارهایشان همچون کارهای شیطان است.

تحقیقی درباره احمدبن هوذّه

یکی از فضلا ایراد کردند که روایت سند مشکل دارد. باید گفت اگر روایت مشکل دارد، آن گاه یکی از علامات کم می شود. ایشان ایراد گرفتند به ابراهیم بن اسحاق نهاوندی؛ اما قبل از ایشان در احمدبن هوذّه اشکال کنید که یکی از مشایخ نعمانی است.

مرحوم آقای خویی، نه در شرح حال احمدبن هوذّه؛ بلکه در شرح حال ابراهیم بن اسحاق یک کلمه می فرماید که این آقا (احمدبن هوذّه) مهمل است. آیا می توانیم ایشان را از مجهول بودن و ضعف بیرون آوریم؟

مرحوم مامقانی امامی بودنش را درست می کند: «کونه امامیاً، من ذکرالشیخ له من غیر تعرض لمذهبه»^۱. شیخ طوسی در رجالشان متعرض ایشان می شوند و نمی فرمایند مذهبش چیست. اگر مذهبش مشکل داشت و غیر شیعی بود، ذکر می کردند. از این که اشاره نکردند؛ شیعی است؛ اما مشکل

حل نشد؛ زیرا امامی غیر عادل هم داریم؛ اما حسن بودن او را از کجا اثبات کنیم؟ مبنای مرحوم مامقانی این است که شخص اگر برای معاریف و افراد ثقه شیخ اجازه باشد، خودش هم موثق می شود، یا بالاخره حسن است: «یوجب عَدّه مِنْ الْحَسَنِ».

پس روایت احمدبن هودّه به اعتبار ایشان حسن است؛ چون شیخ اجازه مرحوم نعمانی؛ اما چرا مرحوم مجلسی اصلاً به ایشان اشاره ای نکرده است، نمی دانیم. می فرماید: «و اهمال الفاضل المجلسي إياه في الوجيره لا أراه له وجهاً، وجهی برای آن نمی بینم»؛ پس مامقانی می فرماید: حسن است.

ولد مرحوم مامقانی محکم تر وارد می شود: همان مبنای پدر را می پذیرد و طبق مبنای پدر، ایشان را تقویت می کند.

می فرماید: دو شخصیت؛ یکی نعمانی و یکی تلعلکبری (هارون بن موسی) بارها از این آقا نقل می کنند. آقای تلعلکبری فرد معمولی نیست. شیخ طوسی و صفه: «بأنه جليل القدر عظيم المنزله واسع الروايه عديم النظر ثقه». این آقای بی نظیر از احمدبن هودّه نقل می کند. پس روایت شیصبانی را که از علامات حتمی امام زمان است، احمدبن هودّه ای نقل می کند که آقای هارون بن موسی تلعلکبری ثقه، از او نقل می کند. لذا این مشکل نیست

آقای نجاشی از هارون بن موسی چنین تعبیر می کند: «وجهها في اصحابنا ثقه، معتمد، لا يطعن عليه».^۱

او سرآمد شیعه است. آیا می شود چنین کسی از فرد معمولی یا ضعیف نقل کند؟ و دیگر این که «شیخوخته لمثل النعماني». نعمانی را هم دست کم نگیرید. مرحوم نجاشی وقتی به مرحوم نعمانی می رسد، می فرماید: «شیخ من اصحابنا عظيم القدر شريف المنزله صحيح العقیده و كثير الحديث». این دو (نعمانی و تلعلکبری) از احمدبن هودّه نقل می کنند. ولد مامقانی می گوید: نقل این دو از احمدبن هودّه: «تجعل المترجم في صفوف الحسان اقلًا»^۱ لا اقل

حسن است. این حرف به نظر ما قابل پذیرش است و به نظر می‌رسد، روایت از جهت احمد بن هودّه مشکل ندارد.

اما ابراهیم بن اسحاق نهانندی

مامقانی در جلد ۳، ص ۲۸۶ راجع به ایشان بحث مشروحی مطرح می‌کند که واقعاً محل تأمل است؛ زیرا مرحوم شیخ طوسی ایشان را تضعیف می‌کند: «کان ضعیفاً فی حدیثه، متهماً فی دینه؛ در احادیث ضعیف است، در اعتقاد مشکل دارد». این روایت شیصان را ایشان نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: «صنّف کتاباً: کتاب الصیام، کتاب المتعه، کتاب الدواجن [پرنده‌ها]، کتاب جواهر الاسرار کتاب الانوار، کتاب الغیبه [راجع به امام زمان]، کتاب مقتل الحسین». شیخ به همه کتاب‌ها اشراف دارد. نکته مهم این است که «صنّف کتاباً جمیعها قریباً من السداد؛ کتاب‌هایی که دارد محکم است.» و مشکلی ندارد. این مطلب را در کتاب غیبت نقل می‌کند. مرحوم نجاشی نیز می‌گوید: «ایشان ضعیف است؛ کان ضعیفاً فی حدیثه».^۱ مرحوم شیخ در کتاب رجال تضعیفش می‌کند. ابن غضائری می‌گوید: «فی حدیثه ضعف و فی مذهبه ارتفاع؛ مشکل عقیدتی دارد، احادیثش دارای مشکل است».

در معنای متهم یا متهمان فی دینه

متأسفانه گاهی اوقات، ما روایت خود را به صرف برجسب غلو از رده خارج می‌کنیم. همین که چند فضیلت یا کرامت نقل می‌کند، به او برجسب غالی می‌زنند.^۲ این «متهمان یا متهمان فی دینه» اشاره به غلو است. آقای ابن غضائری نیز می‌گوید: «فی حدیثه ضعف و فی مذهبه ارتفاع». ارتفاع اشاره به غلو دارد و اما آیا با برخی مطالب که مرحوم وحید بهبهانی نقل می‌کند و

۱. تنقیح المقال ۸: ۱۸۶.

۲. خدا رحمت کند آیت الله اراکی را در رساله‌شان می‌فرمودند: اصلاً کسی که روایات را نگاه کند، می‌بیند که بند روایات، سطر سطر روایات حکایت از ولایت تکوینی ائمه اطهار دارد.

خودش هم می‌فرماید این مطالب به عنوان مؤید است؛ می‌توانیم این شخص را تقویت کنیم؛ در حالی که سه تضعیف دارد؟^۱

اگر توانستیم این شخصیت را تقویت کنیم، به علامات حتمی ظهور امام زمان یک علامت اضافه می‌شود و آن مسئله شیصانی است. اما اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم، یا لا اقل روایت به اعتبار او معتبره شود؛ این روایت از رده خارج می‌شود و دیگر نیازی نداریم در شیصانی به عنوان علامت بحث کنیم.^۲

سؤال: اگر مشکل غلو حل شود، آیا مشکل رفع می‌شود؟ نه؛ زیرا دو علت برایش نقل کرده‌اند: ۱. فی حدیثه ضعف ۲. فی مذهبه ارتفاع.

اما وحید بهبهانی:^۳ ایشان نیز از چند طریق وارد می‌شود: طریق اول، ترخیص قاسم بن محمد همدانی است که ایشان را از شخصیت‌های بزرگ بود. ایشان اجازه داد به علی بن حاتم که از این آقا (ابراهیم بن اسحاق) نقل کند. این یک مؤید. کسی که مشکل پسند است و در نقل روایت خیلی دقیق است و از هر کسی نقل نمی‌کند؛ به شاگردش می‌گوید از این آقا نقل کن: «فیکون فیه شهادة علی الاعتماد به؛ این شهادت است که این آقا مورد اعتماد است.»

مؤید ۲: «یؤیده کثره الروایه عنه» روایت ابراهیم بن اسحاق متعدد است؛ در

۱. ما کتاب ابن غضائری را قبول نداریم. البته خودش از شخصیت‌های بزرگ شیعه است؛ اما نجاشی و شیخ ایشان را تضعیف کرده‌اند.

۲. بله، تعبیر سفیانی آمده، در مورد سفیانی ده‌ها روایت آمده. لذا تضعیف این روایت به علامیت سفیانی خللی وارد نمی‌کند؛ چون روایت از حد استفاضه هم گذشته، شاید به تواتر برسد و این ما را از بحث سندی مستغنی می‌سازد. مبنای آقای خویی است که دو سه جا آن را مطرح کردند: یکی در ترجمه ابن عباس است و یکی در ترجمه عمرو بن حمق (اگر اشتباه نکنم) و دیگری در ترجمه زید شهید است (ظاهراً).

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۵.

کتب اربعه ۳۰ روایت دارد.^۱

مؤید ۳: روایت صفار و علی بن ابی شبل از ایشان، تأییدی است بر ابراهیم اسحاق. این دو از این آقا نقل می کنند.

آقای بهبهانی: «ربما كان تضعیفهم من جهة ایراده الاحادیث التي عندهم أنها تدل على الغلو و لذا اهتموه في دینه».

شاید یک مشکل بیش تر نبوده است؛ چون احادیثی نقل می کند که در آن ها غلو است؛ اما اگر ما احادیث غلو را مطرح کردیم و گفتیم روایات کرامات و معجزات را غلو می نامند، آن گاه این شخص مبرا می شود و مشکل نخواهد داشت؛ لذا او را به غلو متهم کرده اند؛ اما آقای بهبهانی ایشان را می پذیرد؛ می فرماید: ^۲ «احمد بن محمد بن عیسی مشکل پسند؛ کسی که هر کسی را در قم تحمل نمی کرد و هر راوی را تحمل نمی کرد. این آقا چند نفر را از قم بیرون کردند و گفتند: شما از ضعیف نقل می کنید. - این آقا از ابن محبوب و از ابن مغیره و از حسن بن خزاز نقل نمی کند، ولی از ابراهیم بن اسحاق نقل می کند؛ این نیز مؤیدی است بر اعتبار این شخص. آقای مامقانی می فرماید:

این شواهدی که فرمودید، نوع مدح و وثوق؛ بالأخره آن را توثیق می کند؛ اما اذا لم يعلم حال الرجل؛ اگر ندانیم کیست؛ اما بعد التضعیف مثل الشیخ و النجاشی و العلامه فلا نتیجه لا مثال ذلك؛ بعد این که بزرگان تضعیفش کردند؛ که این اجتهاد در برابر نص می شود و اصل در برابر دلیل؛ و الاصل

۱. بر مبنای ما، کثرت روایت اگر دلیل نباشد، مؤید است بر اعتبار راوی. مقدمه کتب اربعه (مقدمه کافی، مقدمه فقیه) را ببیند؛ می گویند: حجت است بین ما و خدا؛ آن گاه از یک ضعیف ۳۰ روایت نقل کنند.

۲. علی انه سیحی فی احمد بن محمد بن عیسی آنه روی عنه مع کثرة غمزه فی الروایات... و لم یرو عن ابن محبوب و ابن المغیره و الحسن بن خراز. (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۸).

دلیل حیث لا دلیل^۱

نتیجه بحث

«غایة ما هناك: دعوى كون الرجل مشتبّه الحال لا كونه موثقاً به». بله چون روایت متعه و نفی و تبعید ابوذر را نقل می‌کند (که با حکومت عثمانی‌ها مخالف باشد) از آن استفاده شیعه بودن می‌شود. «یستفاد مدحه» ممدوح است و جزء افراد حسان است و بالاخره اگر توانستیم حُسن این دو (احمد بن هوزّه و ابراهیم بن اسحاق) را ثابت کنیم، روایت معتبر است. البته از طرّقی که مرحوم بهبهانی فرموده و روایت مشکل‌سندی ندارد، نه این که این روایت صحیح یا موثق باشد. روایت بالاخره حسنه می‌شود و معتبر.

نکته هشتم: نزول عیسی علیه السلام

بحث در مورد سفیانی و شرح روایات مرتبط با او بود. در محتوای روایات نزول حضرت عیسی علیه السلام مطرح شده است که مناسب است به آن اشاره کنیم. سؤال این است که نزول و ملحق شدن حضرت عیسی علیه السلام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه در کجاست؟

در کتاب‌های عامه معروف شده «صلاة در بیت المقدس» است. مرحوم مجلسی اول نیز بر این باور است. اما این نظر که با معروف و مشهور مخالف است، موجب اعجاب خیلی‌ها شد؛ زیرا ایشان محقق بزرگی هستند، حتماً حرف ایشان دلیل روایی دارد. تمام ۷ جلد معجم الاحادیث امام المهدی را دیدیم به این نتیجه رسیدیم که آنچه در روایات خاصه آمده، اصل نزول و اقتدا هست؛ اما (نزول و نماز در بیت المقدس) را پیدا نکردیم و در روایات عامه، مثل روایات کعب الاحبار و یا در فتن ابن حماد، بیت المقدس آمده است. در روایات خاصه «نزوله حاجا او معتمرا» و «یصلي الجمعة» آمده و چون روز ظهور نیز جمعه است، احتمال ظهور حضرت، هم‌زمان با نماز در پشت سر حضرت بعید نیست و بر اساس روایات خاصه می‌توان گفت لحظه

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۸.

نزول در مکه است.

شاید دلیل بیان بیت المقدس جریانی باشد برای عَلم کردن آنجا در مقابل کعبه. مثلاً بعضی از صحابه رسول خدا یا تابعین می گویند کعبه روزی چند بار برای بیت المقدس سجده می کند! امام جواب داد: «کَذِبَتْ وَ كَذَبَ؛ هم تو دروغ می گویی و هم راوی دروغ می گوید»^۱. اگر گفته شود آیا حضرت عیسی علیه السلام برای سرکوب یهودیان و مسیحیان به بیت المقدس نمی رود؟ در جواب باید گفت ما منکر ورود ایشان به بیت المقدس و یا ورود حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه له به بیت المقدس نیستیم. امام زمان عجله الله تعالی فرجه له در مکه ظهور می کند و بعد به مدینه و سپس به عراق می رود و در ادامه برای سرکوب یهودیان به بیت المقدس می رود. چرا حضرت عیسی علیه السلام در آخر ملحق شود؟ این موضوع در روایات جالب توجه است. در اکثر روایات اصل نزول و اقتدا است و اما محل و زمان الحاق نیامده است.

۱. از جمله روایات، روایت امام باقر علیه السلام است:

حدثنا محمد بن محمد بن عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحنط عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يقول القائم منا منصور بالربيع مؤيد بالنصر تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق والمغرب ويظهر الله عز وجل به دينه على الدين كله ولو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر وينزل روح الله عيسى ابن مريم عليه السلام فيصلي خلفه.^۲

در روایتی سوال از «دابة الارض» شده است؛ امام فرمودند: هنگامی که حضرت

۱. «عاصم بن عمر فقال لابي جعفر عليه السلام: إن كعب الاحبار كان يقول: إن الكعبة تسجد لبیت المقدس في كل غداة، فقال أبو جعفر عليه السلام: فما تقول فيما قال كعب؟ فقال: صدق، القول ما قال كعب فقال أبو جعفر عليه السلام: كذبت وكذب كعب الاحبار معك وغضب». (کافی، ج ۴، ص ۲۳۹-أنظر قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۹۸ و ج ۸، ص ۵۷۶).

۲. معجم/احادیث الإمام المهدی، ج ۷، ص ۲۶۱. اولین منبع اثبات الرجعه فضل بن شاذان است که در دسترس نیست و سپس کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱.

عیسی علیه السلام مشغول طواف است.

۲. عن حذیفه بن یمان و فيه ذکر الدابة قلت: یا رسول الله و من این تخرج؟
قال: من اعظم المساجد حرمة علی الله بیننا عیسی یطوف بالبيت و معه
المسلمون... تحرک القنديل و ينشق الصفا مما يلي المسعی و تخرج الدابة من
الصفا اول ما یبدو...^۱

بررسی سندی

حذیفه بن یمان هم از نظر ما معتبر است و هم از نظر اهل سنت. ذهبی آورده که حذیفه اتفاقات تا قیامت را می دانسته است: «کان یعلم بین یدی الساعة» و اهل سنت نیز این مطلب را مکرر نقل کرده اند. پس ذهبی معتقد است: حذیفه علم غیب دارد. ولی آیا پیامبر و ائمه علم غیب نمی دانستند؟! بعضی خلفا اگر حذیفه در نماز میت شخصی شرکت نمی کرد، آن ها هم شرکت نمی کردند. یا از او سؤال می کردند که آیا ما هم جزء منافقین هستیم: «و ناشده عمر بالله: أنا من المنافقین؟»^۲

به هر حال، در روایات اهل بیت، نزول حضرت عیسی به بیت المقدس و مکه نیز مشخصاً نیامده است؛ مگر این که بگوئیم بین نزول و نماز فاصله است که این هم با هشت ماه بودن عملیات و کشتن دجال سازگار نیست. به نظر می آید این از حرف های کعب الأحبار است که با پیشینه یهودی خود این مطالب را وارد فرهنگ اسلام کرده است؛ زیرا هنگامی که حضرت عیسی برای کشتن دجال می آید، چند ماه از جنگ های امام زمان گذشته و در آن زمان جنگی نیست و اسلحه ارزان و وسایل کشاورزی گران می شود؛ که کنایه از روی آوردن مردم به کشاورزی است؛ در صورتی که در روایات زیادی داریم حضرت عیسی علیه السلام به عنوان فرماندهی عملیات است و حال آن که بعد از پایان عملیات، به فرماندهی نیاز نیست؛ چون جنگ پایان یافته و درگیری و نزاعی نیست. تفصیل نزول حضرت عیسی و محل نزول و نقش ایشان در حکومت حضرت مهدی علیه السلام و عاقبت امرشان، طی بحث های آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

۱. جامع البیان، ج ۲، ص ۱۰؛ الکشف و البیان، ج ۷، ص ۲۲۵. مدرک اصلی این روایت سنی است. از

منابع شیعه نیز در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲، نقل شده است. از شیعه مدرک خاصی وجود ندارد.

۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۳، ص ۴۹۴، شرح حال حذیفه بن یمان.

کتابنامہ

* قرآن کریم.

* نہج البلاغہ.

۱. إثبات الهداة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، متوفای ۱۱۰۴ ہجری قمری، چاپخانہ علمیہ قم.

۲. الإستغاثہ، ابوالقاسم علی بن احمد کوفی، متوفای ۳۵۲ ہجری قمری، بی تا، بی جا.

۳. الإستیعاب فی معرفۃ الأصحاب، ابن عبدالبر قرطبی، متوفای ۴۶۳ ہجری قمری، محقق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل عبدالموجود، چاپ اول ۱۴۱۵ ہجری قمری، بیروت، لبنان.

۴. الزام النواصب فی اثبات الحجۃ الغائب، علی یزدی حائری، متوفای ۱۳۳۳ ہجری قمری، منشورات مؤسسۃ الأعلمی، بیروت.

۵. الأمالی، شیخ طوسی، محمد بن حسن، متوفای ۴۶۰ ہجری قمری، مؤسسہ بعثت قم.

۶. الأنوار البہیۃ فی تواریخ الحجج الإلهیۃ، شیخ عباس قمی، متوفای ۱۳۵۹ ہجری قمری، مؤسسہ نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ہجری قمری، قم.

۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، علامہ محمدباقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ ہجری قمری، مؤسسۃ الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ہجری قمری، بیروت، لبنان.

۸. تاریخ الإسلام و وفیات المشاہیر و الأعلام، شمس الدین ذہبی، متوفای ۷۴۸ ہجری قمری، دار الكتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ہجری قمری، بیروت، لبنان.

۹. تاریخ الأمم و الملوك، محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ ہجری قمری، دار الكتب العلمیۃ، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ہجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۰. تاریخ الغیبة الکبری، سید محمدصادق صدر، دارالتعارف، بیروت.

۱۱. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (معروف به الملاحم و الفتن)، علی بن موسی بن طاووس، متوفای ۶۶۴ هجری قمری، نشر مؤسسه صاحب العصر.
۱۲. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود سمرقندی، از اعلام قرن سوم هجری قمری، المكتبة العلمية، تهران.
۱۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبدالله، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مرتضویة، نجف اشرف.
۱۴. تنقیح المقال فی علم الرجال، علامه شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۵. جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، طبری، محمد بن جریر، متوفای ۳۱۰ هجری قمری، دارالمعرفة، بیروت.
۱۶. جنة المأوی، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، ذیل بحار الانوار ج ۵۳.
۱۷. حدیقة الشیعة، مقدس اردبیلی، أحمد بن محمد، متوفای ۹۹۳ هجری قمری، مكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
۱۸. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، متوفای ۵۷۳ هجری قمری، مؤسسه امام مهدی علیها السلام، قم.
۱۹. الخطط المقریزية (المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار)، مقریزی، احمد بن علی، متوفای ۸۴۵ هجری قمری، دار صادر، بیروت.
۲۰. خلاصة الأقوال، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، متوفای ۷۲۶ هجری قمری، مؤسسه نشر الفقهاء، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری.
۲۱. درر الأخبار فیما يتعلق بحال الاحتضار، محمدرضا طبسی، مطبعة النعمان، نجف اشرف.
۲۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقابزرگ طهرانی، محمد محسن بن علی، متوفای ۱۳۸۹ هجری قمری. بی تا، بی جا.

۲۳. رجال النجاشی (فهرست أسماء و مصنفی الشيعة)، احمد بن علی بن عباس نجاشی کوفی، جامعه مدرسين. قم.
۲۴. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، علامه محمدتقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، کوشانپور.
۲۵. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. سنن أبي داود، سليمان بن اشعث سجستانی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احیاء السنة النبویة، بیروت.
۲۷. سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. شرح أصول الكافي، محمد صالح مازندرانی، متوفای ۱۰۸۰ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۹. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، متوفای ۶۵۶ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، قم.
۳۰. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، متوفای ۲۶۱ هجری قمری، مصطفی البابی الحلبي.
۳۱. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، علی بن یوسف بن مطهر حلی، از اعلام قرن هشتم هجری، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
۳۲. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد، متوفای ۲۸۳ هجری قمری، دار الأضواء، بیروت.
۳۳. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، علامه عبدالحسین امینی، متوفای ۱۳۹۰ هجری قمری، دار الکتب العربی، بیروت.
۳۴. الغيبة، شیخ طوسی، محمد بن حسن، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۳۵. الغيبة، نعمانی، محمد بن ابراهیم، متوفای ۳۶۰ هجری قمری، کتابخانه صدوق، تهران.

۳۶. الفتن، نعیم بن حماد مروزی، متوفای ۲۲۸ هجری قمری، دار الفکر للطباعة، بیروت.
۳۷. قاموس الرجال، علامه محمدتقی شوشتری، متوفای ۱۴۱۲ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم.
۳۸. القاموس المحيط، فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، متوفای ۸۱۷ هجری قمری، مؤسسة الحلبي، قاهره.
۳۹. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، از اعلام قرن سوم هجری، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، قم.
۴۰. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتاب الاسلامیة، تهران.
۴۱. کامل بهائی، عمادالدین طبری، حسن بن علی، از اعلام قرن هشتم هجری، مکتب مرتضوی.
۴۲. الکشف و البیان، ثعلبی، احمد بن ابراهیم، متوفای ۴۲۷ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، خزاز قمی، علی بن محمد، از اعلام قرن چهارم هجری، انتشارات بیدار، قم.
۴۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، محمد بن علی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم.
۴۵. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هجری قمری، مؤسسة الرسالة، بیروت.
۴۶. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، متوفای ۷۱۱ هجری قمری، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ هجری قمری، قم.
۴۷. لوامع صاحبقرانی، علامه محمدتقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم.
۴۸. مجمع البحرين، طریحی، متوفای ۱۰۸۵ هجری قمری، المكتبة المرتضوية، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هجری شمسی، تهران.

۴۹. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه محمدباقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
۵۰. مستدرکات علم رجال الحديث، نازی، علی بن محمد، متوفای ۱۴۰۵ هجری قمری، شفق، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران.
۵۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، مؤسسه آل البيت علیہ السلام لاحیاء التراث العربی، قم.
۵۲. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، (۱۶۴ - ۲۴۱ هجری قمری)، دار صادر، بیروت (۶ جلدی).
۵۳. المصنف في الأحادیث و الآثار، ابن أبی شیبہ، عبدالله بن محمد، متوفای ۲۳۵ هجری قمری، دار الفکر، محقق: سعید محمد اللحام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۵۴. معجم أحادیث الإمام المهدي، طبسی و جمعی از نویسندگان، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم.
۵۵. معجم البلدان، یاقوت حموی، متوفای ۶۶۶ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۵۶. معجم رجال الحديث، آیت الله خوئی، متوفای ۱۴۱۲ هجری قمری، دار الزهراء، بیروت.
۵۷. النزاع و التخاصم بین بني أمیه و بني هاشم، مقریزی، احمد بن علی، متوفای ۸۴۵ هجری قمری، تحقیق: سید علی عاشور، بی تا، بی جا.
۵۸. النهاية في غريب الحديث، ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، متوفای ۶۰۶ هجری قمری، اساعیلیان قم.